

سونای زعفرانیه

روایت سحر " معشوقه سعید امامی "

از قتل‌های زنجیره ای

علیرضا نوری زاده

نام کتاب : سونای زعفرانیه، روایت "سحر" از قتل‌های زنجیره ای

مؤلف : دکتر علی رضا نوری زاده

ناشر : نشر نیما- آلمان (اسن)



چاپ اول : ۱۳۸۰ - ۲۰۰۱

Nima Verlag

Lindenallee 75, 45127 Essen

Germany

Tel.: (+49) 0201 20868, Fax: (+49) 0201 20869

www.nimabook.de

www.nimabook.com

آن چه در این کتاب آمده است :

الف : پنجره‌ای تازه برای کشف حقیقت :

۱ - پیشدرآمد ۷ - ۱۲

۲ - ماجرای يك سند ۱۴ - ۲۴

۳ - حاشیه در متن ۲۵ - ۴۸

ب : روایت سحر :

۱ - سونای زعفرانیه ۴۹ - ۶۱

۲ - زندگی واره از محسن تا سید ۶۳ - ۸۱

۳ - خلوت نیمه شب ۸۲ - ۸۶

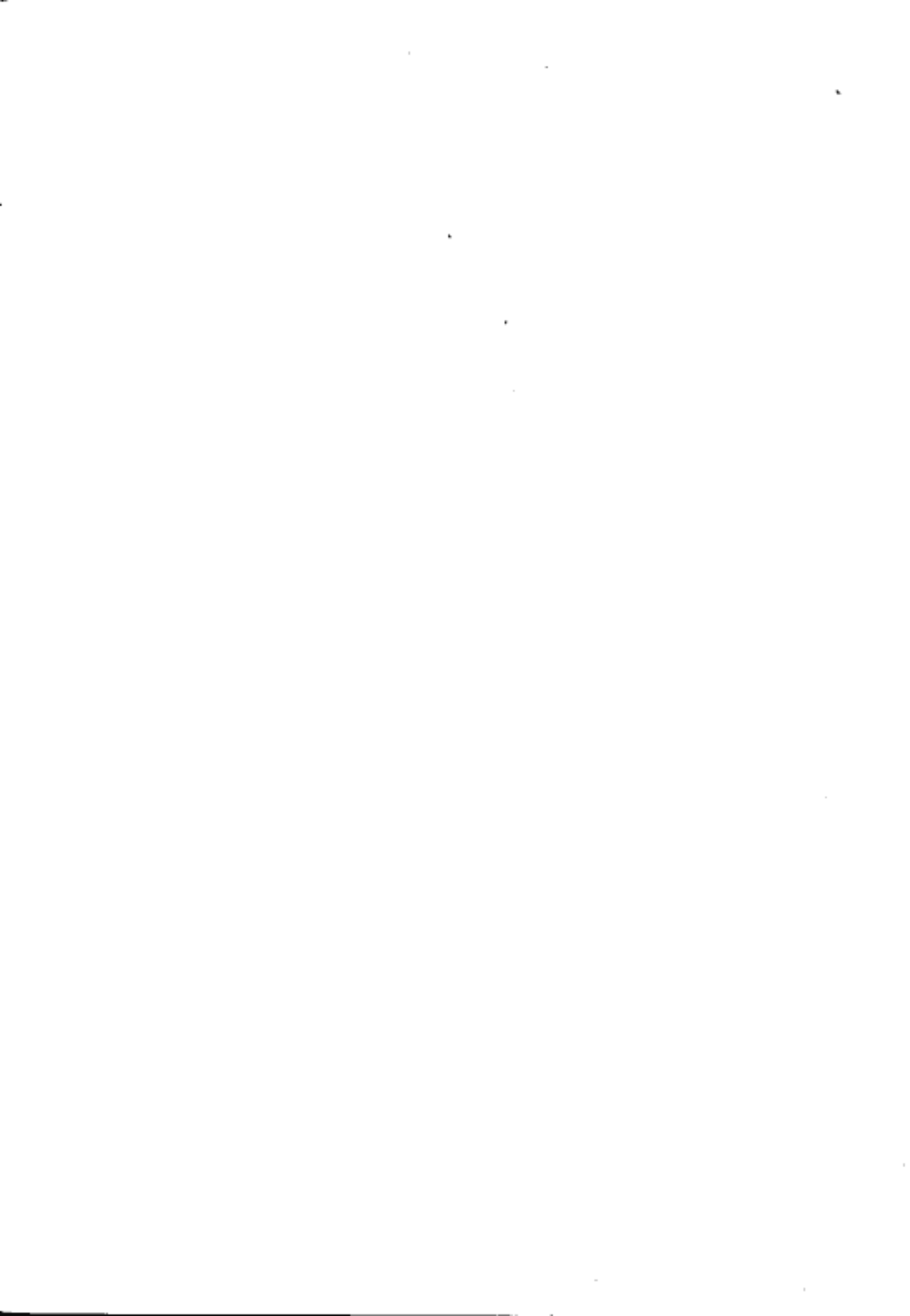
۴ - زندگی واره از بابک تا سعید ۸۷ - ۱۰۰

۵ - شبنامه ۸۰ صفحه‌ای ۱۰۳ - ۲۲۹

۶ - رتبه ... ۲۳۲ - ۲۳۳

کلیه حقوق برای نویسنده محفوظ است

پنجره‌ای برای کشف حقیقت



پیشدرآمد

در پایان دومین روزی که در برنامه «با علیرضا میبیدی» ظاهر شده بودم، یکی از منشی‌های تلویزیون ملی ایران NITV آهسته صدایم زد. این تلویزیون که از طریق ماهواره تصویرش در همه سوی عالم از جمله ایران مشاهده می‌شد و در فردای پنجمین حضور من در گستره‌ی پراز عاطفه و عشق برنامه علیرضا میبیدی رفیق دیر و دورم، دچار امواج نفرت و غضب دوستاق بانان مافیای علی لاریجانی شد و تصویرش را بر فراز ایران و خاورمیانه مصادره کردند - و از این بابت ما را در اروپا نیز از تماشای برنامه هایش محروم ساختند - *

* خوشبختانه باتلاش‌های آقای ضیاء آتابای مدیر NITV بار دیگر تصویر این تلویزیون در اروپا و خاورمیانه فراتر از دست راهزنان علی لاریجانی قرار گرفت و از طریق شبکه‌ای که تیر استبداد به ساختش نمی‌رسد، امروز مردم سرزمین ما در چهارگوشه‌ی جهان قادرند برنامه‌های تلویزیون ملی ایران را مشاهده کنند.

نوروز بود که به دعوت علیرضا میبیدی در برنامه‌اش حاضر می‌شدم. در بازگشت به لندن نیز سه بار از طریق تلفن دنباله‌ی حرف‌هایم را در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای و عاملان و آمرانش، عنوان کردم. و قرار بود هفته‌ای دوبار نتایج تحقیقاتم را درباره‌ی پرونده‌ای که سیاه‌ترین پرونده جنایت و فساد در یک صد ساله‌ی اخیر تاریخ میهن ما است از طریق برنامه علیرضا میبیدی و تلویزیون ملی ایران، به اطلاع هموطنانم در سراسر جهان برسانم. با دادن شماره فکس و آدرس e-mail خود در نخستین برنامه، سیل نامه‌ها و اغلب از داخل ایران آغاز شد. آنقدر برایم اطلاعات کوچک و بزرگ فرستادند که اگر عمری باشد این مجموعه نامه‌های واصله از طریق فکس و e-mail را در کتابی ارائه خواهم کرد. حداقل سه تن از مسئولان بلندپایه نظام و تعدادی از همکاران روزنامه نگار در ایران در کنار بسیاری از هموطنانم اطلاعاتی را برایم فرستادند که نشان می‌داد ارسال امواج برای قطع برنامه تلویزیون ملی ایران به‌دستور بالاترین مقام نظام و به دنبال درخواست علی لاریجانی، علی فلاحیان، هاشمی رفسنجانی، مصطفی پورمحمدی و سردار نوالقدر و تنی دیگر از بلندپایگان امنیتی و مذهبی و سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی صورت گرفته است.

باری تازه از استودیو بیرون آمده بودم که خانم منشی، آهسته به من گفت، در جریان برنامه شما خانمی تلفن زد و

شماره‌اش را گذاشت و خواهش کرد که حتماً به او زنگ بزنید. از آنجا که تعداد زیادی فکس و شماره تلفن از کسانی که با برنامه تماس گرفته بودند یکجا به من داده شد، شماره تلفن این خانم را نیز روی آن‌ها گذاشتم و تلویزیون را ترک کردم. روز بعد که برای صحبت با دوستی به تلویزیون ملی ایران تلفن زدم، همان خانم منشی که به تلفن پاسخ می‌داد یادآور شد آن خانمی که دیروز از راه دور زنگ زده بود باز هم تلفن کرد و اعتراض داشت چرا شما به او زنگ نزده‌اید. در سفر بودم و میهمان برادر همسرم و به هزینه او تلفن این خانم هموطن را گرفتم. انگار منتظر بود چون به سلامی، پاسخی از سر آشنائی داد. من هنوز شوکه بودم که آیا این صدا واقعاً از آن زنی است که در دو جلد از کتابهایم پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای از رابطه او با سعید امامی و ابعاد آگاهی‌اش از قتل‌ها و مسائل پشت پرده مافیای اطلاعات سخن گفته بودم؟ هرکس می‌توانست ادعا کند که همان «سحر» مرموز است. در عین حال این تلفن می‌توانست دامی باشد بر سر راه من، که حداقل دو تن از یاران و دوستان عزیز و قدیمی، قربانی تلفن‌ها و دیدارهایشان با زنی دیگر هم چون سحر، یعنی خانم فاطمه قائم مقامی شده بودند. برای آنکه گفتگویمان بی سبب به درازا نکشد، از او سه سؤال کردم که فقط سحر می‌توانست از عهده پاسخگوئی‌اش برآید.

سئوال‌ها از این قرار بود:

- چه کسی نخستین اتومبیل را برای شما خرید ؟
 - بعد از دستگیری سعید امامی نزد چه کسی رفتید ؟
 - روز قبل از خروج از کشور در کجا بودید و چه کسی شما را همراهی می کرد و در این روز به خصوص بین ساعت ۱۱ صبح تا ۲ بعد از ظهر شما در کجا بودید ؟
 هر سه سؤال را به دقت و با درستی کامل پاسخ گفت. بعد از او سراغ یکی از دوستانش را گرفتم که با هم به سونای زعفرانیه آمد و شد داشتند. این بار هم پاسخی داد که با اطلاعات من هماهنگ بود. و سرانجام از او پرسیدم خانم سعید امامی چند بار به سونای زعفرانیه آمد و آن روزی که خانم قائم مقامی و همسر آقای فلاحیان در سونا (در یکی از روزهایی که سونا زنانه بود) با هم برخورد کردند چه اتفاقی افتاد و شما چه کار کردید. با شنیدن پاسخش دیگر برایم تردیدی نماند که مخاطب من « سحر » است.

آنگاه به سخن آمد. من انبانی سؤال داشتم و او کوله باری از درد و حرف. هنوز گریان سعید بود. و وقتی گفت، فلاحیان برایش پیغام فرستاده بود که اگر حفظ اسرار کنی، زنده میمانی وگرنه با سعیدی (سیرجانی) همسفر خواهی شد. پرسیدم آیا گمان می کنی سعید را کشته باشند ؟ با آهنگی آرام گفت سعید من اهل خودکشی نبود. گفتم اما به راحتی آب خوردن آدم می کشت و حکم قتل صادر می کرد. لحظه ای درنگ کرد و بعد بدون هیچ مقدمه ای گفت : اگر همه اسرار را

فاش کنم آیا شما دل منتشرکردنش را دارید؟ این بار من تأمل کردم و در حالی که می‌کوشیدم هیجانم تأثیری بر آهنگ سخنم نداشته باشد گفتم: بله دلش را دارم. و دیرگاهی است از مرز «ترس» و «مصلحت» عبور کرده‌ام.

پرسیدم آیا آنقدر به من اعتماد دارید که آدرس خود را به من بدهید؟ صدای دیگری که بلافاصله فهمیدم از آن مادر اوست - که به سخنان ما گوش می‌داد - از فاصله‌ای دورتر به گوشم رسید که گفت: موقعش که شد آدرس را می‌دهیم.

ماجرای این گونه آغاز شد. و پس از آن یازده بار تلفنی هربار بین چهل دقیقه تا یک ساعت با سحر گفتگو کردم. و یک بار نیز با تمهیداتی حضوراً با او رو به رو شدم. نتیجه گفتگوها و دیدار چندساعته ما این کتاب است. در آغاز مطالب به صورت سؤال و جواب تنظیم شد. اما من این شیوه را نمی‌پسندیدم. بعد یکی از فصل‌ها را به شکلی که می‌پسندم به او سپردم. بعد از چند روز با رضایت بسیار گفت، این شیوه عالی است به این ترتیب او روایتگر فصل‌هایی تلخ و شیرین از زندگی خصوصی خودش، و رویدادهای پشت پرده‌ای شد که بعضی از آن‌ها را فقط او و سعید امامی شاهد بوده‌اند.

سحر از کودکی و نوجوانی و نخستین مرد زندگیش گفت. از شبی که بر جنازه محبوبش گریست. از دومین و سومین مرد زندگیش یاد کرد، که او را به حاج سعید سپرد. و

بالاخره از سعید گفت و آن ده روز فراموش ناشدنی که در «بروکسل» و «لی پژ» با هم سر کرده بودند، و سعید امامی بر سینه‌ی تپه‌ای به او قول داده بود روزی آشیانه‌ی ای برایش در آنجا بسازد.

سحر شبی را به یاد آورد که سعید خسته و ویران از راه رسیده بود و برشانه‌ی او زار زده بود. شبی که فاطمه قائم مقامی را به دستور فلاحیان به قتل رسانده بود. ... آن شب که صدای قلبش را می شنید، «دوبار تلفن موبایلش زنگ زد، سعید وحشت زده پاسخ داد و هربار باحالی نزار به مخاطبش گفت: به هم اسمت قسم که دیگر نمی‌توانم، تصویر آن خانم رهایم نمی‌کند. ...» آن شبی که سعید از قتل فاطمه قائم مقامی باز می‌گشت و به فلاحیان گزارش می‌داد.

سحر از سونا گفت، از جلسات بعد از یازده و نیم شب، از اتاق ماساژ، از بخار ترکی، از گاجره و شمشک، از رستوران آپادانا، از حاج آقا مهدی صانعی و مسجد حجة بن الحسن، از نهار بازار جمعه با یاسر هاشمی و احمد ناطق و بابک و علی و حاج سعید در رستوران حاج تهرانچی، از نمایشگاه عرفانیان از اتومبیل لکزوس سعید با چرم مشکی و شیشه‌ی قهوه‌ای ... روایت سحر تکان دهنده بود،

دخترکی ساده که نام محبوبش را با گلبرگ‌های رنگین توی دفترانشایش تصویر می‌کند، و از پنجره یک عشق پاک، به مرداب سونای زعفرانیه پرتاب می‌شود. و سعید با دست‌های

خونین و قلبی که سیاه‌تر از شبِ غربت سحر است، در هیأت
شاهزاده رویائی بر در سونا ظاهر می‌شود، و سحر را با
خود می‌برد. به کجا؟

بر فراز شبی خونین در برجک پاسداران، بر سینه‌ی
تپه‌ای در «لی‌پژ» در قایق شیشه‌ای روی رودخانه سن؟ یا
در غسلخانه‌ای که سعید امامی را می‌شستند.

دربازخوانی روایت هیچ آدابی و ترتیبی مجوئید، این
روایت جنون است، که يك سويش دریای خون، و سوی دیگرش
سرگشتگانی هستند که خود سحر نیز یکی از آنهاست

علیرضا نوری زاده

آوریل ۲۰۰۱

لندن



ماجرای يك سند

دستیابی من به يك سند به طور کلی نگرش مرا نسبت به اصل و ریشه‌ی طرح قتل‌های زنجیره‌ای دگرگون کرد. نخستین بار در برنامه علی رضا میبیدی و بعد در نشریه «راه آزادی» و «روزگار نو» به این سند اشاره کردم. وجود این سند همه‌ی ادعاهای رژیم را مبنی بر این که قتل‌های زنجیره‌ای معلول کج اندیشی يك مجموعه منحرف در وزارت اطلاعات بوده و با دستگیری عاملان و آمران و محاکمه آنها، وزارت اطلاعات تطهیرشده، از اعتبار می‌اندازد.

مهمترین بخش‌های این سند را در ذیل مشاهده می‌کنید. مقاله‌ام را در «راه آزادی» و «روزگار نو» در پی این سند آورده‌ام.

سعیدامامی در سال ۱۳۷۴ یعنی دو سال پیش از پیروزی خاتمی و سه سال پیش از قتل فروهرها، در گزارشی به فلاحیان به عنوان ارزیابی موقعیت و وضع مخالفان و دگراندیشان یادآور می‌شود «داریوش فروهر به احتمال زیاد طی پنج سال آینده و به طور قاطع در ده سال آینده، مهمترین خطر برای کل حاکمیت خواهد بود. او برخلاف گروه‌های قاتل به براندازی راه حل‌های مبتنی بر خشونت، جنگ مسلحانه و چریکی و هرنوع عمل کودتا مانند و انقلابی را نفی می‌کند و همین امر عامل قوت اوست. تصویری که اخیراً از او به عنوان گاندی در ایران ارائه شده [نورا فاخوری نویسنده لبنانی در دیداری از ایران با برنامه‌ای که من با کمک یکی از یاران فروهر و همدلی بسیار پروانه نازنین برایش چیده بودیم به دیدار پروانه و داریوش رفت. حاصل این دیدار مصاحبه خواندنی بود که در هفته نامه المجله چاپ شد و در آن نورا داریوش فروهر را گاندی ایران لقب داد.]، در داخل کشور انعکاس گسترده‌ای داشته است. او برخلاف منافقین - مجاهدین خلق - و برخی از گروه‌های چپ و چهره‌های به ظاهر ملی، به هیچ وجه حاضر به کمک گرفتن از خارجی‌ها و تکیه بر حمایت آن‌ها نیست.

تعامل با چنین فردی به مراتب سخت تر از رویارویی با افرادی است که با خارجی‌ها درارتباط بوده و یا هستند. اگر بیماری این شخص را ازپانیاورد بدون شك او خواهد توانست در زمانی کوتاه حرکت‌های نامنظم دانشجویی و روشنفکران ایران را همسو کند و زیر چتر ملی‌گرانی با چاشنی مذهب ملی - احتمالاً منظور سعید امامی تشیع است، و این درحالی است که زنده یاد فروهر همه گاه درحمایت ازحقوق اقلیت‌های مذهبی به ویژه اهل سنت موضع‌گیری‌های صریح و روشن داشته است - آن‌ها را گردهم آورد. فروهر بطور کلی نقطه ضعف ندارد. يك جریان خصوصی که می‌توانست به عنوان نقطه ضعف علیه او مورد استفاده قرارگیرد توسط خود او خاتمه یافت [اشاره سعید امامی به خبری است که در رابطه با همسر دوم اختیارکردن داریوش فروهر توسط دستگاه اطلاعاتی رژیم و به احتمال زیاد خود سعید امامی، پخش شد. اما آن‌ها که فروهر و پروانه را از نزدیک می‌شناختند و روابط عاشقانه و پرازاحترام و مهر آن‌ها را از نزدیک ناظر بودند می‌دانستند که هدف از پخش چنین اخباری ایجاد تزلزل در پیوند با داریوش و پروانه و لطمه زدن به اعتبار رهبر حزب ملت ایران است و امامی خود اقرار می‌کند که نتوانسته از این شایعه برای لطمه زدن به فروهر استفاده کند.]

دربخش دیگری از یادداشت، سعید امامی خطاب به فلاحیان یادآور

می‌شود «مطالعات گسترده درباره داریوش فروهر و همسرش پروانه این واقعیت را بیش از پیش آشکار می‌کند که اصولاً حضور این دو در صحنه مخالفت با نظام يك امر خطرناك و تهدید جدی است. بنا بر این بیش از آن که این تهدید بالقوه تبدیل به يك خطر بالفعل شود باید اقدامی عاجل و جدی به عمل آورد.»

در همین نامه گزارش، سعید امامی با پرداختن به کانون نویسندگان که هنوز رسماً فعالیت های خود را آغاز نکرده و جمعی از نویسندگان و شاعران و اهل اندیشه برای احیای آن تلاش می‌کنند، کانون را دومین منبع خطر و تهدید برای حاکمیت وصف می‌کند. از نگاه او بعضی از کانونی‌ها با گرفتاری‌های شخصی و ... با مال خطری نیستند که مقابله با آن‌ها ضروری باشد، اما در مقابل جمعی هستند که مانند مختاری، براهنی، کوشان، گلشیری، مهرانگیزکار، چنگیز پهلوان، جعفر پوینده (و شش اسم دیگر، که در مقابل هر يك مطلبی به عنوان قضیه‌ای که می‌توان از آن برای درهم شکستن فرد مورد نظر و بی اعتبار کردنش استفاده کرد. در پی نام پوینده آمده است که چون من اعتقاد کامل دارم این شش تن نیز هدف مافیای قتل‌ها بوده و تنها بخت یار آنها بوده که سرنوشتی مشابه مختاری و پوینده پیدا نکرده‌اند، از نکرنام آنها معذورم.) به صورتی سیستماتیک در صدد ریشه زنی نظام هستند. اغلب این افراد برای خود نقشی همپای «واسلاو هاول» [نویسنده چک که

در انقلاب مخملین به ریاست جمهوری این کشور برگزیده شد [قائل هستند .

سعید امامی سپس توصیه می‌کند «ضروری است وزارت اطلاعات به صورتی عاجل و فوری جهت مقابله با کانون دست به کار شود.» جالب این که دو سال پیش از نوم خرداد، سعید امامی به تنی چند از کسانی که بعدها رهبری جنبش نوم خرداد را به دست گرفتند به عنوان مصادر تهدید و خطر برای نظام در آینده یاد می‌کند. یکی از این افراد دکتر محسن کدیور و دومی عباس عبدی از طراحان و بازیگران اصلی جنبش اصلاح طلبی می‌باشند.



کارشناسی امر بر عهده برادران تیم ویژه مرکز بوده است و پس از بررسی جوانب امر و گفتگو با رابطها نتیجه گیری زیر را خدمت آن مقام ارسال داشته و رجاء وفاق فرمود که پیگیری امر در اسرع وقت صورت خواهد گرفت.

در همه ی مراحل این نتیجه حاصل شده است که داریوش فروهر به احتمال زیاد طی پنج سال آینده و به طور قاطع در ده سال آینده، مهمترین خطر برای کل حاکمیت خواهد بود. او بر خلاف گروههای قبائل به براندازی راه حلهای مبتنی بر خشونت، مبارزه مسلحانه و چریکی و هر نوع عمل کودتا مانند انقلابی را نپذیرد و همین امر عامل قوت اوست. تصویری که اخیراً از او به عنوان گاندی در ایران ارائه شده، در داخل کشور انعکاس گسترده ای داشته است. او بر خلاف منافقین و برخی از گروههای چپ و چپ‌راهی به ظاهر ملی به هیچ وجه حاضر به کمک گرفتن از خارجی ها و تکیه بر حمایت آنها نیست.

تعامل با چنین فردی به مراتب سخت تر از روبرویی با افرادی است که با خارجی ها در ارتباط بوده هستند. اگر بیماری این شخص را از پا نیاورد، بدون شک او خواهد توانست در زمانی کوتاه حرکت های سازماندهی و روشنفکران ایران را همسو کند و زیر چتر ملی گرایی با چاشنی مذهب ملی، آنها را گرد هم آورد. فروهر بطور کلی نقطه ضعف ندارد. یک جریان خصوصی که می توانست به عنوان نقطه ضعف علیه او مورد استفاده قرار گیرد توسط خود او خاتمه یافت.

مطالعات گسترده در باره داریوش فروهر و همسرش پروانه، این واقعت را بیش از پیش آشکار می کند که اصولاً حضور این دو در صحنه مخالفت با نظام یک امر خطرناک و تهدید جدی است. بنا بر این پیش از آن که این تهدید بالقوه تبدیل به یک خطر بالفعل شود، باید اقدامی عاجل و جدی به عمل آورد.

توسیع منبع خطر واقعی علیه کوان اسلامی، دارو دسته ی موسوم به کانون نویسندگان است. بسیاری از فعالان این دارو دسته به علت گرفتاری ناشی از اعتیاد و روابط جنسی نامشروع خطری نیستند که مقابله با آنها ضروری باشد، چون هر زمان لازم شد می توان آنها را با بداندازی گرفتار بهائیشان به سکوت و حتی همکاری واداشت. اما در مقابل جمعی هستند که مانند محمد مختاری، رضا برهنی، منصور کوشان، هوشنگ گلشیری، مهرنگیز کفر، چنگیز پهلوان، جعفر بوبنده

به صورتی سیستماتیک در صدد ریشه زنی نظام هستند.

اغلب این افراد برای خود نقشی مهمی و اساسی عاقل قائل هستند.

ضروری است، و ا. و. ج. ا. به صورتی عاجل و فوری برای مقابله با این جمع اقدام کند چون نشانه هایی در دست است که شماری از افراد به استیلا خودی در جناح چپ و به ویژه جمع روزنامه سلام، هم چون عینا عبیدی و شبه روحانی های وابسته به جریان منتظری، مثل محسن کدیور، با این شکل سرگرم بحث و گفتگو شده اند.

اسلامی

۱۳۰۴ / ۱ / ۲

عکس سند

* *

مقاله روزگار نو وراه آزادی

در سپتامبر گذشته، یکی از همراهان محمد خاتمی در سفرش به نیویورک در نشست سران جهان در آغاز هزاره سوم و کنفرانس ویژه گفتگوی تمدن‌ها، از من سئوالی کرد که مدت‌ها مرا به خود مشغول کرده بود، این همراه که بعداً معلوم شد مأمور وزارت اطلاعات است، اغلب در لابی هتل پلازای مقابل سازمان ملل پلاس بود. و بعد با نگاه‌های غریب و گاهی ترس آور به من می‌نگریست. یکی دویز بعد متوجه شدم نگاه او اصلاً ترس آور است به خصوص وقتی به دنبال خاتمی راه می‌افتد و در اتومبیل او را باز می‌کند و یا به خصوص خبرنگاران را با دست عقب می‌زند.

میانه سال مردی بود که از نظر ظاهر می‌توانست اگر انقلابی رخ نداده بود ریاست پاسگاه ژاندارمری عجب شیر را با درجه استواری داشته باشد. و یا در بازار شاه‌عبدالعظیم با برادران و پسرانش يك حلیم فروشی یا کبابی را اداره کند. اما حالا در صنف مأموران ویژه امنیتی، با سران کشور در تماس است و خیلی‌ها از او حساب می‌برند و خطش را می‌خوانند.

از آنجا که در نقاط سرپوشیده آمریکا نمی‌شود سیگار کشید، من درگاهی جلو هتل را که همیشه هم پر از آدم‌هایی بود که مثل من هنوز اخطارهای مربوط به مضار سیگار را جدی نگرفته‌اند، بهترین مکانی می‌دانستم که هم می‌شود فالگوش ایستاد و گاهی حرف‌های جالبی شنید و هم بدون نگرانی از اخم مسافران هتل و تذکار کارکنانش دود سرطمان‌زا را به سینه کشید. گاهی این همراه رئیس جمهوری نیز در جمع سیگاری‌های مقابل درب اصلی هتل دیده می‌شد. البته اوسیگار نمی‌کشید، ولی با ابروی درهم کشیده و نگاه ترس‌آور، با يك دستگاه بیسیم کوچک (واکی تاکی) درحالی که زیر لب چیزی را یادآور خود می‌شد روزی یکی دوبار حضور خود را به صورت فیزیکی اعلام می‌کرد. یکی از روزها، من از همان درگاهی جلوی هتل گزارشی به زبان عربی برای رادیو صدای آمریکا بخش عربی می‌فرستادم. گزارش من که تمام شد او جلو آمد و آهسته گفت، خدا لعنت کند آن‌ها را که باعث شدند آدمی با استعداد شما که این همه عربی را زیبا صحبت می‌کنید به دامن استکبار بیفتد. کاملاً غافلگیر شده بودم. به همین دلیل با تندى به او گفتم، به دامن استکبار افتادن هزاربار بر نوکری دستگاه فاسد و جنایتکار شما شرف دارد. خیلی سریع کلامش را تصحیح کرد و گفت اگر انصافی در کار بود و شایسته سالاری ملاک بود و قدرت رسیدگان برای مخالفان، پرونده سازی نمی‌کردند، آن وقت افرادی مثل شما به قول خودتان، مجبور

به ترك خانه پدری نمی شدند. با این سخنان من آرام شدم و به او گفتم، خدارا شکر که از زبان مأموری در موقعیت شما چنین سخنی را می شنوم. جملات دیگری بین ما رد و بدل شد و او سرانجام سؤال کرد که آیا کتاب هایتان پیرامون قتل های زنجیره ای را در این جا دارید. وقتی پاسخ مثبت دادم خواهش کرد نسخه ای از آن ها را به او بدهم. عصر همان روز کتاب ها را به او دادم. و روز بعد به محض دیدن من گفت، خدا به شما توفیق بدهد که همه سیاهکاری های این سال ها را برملا کنید و از جنایات فلاحیان و پیش از او ریشهری و دستگاه ارباب کل پرده بردارید. اما به عنوان فردی که خیلی از امور را از نزدیک دیده است توصیه ای به شما دارم که از ذکر اسم آدم ها، حتا اگر يك درصد در صحت مطالب مربوط به آن ها شك دارید، پرهیز کنید. و بعد اضافه کرد که اواخر حکومت شاه، فهرستی منتشر شد از خارج کنندگان ارز. در این فهرست نام هایی ذکر شده بود که اغلب از پایوران بلندپایه حکومت بودند بنا بر این کمتر کسی در پذیرش ارقامی که جلوی اسم آن ها آمده بود (مبالغی که خارج کرده اند) تردید به خود راه می داد. اما بعدها روشن شد که این فهرست نادرست است و در یکی دومورد که واقعاً فردی مبالغی به خارج فرستاده است، اولاً این مبالغ به مراتب کمتر از مقداری است که در فهرست جلوی نامش آمده و ثانیاً، او پول خود را به صورت قانونی برای هزینه تحصیل فرزندانش یا

معالجه و یا خرید خانه و یا اتومبیل ماه‌ها پیش از انقلاب به خارج حواله کرده است. با این همه تا امروز هنوز هم هستند کسانی که تا اسم یکی از افراد می‌آید با پوزخندی می‌گویند همان که میلیون‌ها دلار ارز از کشور خارج کرد ؟!

مأمور همراه خاتمی سپس با اشاره به اسامی که من در کتابم ذکر کرده‌ام و گاه در مقالاتم در روزنامه‌ها و مجلات فارسی و عربی خارج از کشور از آن‌ها به عنوان آمران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای یاد کرده‌ام گفتم، شما بر پیشانی همه این افراد مهر جنایتکار زده‌اید. فقط به این بیندیشید که اگر تنها یک درصد اشتباه کرده باشید، عواقب این اشتباه شما برای فردی که نامش به ناحق در کنار فلاحیان و میرحجازی و پورمحمدی و سعید امامی و ... قرار گرفته چه خواهد بود ؟ سخنان این فرد چنان مرا به فکر فرو برد که آن روز ساعت‌ها به بازخوانی کتاب‌ها و بعضی نوشته‌های خود که در آرشیو مقالاتم روی صفحه‌ای در «اینترنت» به آن دسترسی داشتم، پرداختم. اسم‌ها را بار دیگر با دقت زیر نظر گرفتم. آیا من با این افراد که هنوز محاکمه نشده بودند و ابعاد دخالتشان در قتل‌های زنجیره‌ای همچنان در پرده‌ای از رازها و ناگفته‌ها قرار داشت، جوانمردانه برخورد کرده بودم.

به طور کلی کار روزنامه نگاری به ویژه اگر با تحقیق توأم باشد، طاقت فرسا و گاه در تعارض با نگرش‌های انسانی و اخلاقی است. اما از آن‌جا که یک روزنامه نگار با

وجدان هدفش متعالی و انسانی است، لاجرم نمی‌توان به او ایراد گرفت که چرا در فلان نوشته بیرحمانه به کسی که به دستور مافوقش عمل نادرستی را انجام داده، تاخته‌ای، در عین حال در همین مورد خاص قتل‌های زنجیره‌ای به طوری که ذکر خواهم کرد قضیه در چهارچوب «حکم و اجرای حکم» محدود نمی‌شود. ما با تراژدی رو به رو هستیم که یک طرف آن هیولائی به نام دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی قرار دارد، و در طرف دیگر آن ده‌ها روشنفکر و آزاداندیشی که به دست این دستگاه خونشان ریخته شده و یا مورد غیرانسانی‌ترین اعمال قرار داشته و دارند. در این دستگاه، افراد در عین حال که نقش چرخ دنده‌ای ماشین ترور و شکنجه زندان و ارباب را بازی می‌کنند اما خود نیز با قبول این نقش (چه به سبب تعلق ایمانی و ایدئولوژیک نسبت به نظام و رهبری و چه جهت بهره برداری از امتیازات و رانت‌های ویژه) در واقع عامل بقا و تداوم حرکت این دستگاه هستند.

کسانی که نوشته‌های مرا طی دو سال گذشته در رابطه با قتل‌های زنجیره‌ای و قتل‌های دوران ۸ ساله صدارت فلاحیان بر وزارت اطلاعات دنبال کرده باشند می‌دانند که از همان نخستین مقالات هدف اصلی من پی بردن به ریشه‌های تفکری بود که از بین بردن انسان‌ها را آن هم از طایفه فرزندگان و آزاداندیشان، با توجیه ایدئولوژیکی و مذهبی مجاز دانسته است. و در عین حال کوشیده ام آن افرادی را که بدون

داشتن پیوند باطنی و قلبی با «ایدئولوژی و مذهب» از باورهای مجموعه‌ای که زیر نظر آن‌ها قرار داشته، جهت تحقق اعمالی که هیچ ربطی به مذهب و ایدئولوژی ندارد بهره برداری کنند بر ملا سازم.

در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و پیش از آن حداقل ۸۰ قتل با پرونده مفتوح (چیزی حدود ۲۶۲ قتل با پرونده بسته) وجود دارد که میبایست به یکایک آن‌ها پرداخت. چند نکته اساسی هم وجود دارد که من سعی خواهم کرد در این نوشته به شکافتن آن‌ها بپردازم. و پیش از آن لازم است یک بار به طور روشن برای آن‌ها که به دفعات پرسیده‌اند شما این اطلاعات را از کجا می‌آورید (در حالیکه خوانندگان نوشته‌های من و یامصاحبه‌هایم به زبان‌های عربی و انگلیسی هرگز چنین سئوالی را با من در میان نگذاشته‌اند چون دستیابی به اطلاعاتی که در اختیار عامه نیست از جمله مهمترین وظایف یک روزنامه نگار است. اما متأسفانه در وطن ما از آن جا که بیش از نیم قرن دستگاه اطلاعات محور همه امور بوده است، هر کدام از ما یک ساواک و واواک در ذهن خود داریم و در عین حال چون «دادگستری سرخود» نیز هستیم بدون هیچ نوع درنگی حکم صادر می‌کنیم و حتا بعد از روشن شدن امر نیز همانطور که مأمور مربوطه رژیم می‌گفت حاضر به تجدید نظر در حکم خود نیستیم.) راه‌های دستیابی به اطلاعات را البته بدون فاش کردن منابع هویت یادآور شوم.

زنده یاد داریوش فروهر و پروانه‌ی نازنینش که به قتل رسیدند من حال و روز غریبی داشتم. فروهر برای من اگر نگویم يك پدر، برادری بزرگتر بود که با پدرم در سال‌های دانشجویی و ملی شدن نفت آشنائی نزدیک داشت. درسه چهار سال پایانی عمرش با هم در تماس دائم بودیم. روزی که «نورا فاخوری» همکارم در مجله عربی زیان «المجله» را در تهران به سراغش فرستادم نمی‌دانستم نوشته «نورا» بعدها مستند سعید امامی قرار خواهد گرفت تا در گزارش خود به فلاحیان، فروهر را خطر عمده برای نظام طی پنج تا ده سال آینده قلمداد کند. در کتاب اعترافات سعید امامی شرح داده‌ام که چگونه با يك تلفن به آلمان کشانده شدم و آنجا در هتلی در فرانکفورت، اسراری در رابطه با قتل فروهرها و نقشه سعید امامی و پورمحمدی (قائم مقام وزیر اطلاعات در دوران فلاحیان و دری نجف آبادی) توسط فردی که در صداقتش تردید نداشتم و خود فرستاده شخصی بود که با همه‌ی وجود می‌کوشید پرده از اسرار عاملان و آمران جنایت خیابان هدایت بردارد، در اختیارم گذاشته شد. این شروع کار بود و پس از آن اطلاعات در رابطه با قتل‌ها از چند کانال به دستم می‌رسید و هنوز هم می‌رسد) این کانال‌ها را به این ترتیب می‌توان طبقه بندی کرد.

۱- کانال‌های ناشناس، که از این قرار بوده‌اند :

الف - افراد شاغل در دستگاه حکومتی که بدون نام و نشان از طریق تلفن، فاکس و این‌آخری‌ها e-mail انبوهی

اطلاعات برایم می فرستند. و هر يك لابد دنبال هدفی هستند، اما شکی نیست که بعضی شان به شدت از جنایات سال‌های اخیر تکان خورده‌اند.

ب - عوامل برکنار شده و مخفی و گاه فراری وزارت اطلاعات که اغلب با تلفن و فاکس مطالبی را برایم فرستاده‌اند.

ج - بازماندگان قربانیان قتل‌ها که بدون ذکر نام و نشان خود با ارسال اطلاعات ناگفته و عکس‌ها و گاه مدارک، مرا درکارم یاری کرده‌اند.

د - تنی چند از روحانیون مخالف وضع موجود که بعضاً دارای مقام و مسئولیت در نظام بوده و یا هستند. از این عده نیز به عنوان کانال‌های ناشناس یاد می‌کنم گرچه هویت اغلب آن‌ها را می‌دانم.

۲ - کانال‌ها و منابع آشکار که عبارتند از :

الف - تأمل بین سطور مطالب منتشره در داخل کشور و سخنان و مصاحبه‌های مسئولان قتل‌ها و شخصیت‌های سیاسی و قضائی و امنیتی کشور.

ب - گزارش‌ها و مطالب انتشار یافته و بعضاً خصوصی در خارج کشور پیرامون عملکرد دستگاه اطلاعات رژیم و جریان قتل‌های زنجیره‌ای.

ج - روایات مختلف از شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی که در معرض پیگرد و آزار اطلاعات قرار داشته‌اند و دو سه تن از آن‌ها به صورت معجزه‌آسایی از مرگ نجات یافته‌اند.

(کسانی هم چون گلشیری، چنگیز پهلوان، دکتر رضا براهنی، منصور کوشان و ...)

- ۲ - کانال‌های مشخص که تا امروز از این قرار بوده‌اند:
- الف - فردی که در فرانکفورت بدیدن من آمد.
- ب - یکی از شرکای صاحب موسسه‌ای در زعفرانیه
- ج - خانم سحرکه مدتی با سعید امامی دوستی داشت.
- د - یکی از افرادی هستی باخته‌ی طرف اکبرخوش کوشک، ملقب به خوشکوش، از مسئولان قتل‌های خارج از کشور.
- ه - یکی از مسئولان دفتر رهبری که با میرحاجزی در ارتباط نزدیک بوده است.

- و - یکی از بستگان نزدیک خانواده خمینی.
- ز - يك عضو شاخه‌ی دانشجویی اطلاعات.
- ح - يك مسئول سابق بسیج عشایری در فارس.
- ط - دوتن از روحانیون سرشناس اهل سنت (درباره این دو به همین بسنده می‌کنم تا هر نوع بهانه جوئی را برای آزار روحانیون اهل سنت در کردستان، فارس، استان ساحلی، بلوچستان، شرق خراسان، ترکمن صحرا، طالش و ... خنثی کنم).

در کنار این کانال‌ها، باید بگویم که به دفعات دستگاه اطلاعات سپاه پاسداران و در دو مورد خاص دفتر اطلاعات ویژه دفتر رهبری (چهار مورد اطلاعات سپاه پاسداران) کوشیده‌است با ارسال اطلاعات غلط گاه خطرناک، و حتا

اعزام یکی دوفرد به عنوان کسانی که قصد پناهندگی به خارج دارند و آمده اند تا اسرار راباز گویند، مرا درمسیری انحرافی بیندازند. تنها يك بار آن هم در چند سطر از این اطلاعات استفاده کرده ام. اما بلافاصله با روشن شدن موضوع این خطای خود را جبران کرده ام. به يك مورد از این اطلاعات انحرافی اشاره می کنم. يك هفته پیش از آن که دادگستری در رابطه با شبنامه ۸۰ صفحه ای بعد از سخنان اعلی نمایندگی تبریز در مجلس اطلاعاتی صادر کند، این شبنامه از سه کانال روی اینترنت برای من ارسال شد. کانال اول با ارسال شبنامه، تأکید کرده بود از آنجا که شما را فردی دلسوز و فداکار در راه وطن می دانیم و به توان شما در آگاه سازی افکار عمومی در داخل و خارج کشور آگاهیم، این شبنامه را که از سوی افرادی مخلص به انقلاب و ایران اسلامی عزیز تهیه شده برای حضرتعالی می فرستیم تا از آن استفاده مقتضی به عمل آورید. کانال دوم به همراه شبنامه این عبارت را ذکر کرده بود که این شبنامه توسط سربازان گمنام امام زمان که کاربازجویی از سعید امامی جنایتکار و همدستانش را در مرحله نخست تحقیقات عهده دار بودند تهیه شده و دربرگیرنده رازهایی است که آشکار می کند چگونه عوامل نفوذی دشمن صهیونیست و استکبار جهانی توانستند چندین سال از طریق سعید امامی و عواملش بزرگترین ضربه ها را به اسلام و انقلاب وارد ساخته و با قتل نویسندگان و افراد متدین و انقلابی همچون شهید داریوش فروهر و همسر

گرامی اش لکه سیاهی بردامان انقلاب و نظام گذاشته اند. اما کانال سوم، شبنامه را با جمله کوتاهی همراه کرده بود، «علیرضای عزیز این شبنامه را جواد آزاده معاون سابق وزارت اطلاعات و سربازجوی اولیه متهمان قتل‌های زنجیره‌ای و عواملش تهیه کرده و هدف از آن بدنام کردن بعضی از افراد و تبرئه شماری از تبه‌کارترین عوامل اطلاعات و وابستگان به دفتر اطلاعات ویژه اطلاعات سپاه است.»

وقتی با دقت متن شبنامه و اسامی را که در آن آمده بود مطالعه کردم متوجه شدم که اشاره کانال سوم کاملاً صحیح و بجا بوده است. بنا براین از انتشار متن شبنامه خودداری کردم و تنها شماری از اسم‌ها را که در رابطه با نقش آن‌ها در قتل‌ها مطمئن بودم، منتشر کردم. یک ماه بعد کانال‌های اول و دوم که از عدم انتشار شبنامه ناراحت بودند با ارسال دو صفحه از متن شبنامه روی یک سایت ناشناس خود در مقدمه مطلب اقرار کردند که شبنامه را برای کسانی در داخل و خارج کشور فرستاده‌اند ولی آن‌ها از انتشار تکثیر متن شبنامه خودداری کرده‌اند. و یکی از این کسان من بودم * حال با روشن شدن موضوع منابع، اجازه بدهید به نکاتی که بازگویی اش را بسیار ضروری می‌دانم اشاره کنم. از نخستین هفته‌های پس از چهار و یا به عبارت دقیق‌تر با احتساب قتل

* متن شبنامه ۸۰ صفحه‌ای در پایان کتاب آمده است.

مجید شریف و پیروز دوانی، شش قتل سال ۱۳۷۷، به طور کلی محور اطلاع رسانی چه در بعد رسمی (بیانیه های حکومتی) و چه غیر رسمی (گزارش های رسانه های گروهی و مقالات نویسندگان و شخصیت های سرشناس بوجناح) بر این زمینه قرار گرفته بود که قتل های موسوم به زنجیره ای معلول يك تصمیم گیری سریع و محفلی برای ضربه زدن به خاتمی و دوم خردادی (واز نگاه محافظه کاران برای ضربه زدن به نظام و رهبری و مافیای موتلفه و جامعه روحانیت و ...) می باشد (حتا اکبر گنجی و عمادالدین باقی، دونویسنده شجاع و آزاده پیگیر قضیه قتل ها از نخستین ماه های پس از مرگ آیت الله خمینی تا آذر ۷۷ نیز به دفعات قتل های اخیرا مرتبط با طرح ضربه زدن به خاتمی و دوم خردادی ها دانسته اند). تا مدت ها من نیز کم و بیش با این نوع برداشت موافق بودم اما دستیابی ام به سندی که از اسناد محرمانه و طبقه بندی شده وزارت اطلاعات است و وسیله فردی از درون دستگاه به دست من رسیده، باعث شد در برداشت های خود تجدید نظر کنم.

نکته نومی که باید به آن اشاره کرد حضور دو عامل در طرح و اجرای قتل هاست که کمتر به آن پرداخته شده است. این دو عامل یکی مجموعه ی روحانیون مرتبط با اطلاعات است که از طریق حجت الاسلام خزائی یکی از معاونان دری نجف آبادی، زمینه سازی برای قتل ها و تأمین احکام را عهده دار

بوده است و يك سر آن‌ها به مثلث فلاحیان، پورمحمدی، میرحجازی وصل می‌شود و سردیگرش متصل به مربع محسنی‌اژه‌ای، نوری همدانی، علی رازینی، محمدتقی مصباح یزدی است.

عامل دوم اطلاعات سپاه است که علاوه بر مشارکت در طرح قتل‌ها در دوران رفسنجانی و عاملیت در شماری از آن‌ها، در جریان قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ نیز قرار داشته و شماری از مسئولان بلند پایه‌اش همچون محمدباقر نوالقدر، جانشین فرمانده کل سپاه، احمد وحیدی، مرتضی‌رضائی و ... با سعید امامی در ارتباط تنگاتنگ بوده‌اند.

نکته دیگری که باید به آن اشاره کنم نقش ویژه حسین شریعتمداری مدیر مسئول روزنامه کیهان و نماینده رهبر در موسسه کیهان و دستیارش حسن شایانفر در يك پیوند تنگاتنگ از یکسو با سعید امامی و فلاحیان و ازسوی دیگر با اطلاعات سپاه درگزینش سوژه‌ها (قربانیان) و زمینه سازی برای کشتن آن‌هاست. شریعتمداری به عنوان مسئول محفل رسانه‌ای در قتل‌های پیش و پس از نوم خرداد، هدایت شبکه‌ای از قلم به داستان را برعهده داشته که در نشریاتی هم چون رسالت، جمهوری اسلامی، قدس، جبهه و بعد یالثارات و هفته نامه‌های شما، جام، سیاست، حریم و ... دارای پایگاه بوده‌اند.

حاشیه در متن

آوازخوان روان پریش

* حسین سرشار نویلور قدیمی و خواننده سرشناس اپرا با سعیدی سیرجانی ارتباط نزدیکی داشت و بیش از دستگیری وی، مرتب به او سر می‌زد و پنجشنبه‌ها نیز از میهمانان محفل سیرجانی بود. سرشار بی پروا و بدون ملاحظه به بزرگ و کوچک رژیم ناسزا می‌گفت از آن جا که این آخری‌ها وضع مالی بدی داشت و دچار افسردگی روحی شده بود به دستور فلاحیان او را گرفتند و از کرج به يك مرکز درمانی روانپزشکی در آبادان که زیر نظر وزارت اطلاعات قرار داشت اعزام کردند. در این مرکز به او شوک‌های قوی الکتریکی دادند و زمانی که تصمیم به قتل او گرفتند صحنه سازی کردند که او از آسایشگاه فرار کند. در بیرون آسایشگاه متطرش بودند و همان جا دخلش را آوردند.

شاهد فسق مشاور رهبر

* خانم فخرالسادات برقی ۲۱ ساله دبیر قراردادی دبیرستان شاهد قم روز ۱۶ اسفند ۱۳۷۴ به وضع فجیعی در خانه اش در محله سالاریه قم به قتل رسید. قاتل یا قاتلان باسیم جارو برقی نخست او را خفه کردند و بعد روی جسدش مواد شیمیائی آتش زا ریختند و شیرهای گاز خانه را باز گذاشتند تا با آتش سوزی و انفجار خانه اثری از جنایتشان باقی نماند. درباره قتل او و احتمال ارتباط آن با قتل های زنجیره ای عمادالدین باقی که با همسر و پدر این خانم آشنائی داشت و نیز اکبر گنجی مطالبی به اشاره بیان کردند.

همسر خانم برقی، حسین پورمحمدی، پسرعمو و نیز برادر همسر مصطفی پورمحمدی قائم مقام فلاحیان و دری نجف آبادی است. به همین دلیل نیز بلافاصله پس از مطلع شدن از قتل همسرش به مصطفی پور محمدی تلفن زده بود اما به وی گفته بودند پورمحمدی برای انجام مأموریتی به بغداد رفته است.

با توجه به روابط ویژه سعید امامی با پورمحمدی این احتمال

وجود دارد که امامی از طریق موبایل مخصوص مدیران اطلاعات، پورمحمدی را که در راه بازگشت از عراق بوده از حادثه باخبر کرده باشد. پورمحمدی پس از توقف کوتاهی در کرمانشاه مستقیماً به قم می‌رود و به همراه خطیب مدیر کل اطلاعات قم عازم خانه مقتوله شده. بیش از نوساعت خانه و اتاق خواب خانم برقعی را به طور دقیق مورد بررسی و جستجو قرار داده است. این‌ها مطالبی است که کم و بیش تا حالا عنوان شده. اما آنچه از سوی یکی از مدیران اطلاعات قم که اینک به ظاهر از رژیم جدا شده و قصد خروج از ایران را دارد، برای من ارسال شده است جریان قتل را به این صورت شرح می‌دهد « فلاحیان خانه‌ای در نزدیکی منزل حسین پورمحمدی و همسرش داشت. خانم برقعی واقعاً زنی پاکدامن و سخت با ایمان بود. حتا برای تدریس به فرزندان شهدا حق التدریس مطالبه نمی‌کرد. رو به روی منزل آن‌ها خانمی زندگی می‌کرد که همسرش با حسین پورمحمدی شوهر خانم برقعی آشنائی داشت. اما خانم برقعی از این زن که خیلی بی پروا بود و حجاب را رعایت نمی‌کرد و اغلب در غیاب شوهرش با آرایش زیاد آن هم در قم از خانه خارج می‌شد، نوری می‌کرد. يك بار به طور اتفاقی خانم برقعی هنگام بازگشت از مدرسه شاهد، دیده بود که خانم همسایه وارد خانه فلاحیان شده است. بار دیگر يك ماه بعد دختر خانم برقعی فائزه چهارده ساله که قرار بود به زودی به عقد یکی از آشنایان خانواده

در آید به مادرش گفت: خانم همسایه رو به روئی را دیده است که از خانه آقای فلاحیان بیرون آمده و سوار يك اتومبیل پژو که شبیه ماشین عموجان (مصطفی پورمحمدی) است، شده و او را هم دیده و از نور سلام و علیک کرده است. خانم برقعی این موضوع را به همسرش گفته بود و حسین پورمحمدی نیز که به تهران می‌رفت این سخنان را با پسرعمویش در میان گذاشته بود. طبیعی است ماجرا از طریق پورمحمدی به اطلاع فلاحیان می‌رسد. ، زمانی که پورمحمدی در عراق بوده فلاحیان حکم قتل خانم برقعی را می‌دهد.

در رابطه با خانم همسایه گفتنی است که يك سال بعد او را با ۷۳ ضربه کارد در منزلش به قتل رساندند. نخست شوهرش را بازداشت کردند ولی چندی بعد جوانی که گفته شد با او رابطه داشته دستگیر و به اعدام محکوم شد.

شب اعدام او می‌خندید و می‌گفت: آقا صبح می‌آید و مرا می‌برد. و منظورش از آقا فلاحیان بود که پیدایش نشد و جوان قمی را اعدام کردند.

شريك خفاش شب

*چندسالی قبل روزنامه‌های ایران خبردادند مردی که زنان و دختران را با يك سواری در حین مسافركشی می‌ربود و در جانی خلوت پس از تجاوز به آن‌ها و سرقت جواهرات و پولشان، این زنان بخت برگشته را به قتل می‌رساند، توسط سربازان گمنام بسیجی امام زمان در میدان پونك تهران دستگیر شده است.

این خبر ولوله‌ای در تهران به پا کرد. روزنامه‌ها با مردی که به او «خفاش شب» لقب داده بودند مصاحبه‌های متعددی به عمل آوردند که او در این مصاحبه‌ها چگونگی ربودن زنان و نحوه قتل آن‌ها را با سیم تشریح کرد. چندی از زنانی که موفق به گریز از چنگ او شده بودند حاضر به مصاحبه شدند و مطالب تکان دهنده‌ای را فاش ساختند.

از جمله این که خفاش شب همدستی نیز به نام رسول داشته

است.

متهم خود در دادگاه همکار خویش را حمیدرسولی معرفی کرد و گفت او در یکی از ارگان‌ها مسئولیت بالائی دارد. با توجه به این که خفاش شب دوسال قبل از اعدام به جرم تجاوز محاکمه و محکوم شده بود اما پس از نوسه ماه بدون هیچ توضیحی از زندان بیرون آمده بود و با در نظر گرفتن اقرار خانواده اش مبنی بر این که او هر از چند گاه با یک سواری بنز به روستا می‌آمد و هربار مقداری جواهر و پول به خانواده اش می‌داد. می‌توان احتمال داد که این اتومبیل متعلق به حمید رسولی بوده است. چون خفاش شب اغلب قربانیان خود را با وانت بار و یا پیکان سواری می‌ربود. زمانی که در دادگاه وی با ذکر اسم رسولی ادعا کرد این شخص از تمام ماجراها باخبر بوده است و به دفعات اتومبیل برای او تهیه می‌کرده است، رئیس دادگاه به میان حرفش پرید و اجازه نداد شرح بیشتری در مورد نقش حمید رسولی بدهد. سرانجام خفاش شب را به اعدام محکوم کردند و او را در دهکده المپیک تحت مراقبت‌های ویژه به دار کشیدند و هیچکس دیگر سراغی از حمید رسولی نگرفت. تا این که در جریان محاکمات اخیر معلوم شد او در کشتن پروانه و داریوش فروهر و محمد مختاری و محمدجعفر پوینده و مجید شریف، در صف قاتلان نقش ویژه‌ای داشته است.

قاضی عقیقی

*مصطفی پورمحمدی، قائم مقام دری نجف آبادی، خزائی مدیرکل حوزه وزارتی - یعنی ریاست دفتر وزیر و ادارات زیر حوزه وزیر - حسام الدین آشنا منشی مخصوص وزیر و داماد او، ضمن این که باتوجه به اعترافات سعیدامامی دربیش از ۱۹ ساعت بازجویی و اعترافات کاظمی و صادق - مهرداد عالیخانی - در رابطه با طرح تصفیه دگراندیشان و تصویب آن در زمان فلاحیان و به اجرا درآمدن بخشی از آن به طور طبیعی، مانند فلاحیان و باقریان و اکبریان زیرسئوال قرار می گرفتند. به نوتای اولی حکم عدم پیگرد دادند و سومی را عقیقی تبرئه کرد. خیلی ها سئوال کرده اند که این عقیقی کیست؟ چون تا پیش از ظهورش خیلی ها تصور می کردند او باید آخوندی از مافیای حقانی باشد. اما با ظهور خود نشان داد که از آخوندهای بی عمامه از قماش بادامچیان و عسکراولادی است. از نامه ای که شماری از حقوقدانان و دانشجویان دوره حقوق لیسانس و

دکترای حقوق خطاب به دکتر کاتوزیان استاد سرشناس حقوق - که من نیز از محضر پربرکتش در دانشکده حقوق بهره‌مند شده‌ام - درباره قاضی عقیقی نوشته‌اند می‌توان مطالبی را دریافت که به شناخت وی کمک کند. در این نامه که نسخه‌ای از آن برای من از تهران با e-mail ارسال شده بود نویسندگان با اشاره به این که قاضی عقیقی دانشجوی تحصیلات تکمیلی دانشکده حقوق است (یعنی به احتمال زیاد دانشجوی دوره کارشناسی ارشد است) یادآور شده‌اند «پرونده قتل‌های زنجیره‌ای مهمترین پرونده دوران پس از انقلاب اسلامی است که با سرنوشت مفاهیم مقدسی نظیر آزادی و قانون و جامعه مدنی و امنیت اجتماعی و ... گره می‌خورد. در رسیدگی به این پرونده به هیچ وجه موازین قضائی رعایت نشده است چه کسی باور می‌کند که در قتل افرادی سرشناس و روشنفکر و از همه بالاتر داریوش و پروانه فروهر که نوشخصیت مبارز ملی بودند، چند نفر کارمند رده پائین بتوانند تصمیم بگیرند. کدام قاضی باسرفی که شایسته داشتن کرسی قضاوت است می‌پذیرد که چنین احکامی را که عقیقی صادر کرده، قبول کند. در کشوری که اندک قدمی علیه قدرت حاکم به افساد در ارض و ارتداد منجر می‌شود. کسی که به قول خود عقیقی امر و مسئول اصلی قتل‌ها بوده به حبس ابد محکوم می‌شود. تازه این‌ها می‌دانند کسانی را که به قصاص محکوم کرده‌اند چون اولیای دم ابداً در پی قصاص نیستند. مجازات نخواهند

کرد. آیا پذیرفتنی است که خانواده شخصیت های آزاده ای که همواره در جامعه ایران خواهان يك سیستم قضائی مستقل و منسجم بودند امروز دست به قصاص چند نفر انسان بدبخت ساده لوح که به خیال انجام وظیفه شرعی و با وضو و زبان روزه دست به این جنایات زده اند بشوند.

حلقه دوستان سعید امامی و اسب تروای دفتر خاتمی

* بارها شنیده‌ام که می‌گویند در دفتر آقای خاتمی اسب تروایی وارد کرده‌اند که از آن سربازان گمنام و نامدار امام زمان‌های جمهوری اسلامی بیرون آمده است. روزی که نامه خود مرا به ابطی رئیس دفتر خاتمی به دست حسین شریعتمداری و محمدکاظم انبارلویی و البته میرحجازی معروف داده بودند کاملاً آشکار بود که تا چه حد دفتر آقای خاتمی دور از دسترس سربازان گمنام است. باری دردستگاه ریاست و در دفتر معاونت امور محیط زیست، یکی از یاران عزیز سعید امامی و دوستان گرمابه و گلستان حسین شریعتمداری و عباس سلیمی نمین مشغول خدمت است که گزارش‌های روزانه‌اش به دفتر حضرت آقا و البته برادر حسین و برادر عباس، خوراک اصلی تبلیغات و اقدامات ضدخاتمی است. این حضرت که اسم عجیب و غلط اندازی دارد، «سیدحسن صدوق ونینی» است. این جناب که در مقام معاون خانم ابتکار طی سه سال اخیر زیر چشم ریاست جمهوری مراودات ویژه خود

را با بیت و البته طبقه پنجم کیهان و دفتر تهران تایمز داشته است یکی از اضلاع مثلثی است که سال‌ها درپاریس کارپرونده سازی و خط دادن علیه چهره‌های فرهنگی و سیاسی خارج از کشور را به اطلاعات و شخص سعید امامی عهده دار بود. او در مقام نماینده در یونسکو (پس از دوره کوتاهی که به دنبال هرج و مرج انقلاب فرهنگی و تصفیه استادان، با یک لیسانس معمولی به ریاست یکی از دانشکده‌های دانشگاه ملی رسید) به اتفاق باجناب عباس سلیمی نمین که سرپرست اموردانشجویان بود و به علت آن که امروز دستش از دنیا کوتاه است نامش را نمی‌آورم و باجناب خودش که شخصی به نام «صلح جو» بود و در وزارت اطلاعات در بخش بازرگانی برای سعید امامی پادویی می‌کرد، مدت ۸ سال دفتر یونسکو و نمایندگی دانشجویان را به ستاد اطلاعات و بندوبست‌های غیرمشروع و بعضا کارهای غیراخلاقی تبدیل کرده بودند. ایشان کار را به جانی رسانده بود که حتا از هزار لیتر بنزین لیتری یک فرانک اهدائی یونسکو ۷۰۰ لیتر آن را در بازار آزاد می‌فروخت. صلح جو از طریق این جناب و باجناب سلیمی نمین، وارد معاملات سنگینی شد که برای همه شان سود سرشاری داشت. صندوق در مدت اقامت خود در پاریس، با کمک هاشمی گلپایگانی وزیر علوم کابینه رفسنجانی علیه شماری از شخصیت‌های علمی و فرهنگی و مذهبی کشور که با یونسکو درآمد و شد بودند مثل دکتر نصرالله پورجوادی،

آیت الله مجتهد شبستری و کاظم بجنوردی و دکتر شهیدی، استاد زرین کوب و ... پرونده های سنگینی ساخت.

صندوق ونینی با ارسال گزارش برای سلیمی نمین و حسین شریعتمداری و مهدی نصیری، زمینه ساز تهیه برنامه هویت و نیمه پنهان علیه شخصیت های علمی و فرهنگی و سیاسی کشور شد. هر بار سعید امامی به پاریس می آمد سیدحسن صندوق میزبانش بود و به اتفاق شریکش - باجناق سلیمی نمین - از میهمانان عالیقدرش پذیرائی می کرد. مطالبی که او برای کیهان هوآئی می فرستاد همگی شبیه گزارش های اطلاعاتی بود. باکمک سعید امامی و هاشمی گلپایگانی مأموریت چهار ساله ایشان یک بار تمدید شد و زمانی که در پایان مأموریت خود به تهران رفت خانه چند طبقه ای که با ارسال ارزحلال در چیدرتوسط باجناق اطلاعاتی اش صلح جو، برایش ساخته شده بود، انتظار او و خانواده اش را می کشید، صندوق موفق شد پسر هیجده ساله اش را که حتا دیپلم نداشت بدون کنکور وارد دانشگاه صنعتی شریف کند. از نکات جالب در مورد او این که در دوران مأموریتش زمانی که آقازاده رئیس دفتر رهبر جمهوری اسلامی به پاریس آمد (تا از بعضی عادات بد دوری کند) ایشان اتومبیل نمایندگی یونسکورا با راننده در اختیار او گذاشت و آقازاده آقای محمدی گلپایگانی چندین ماه در رزیدانت نمایندگی که در رژیم پیشین خریداری شده بود رحل اقامت

افکند و به جای درس خواندن به دنبال همان عادات رفت. اما گزارش بسیار خوبی درباره سیدحسن صدوق برای پاپاجان فرستاد که با همین گزارش، آقارا به خانم ابتکار تحمیل کردند. صدوق ونینی از زمان انتقال به دفتر ریاست جمهوری با ارسال گزارش های روزانه برای احمد وحیدی و مرتضی رضائی در دستگاه اطلاعات سپاه و میرحجازی در دفتر رهبری توانسته است درصف نورچشمان دستگاه اطلاعات ویژه رهبری جای خاصی را از آن خود کند.

روایت سحر

سونای زعفرانیه

سونای زعفرانیه که به علت حضور شماری از شخصیت‌های بلندپایه‌ی امنیتی کشور به طور مستمر در آن، به مرور تبدیل به یک محفل اطلاعاتی و سیاسی در کشور شده بود در یک ساختمان ۹ طبقه واقع است که توسط شخصی به نام حاج غلامرضا فروزان ظاهراً اداره می‌شود. ارتباطی که بین سونای زعفرانیه و چند اتومبیل فروشی در تهران و همین طور مسجد حجت ابن الحسن وجود دارد ارتباط ویژه‌ایست که برای پی بردن به آن باید یکایک این مراکز را شناخت. مسجد حجت ابن الحسن در خیابان سهروردی واقع است. [فرح شمالی] این مسجد روبروی یک کابینت فروشی، که وسایل آشپزخانه‌های ایتالیائی در آن عرضه شده قرار دارد. در خیابان آپادانا نیز اتومبیل فروشی وجود دارد به نام اتومهدی، که درست روبروی داروخانه دکتر محسنی واقع شده و چند سال پیش در آن یک

مبل فروشی دایر بود. بالای مبل فروشی نیز مطب دکتر اعتماد قرار داشت.

این ساختمان حدود پنج سال پیش صاحبان تازه‌ای پیدا کرد که پس از نوسازی آن، طبقه هم کف رو به خیابان را به نمایشگاه اتومبیدی تبدیل کردند. جایی که شمار زیادی از مأموران اطلاعاتی رژیم به دفعات به آن مراجعه می‌کردند و بسیاری از آن‌ها اتومبیل‌های گران قیمت خود را از این محل می‌خریدند. در رابطه با مسجد حجت ابن الحسن و ارتباطش با این اتومبیل فروشی نیز باید گفت شماری از کسانی که این اتومبیل فروشی را اداره می‌کردند از افرادی بودند که در هیئت مدیره مسجد حجت ابن الحسن حضور داشتند. یکی از این افراد آقای مهدی صانعی است. مهدی صانعی که در آپادانا بورس اتومبیل را در دست دارد نمایشگاه عرفانیان یا اتو تختی سابق را در سر خیابان مهناز که متعلق به بنیاد مستضعفان بود، در اختیار گرفت. دو طبقه این نمایشگاه فقط به نمایش بنز و بی ام دبلیو اختصاص داشت. در طبقه پائین اتومبیل‌هایی مثل گالانت و اتومبیل‌های ساخت ایران عرضه می‌شد. آقای صانعی همین طورتومبیل فروشی اتو مهدی را نیز به عنوان شریک زیرنظر داشت. مسجد حجت ابن الحسن نیز توسط آن‌ها اداره می‌شد و در مجموع این‌ها هیأتی بودند که موفق شده بودند از یک طرف با ورود به صحنه تجارت اتومبیل درآمد بسیاری برای وزارت اطلاعات تأمین بکنند و از طرف

دیگر این نمایشگاه‌های اتومبیل، جایی بود که جوان‌ها را جلب می‌کرد و بسیاری از افراد را برای وزارت اطلاعات از میان این جوانان انتخاب می‌کردند. جوانانی که با آرزوهای بسیار برای تماشای اتومبیل‌های گران‌قیمت به این نمایشگاه‌ها مراجعه می‌کردند. و مسجد حجت ابن‌الحسن نیز نقطه‌ای بود که افراد متعصب را در آن می‌توانستند شناسائی کنند و این افراد را به وزارت اطلاعات بکشانند. ارتباطی که این مجموعه با سونای زعفرانیه داشت نیز ارتباط جالبی است. کسانی که در سونای زعفرانیه حضور پیدا می‌کردند، علاوه بر مأموران بلند پایه اطلاعاتی جمهوری اسلامی، شماری از جوانان شیک پوش و ثروتمند تهرانی بودند. ورودیه سونا معمولاً بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ تومان بود مشتریان سونا می‌توانستند از جاکوزی، حمام بخار خشک، سونای خشک و جایی که در واقع محل تعبیه لوازم بدن سازی ورزشی بود و همین‌طور کافه تریا و رستوران سونای زعفرانیه و اتاق استراحت و ماساژ استفاده کنند. برای ماساژ شخصی را که در هتل هیلتون تهران معمولاً خارجی‌ها را ماساژ می‌داد برای دو ساعت در روز به سونای زعفرانیه آورده بودند و او در آن سونا بزرگان رژیم جمهوری اسلامی و پولدارهای شهر را ماساژ می‌داد. کسانی مثل احمد ناطق نوری، یکی از فرزندان آقای رفیق دوست، یاسر، مهدی و محسن رفسنجانی از جمله کسانی بودند که در سونا حضور بهم می‌رساندند.

سیامک سنجری یکی از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای نیز

از جوانانی بود که به علت ورزشکار بودن و ارتباط نزدیکی که با شماری از ورزشکارها داشت پایش به این سونا باز شد و با مسئولان و مدیران سونا آشنا شد. سونای زعفرانیه با پول مهدی صانعی ساخته شد گواين که مدير آن غلامرضا فروزان بود. ولی بهرحال همه می دانستند که پشت غلامرضا فروزان مهدی صانعی قرار دارد. حاج غلامرضا فروزان از کسانی بود که برای ساختن مسجد حجت ابن الحسن پول زیادی از بازار جمع کرد و خودش نیز پول زیادی روی این کار گذاشت. فرزندان او علی و بابک در سونای زعفرانیه همه گاه حضور داشتند. بابک جوانی بود نظیر همه جوان های همسن و سال خودش. عاشق اتومبیل و اغلب با دختران جوان و زیبا در رفت و آمد بود. علی که از او کوچکتر بود کم و بیش رفتاری شبیه برادرش داشت و به فوتبال بسیار دل بسته بود. بچه کوچکتر حاج غلامرضا، ایمان، که به گفته ی بعضی ها، مدیر سونای زعفرانیه او را به فرزندی قبول کرده است، چون هیچ شباهتی با او ندارد، کمتر در سونا ظاهر می شد و بیشتر بابک و علی در سونا حضور داشتند و همه را می شناختند. حاج غلامرضا فروزان خودش در خیابان آپادانا می نشست ولی بعد از مدتی به خیابان جردن نقل مکان کرد و در کوچه «سایه» خانه ای را اجاره کرد. البته گفته می شد که این خانه متعلق به بنیاد است و حاج غلامرضا فروزان مبلغ خیلی مختصری برای این خانه می پردازد. مهدی صانعی که از بنیانگذاران مسجد حجت ابن الحسن

بود و بعد نیز فروشگاه اتومبیل به راه انداخت و در عین حال کابینت آشپزخانه می فروخت، اغلب مسلح بود و حتا در زمانی که به سونا می آمد هفت تیر خود را با خود داشت. و هرگز آن را از دیگران پنهان نمی کرد و به این ترتیب اهمیت و اعتبار خود را نشان می داد که فردی است که می تواند همه گاه با خود هفت تیر داشته باشد.

ساختمان سونای زعفرانیه يك ساختمان مصادره شده بود. این ساختمان از طریق وزارت اطلاعات و با نفوذ سعید امامی در اختیار حاج غلامرضا فروزان قرار گرفت و بعد با سرمایه ای که نیمی از آن متعلق به مهدی صانعی و شرکایش بود و بخشی از آن از وزارت اطلاعات آمد، این ساختمان خراب و به صورت يك ساختمان ۹ طبقه ساخته شد.

سونای زعفرانیه نه تابلو داشت و نه کسی اصولاً می دانست که این جا سونا و مرکز تردد بزرگان امنیتی و مسئولان بلندپایه رژیم و یا آقا زاده های آنهاست. يك جوان افغانی در داخل سونا می نشست. در سونا همیشه بسته بود. برای ورود به آن باید یا از آشنایان بودید یا اینکه کسی شما را معرفی کرده باشد. معمولاً وقتی به جلو آیفون می رفتید و زنگ را به صدا در می آوردید، جوان افغان و یا یکی از مدیران سونا که در طبقه پائین بود شما را از پشت آیفون دوربین دار مشاهده می کرد و به شما اجازه ورود می داد. شماری از ورزشکاران نیز به این سونا رفت و آمد داشتند. معمولاً

روزهای جمعه بازیکنان تیم فوتبال پرسپولیس، بعد از تمرین به سونا می‌آمدند. جمعه‌ها روز پولدارها بود. ماه رمضان سونا تا ۵ صبح باز بود. ولی مواقع دیگر تا ساعت یازده و نیم. از یازده و نیم به بعد، سونا خصوصی می‌شد. بچه‌های جوانی که با اقازاده‌های مقامات رژیم ارتباط داشتند بعد از یازده و نیم به سونا می‌آمدند. عده‌ای هم بودند که پس از اسکی در مراجعت از شمشک به سونا می‌آمدند. نکته بسیار قابل تأمل اینکه، بابک فروزان فرزند حاج غلامرضا فروزان ابائی نداشت که بعد از ساعت یازده و نیم دوستان دختر خود را به سونا بیاورد. از این طریق پای سحر به سونا باز شد.

سحر به اتفاق دو دوستش لیندا و دل آرام، به عنوان سه تفنگدار مشهور بودند. آرایش غلیظ آن‌ها و لباس‌های عجیب و غریبی که زیر روپوش خود می‌پوشیدند، و طرز رفتار آن‌ها با مردها، همه گاه مورد توجه کسانی بود که در وجود این سه دختر، در واقع دختران بسیار با شهامتی را می‌دیدند که هیچ ترس و ابائی از این ندارند که دست در دست پسران بگذارند و در نیمه‌های شب وارد سونا شوند. بابک فروزان مدعی بود که سحر را دوست دارد. ولی چنین تصویری با توجه به این‌که سحر با دیگران نیز در ارتباط بود تصور درستی نیست. بعدها بابک فروزان تأکید می‌کرد که در مدتی کوتاه سحر فقط به او تعلق داشته است تا آن زمانی که پای سعید امامی و مصطفی کاظمی به میان آمد.

خیلی‌ها می‌دانستند که سعید امامی علیرغم تظاهر به اسلام و شریعتمداری، فردی است که به‌ظواهر دنیا تعلق بسیار دارد. اتومبیل بسیار گران قیمت او و همین طور لباس‌هایی که می‌پوشید و عینک‌هایی که می‌زد و این آخری‌ها اتومبیل توپوتای لگزوس او سخت مورد توجه بود و همه می‌دانستند که حاج‌آقا اسلامی فردیست که علاوه بر آخرت به مظاهر دنیا تعلق خاطر بسیار دارد.

کسی که وارد سونای زعفرانیه می‌شد از چند پله پائین می‌رفت، پله‌های کوتاهی که به یک پاگرد می‌رسید و بعد از پاگرد چند پله دیگر قرار داشت و بعد به یک‌هال کوچک می‌رسید که سمت چپ هال دوتا صندلی و یک میز حساب به چشم می‌خورد. آشپزخانه نیز از همین مکان کاملاً پیدا بود و بعد رخت‌کن و کمد‌های چوبی روشن سرراه مشتریان قرار داشت. بعد از رخت‌کن داخل محوطه سونا می‌شدید. در داخل آن محوطه دستشویی و در سمت راست آن محوطه رستوران قرار داشت. تلفن همگانی رو به روی رستوران واقع شده بود. بود. یک بار نیز در آنجا وجود داشت که به صورت مستطیل بود. شش هفت تا میزکنار بار قرار داشت. درکنار رستوران محوطه «جیم» یا بدن‌سازی و در پائین پله‌ها نیز یک خشک‌شوئی به چشم می‌خورد که کسانی که به سونا می‌آمدند، می‌توانستند لباس‌های خود را به خشک‌شوئی بدهند که در عرض دوساعت آن‌ها را می‌شست و اطو می‌کرد. روبه‌روی

رستوان اتاق استراحت قرارداداشت و پشت دیوارش سه تا دوش بود. سونای خشک و بخار نیز در همانجا قرار داشت و در کنار آن استخری با سقف شیشه‌ای به چشم می‌خورد که نور بیرون را به داخل محوطه استخر منتقل می‌کرد. جاکوزی نیز در جوار استخر قرارداداشت. بعضی‌ها که می‌خواستند تمام روز را در سونا باشند سه هزار تومان پرداخت می‌کردند.

سعیدامامی معمولاً با آقای به این سونا می‌آمد که تنها به اسم سید از او یاد می‌کردند. این فرد با توجه به مشخصاتی که از او در دست است آقای سید مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) مدیر کل امنیت داخلی بود. نکته جالب این که اغلب کسانی که به سونای زعفرانیه رفت و آمد داشتند معمولاً روزهای جمعه در رستوران آپادانا غذا می‌خوردند. داستان رستوران آپادانا نیز بسیار شنیدنی است. در تهران رستوران‌های مجلل و گران‌قیمتی وجود دارد، اما فرزندان مقامات عالیرتبه جمهوری اسلامی و کسانی که جزو آریستوکرات‌های جدید هستند به این رستوران بسیار علاقه داشتند. اغلب آن‌ها برای ناهار به رستوران آپادانا می‌آمدند. خود سعیدامامی نیز بسیار به این رستوران می‌آمد. آقای یاسر و محسن و مهدی فرزندان رفسنجانی و همین‌طور خانم فائزه دختر او نیز به این رستوران رفت و آمد داشتند. رستوران آپادانا که در خیابان آپادانا قرارداد دارد متعلق به فردیست به نام تهرانچی که ارتباطی با دستگاه امنیتی رژیم ندارد ولی به هر حال فردی است که موفق

شده بود رستورانی مطابق دلخواه مقامات رژیم درست کند و به همین ترتیب بود که همه گاه میزهای این رستوران توسط آن‌ها پر می‌شد. جالب این که در خیابان سهروردی یا فرح شمالی رستوران دیگری به نام البرز بود که این رستوران به مرور، رستوران دیپلمات‌ها و یا شهروندان خارجی شد که از تهران دیدار می‌کردند. هر شهروند خارجی که وارد رستوران می‌شد به محض اینکه ملیت او را می‌فهمیدند پرچم کشورش را روی میزش می‌گذاشتند. این رستوران مقابل نمایشگاه اتومبیل آقای مهدی صانعی قرارداد داشت و آقای صانعی که در واقع قصد داشت در تمام تشکیلاتی که در اختیارش بود از مسجد تا نمایشگاه اتومبیل و رستورانی که در نظر داشت برپا کند، مرکز کسب و تبادل اطلاعات ایجاد کند. صاحبان رستوران البرز را تحت فشار قرارداد که به نحوی کنار روند و رستورانی را که مورد توجه خارجی‌ها بود به او واگذار کنند. مدتی درگیری‌ها ادامه داشت تا این که صاحبان رستوران البرز به طریقی موفق شدند، با سعید امامی ارتباط برقرار کنند و سعید امامی آمد و شد به رستوران البرز را آغاز کرد و به این طریق رستوران البرز واکسینه شد و مصونیت پیدا کرد. اما رستوران آپادانا به هر حال واکسینه شده بود و مصونیت داشت بسیاری از مشتریان آپادانا از مشتریان سونای زعفرانیه نیز بودند رستوران آپادانا جای امنی بود که علاوه بر این که بهترین غذا را برای آنها می‌آورد و در عین حال می‌توانستند با یکدیگر

ملاقات کنند و قرار و مدارهایشان را بگذارند.

چهره‌هایی که در رستوران آپادانا به چشم می‌خوردند چهره‌های جالبی بودند. مثل آقای یاسر هاشمی که همیشه لباس‌های بسیار گران قیمت ایتالیائی برتن می‌کرد هر بار با يك دختر خانم چادری که یا حجاب کامل اسلامی داشت و یا با مانتو و روسری بود در رستوران ظاهر می‌شد. و به گونه‌ای رفتار می‌کرد که انگار دخترخانم همراهش نامزد یا همسر اوست. از آنجا که مشتریان رستوران اغلب همسر او را می‌شناختند برایشان روشن بود که این خانم محجبه که همراه اوست رابطه‌ای غیر از رابطه‌ی همسری با آقای یاسر هاشمی دارد. در سونای زعفرانیه برادران یاسر هاشمی با دخترانی ظاهر نشدند، و اغلب تنها به سونا می‌آمدند. غیر از سه دختری که در واقع همیشه می‌شد آن‌ها را بعد از ساعت یازده در سونا دید، یعنی لیندا، دل آرام و سحر که به همراه بابک و علی فروزان و دوستانشان، به سونا می‌آمدند، دو سه خانم دیگر هم رفت و آمد مستمر به سونا داشتند. دوبار نیز خانم فاطمه قائم مقامی معشوقه شوهردار علی فلاحیان به این سونا آمد.

سونای بعضی روزها بین ساعت ۹ تا ۲ بعد از ظهر زنده بود و در این روزها خانم‌هایی که با بزرگان رژیم در ارتباط بودند به سونا می‌آمدند و بینشان دوستی برقرار شده بود و خیلی اسرار را با هم رد و بدل می‌کردند و می‌توان گفت که مقدمه کشته شدن فاطمه قائم مقامی نیز در همین سونا ریخته شد. به این

ترتیب که خانم فلاحیان به همراه خانم هاشمی و دخترانشان به این سونا رفت و آمد می‌کردند و زمانی که فاطمه قائم مقامی به این سونا آمد و مطلع شد که خانم فلاحیان نیز به سونا می‌آید از فرصت استفاده کرد و موفق شد خودش را به او برساند و این در زمانی بود که او تلاش می‌کرد از دست آقای فلاحیان رها شود.

ارتباط آقای فلاحیان با فاطمه قائم مقامی، ارتباط عجیبی بود فلاحیان که سخت به این خانم دلبسته بود از آن جا که می‌دانست که ایشان با همسرش روابط بحرانی دارد و در آستانه طلاق گرفتن به سر می‌برد، موفق شد این خانم را به کلی از خانه و زندگی خود جدا کند. برای او خانه‌ای خرید، اتومبیل بسیار شیک در اختیارش گذاشت و تمام امکانات را برای او فراهم آورد. او به ظاهر یک مهماندار هواپیما بود ولی مبالغی که صرف خرید لباس و جواهر می‌کرد، به هیچوجه در توان یک مهماندار هواپیما نبود و همه می‌دانستند که او با یکی از بزرگان ارتباط دارد. منتها کمتر کسی می‌دانست که او با آقای فلاحیان در رفت و آمد است. اثر سخنانی که او به همسر فلاحیان گفت به زودی ظاهر شد. به این ترتیب که فاطمه قائم مقامی را در اتومبیلش در کوچه‌ای نزدیک ساختمان وزارت اطلاعات در خیابان پاسداران، در حالی که گلوله‌ای مغزش را شکافته بود پیدا کردند. سحر، فاطمه قائم مقامی را چندین بار دیده است. او می‌گوید که خانم قائم مقامی آنقدر زیبا بود که

حتا زيباترين زنانى كه به سونا مى آمدند به او حسادت مى كردند. زنى بود كاملاً با شخصيت و پخته، كه معلومات بسيار زيادى داشت. خيلى خوب صحبت مى كرد، و به گونه اى كه تصور مى كردى استاد دانشگاه يا پزشك است. او خود گفته بود كه شوهرش جراح معروفى است. ولى هيچگاه تلاش نكرد كه پنهان كند با شوهرش رابطه خوبى ندارد.

همسر سعيد امامى، تنها يك بار در روز زنانه سونا، به سونا آمد. ظاهراً خبرهائى درآمد و شد سعيد امامى به او داده بودند. خانم فهيمه درى همسر سعيد امامى، با حجاب اسلامى به سونا آمد و بدون اين كه وارد سونا شود در رسپشن ايستاد و با چند نفر صحبت كرد از جمله با سحر. كه از او پرسيده بود شما آقاى اسلامى را مى شناسيد و او پاسخ داده بود، نه. من هرگز ايشان را ندیده ام. بعد از اين گفتگوى کوتاه، خانم امامى هيچگاه به سونای زعفرانیه نیامد.



زندگی واره ۱

از محسن تا سید

نگاه کردن به گذشته و روزهایی که در واقع می‌تواند در دفتر زندگی هر دختر جوانی به عنوان بهترین روزهای زندگی او باشد برای من دردناک است. از لحظه‌ای که خودم را شناختم زندگی من همه‌گام توام با درد و اندوه و مصیبت بود. ما خانواده ثروتمندی نبودیم و با همه مشکلات و مصائب و درگیریهای زندگی که همیشه در آن چیزی کم بود روبرو بودیم. من در سال انقلاب به دنیا آمدم و خیلی کوچک بودم که با شروع جنگ و سقوط خرمشهر و محاصره آبادان زادگاهم، مجبور شدیم به تهران کوچ کنیم. مدتی در هتل بین‌المللی تهران اقامتی به ما داده بودند. هتل شبیه طویله بود. خاطره سیاه و تلخی از آن روزها دارم. بعد به شرق تهران رفتیم و از سال ۷۰ نیز در بخشی از یک خانه‌ی کوچک مصادره‌ای در شهرک غرب مستقر شدیم.

در واقع کودکی ما همواره در شرایطی طی شد که امیدوار بودیم سرانجام اتفاقی بیفتد. هرگاه که پدرم با بغل‌پر به خانه می‌آمد تصور ما این بود که اتفاق بزرگ رخ داده

است. آرزوی داشتن يك اتومبیل، آرزوی این که بتوانیم ما هم مثل فرزندان عمو و یا دائی‌مان به گردش برویم، به میهمانی برویم سالی یکی دوبار به مشهد مشرف شویم و یا به اصفهان و شیراز و شمال سفر کنیم يك آرزوی دور و دیر بود که همه گاه با ما بود ولی همیشه تصور می‌کردیم که این آرزو هیچ وقت تحقق پیدا نخواهد کرد. مگر آن که معجزه‌ی بزرگ در زندگی ما رخ دهد. البته پدر همه گاه در آرزوی بازگشت به آبادان بود.

شرایط جنگ بسیار زندگی ما را سخت تر کرده بود. یادم هست يك دفتر وکالت بود در نزدیکی میدان ژاله که چندان باخانه ما فاصله نداشت. ما مدتی در نزدیکی‌های نیروی هوایی زندگی می‌کردیم. پدرم مدت‌ها به این دفتر وکالت می‌رفت و پرونده موکلان را تایپ می‌کرد. چون باکاری که پدرم داشت تایپ کردن را یاد گرفته بود. یادم هست زمانی که يك موشک به منطقه‌ای نزدیک خانه ما اصابت کرد ما با عده‌ای از بچه‌ها با نگرانی به سوی آن منطقه رفتیم و مشاهده کردیم که مأموران چگونه به سرعت بقایای این ساختمان را با خاک يك سان کردند و عجیب بود که چند ساعتی بعد در این محل چمن آوردند چنانکه اگر از اصابت موشک به این مکان اطلاع نداشتی، تصور می‌کردی که اصلاً آنجا از اول يك پارک کوچک بوده است من از پدرم سؤال کردم که چرا مأموران این کار را کردند چرا باید چمن بکارند و آثار جنایت

شب گذشته را پاك کنند؟ پدرم برایم توضیح داد که دشمن عوامل بسیاری دارد این عوامل می‌توانند به دشمن گزارش دهند که در واقع ضربه‌ای که زدی ضربه مؤثر بوده است. اما درحالی‌که این جا چمن کاشته‌اند از کجا عوامل دشمن و جاسوسانش می‌توانند پی ببرند که موشکی به این نقطه اصابت کرده است. واژه‌های دشمن و جاسوس، و کارهای مخفیانه در واقع از این تاریخ به گوش من رسید و به دفعات در این رابطه سؤال می‌کردم آدم‌هایی که کارهای مخفیانه می‌کنند و دست به جاسوسی می‌زنند چگونه آدم‌هایی هستند.

۲

کلاس سوم دبیرستان بودم که برای اولین بار مسئله آشنائی بایک پسر جوان برایم مطرح شد. البته در اطرافمان پسران جوان متعددی داشتیم که همسن و سال‌های ما بودند و به مرور که ما سن مان بزرگتر می‌شد این‌ها از ما فاصله می‌گرفتند، چون طبیعتاً وضع خانواده‌ی ما یعنی يك خانواده سنتی طبقه زیر متوسط به گونه‌ای نبود که مسائلی از قبیل بیرون رفتن پسر و دختر و یا آشنائی و معاشرت با جوانان مطرح باشد. این بود که وقتی من در راه دبیرستان چند روزی مشاهده کردم که پسری که خیلی هم محجوب بود در پی من است و یا سعی می‌کند که همزمان با من در اتوبوس سوار شود. توجه مرا جلب کرد. يك روز در راه بازگشت به

خانه این پسر موفق شد از يك غفلت من و دوستانم استفاده بکند و نامه‌ای را توی کیف من بیندازد. من کیفم را روی زمین گذاشته بودم و نمی‌دانم در چه فرصتی موفق شد نامه را در کیفم بیندازد. به هر حال وقتی به خانه رفتم و کیف را باز کردم نامه او را دیدم. نامه خیلی رمانتیک و عاشقانه‌ای بود که من هنوز آن نامه را حفظ کرده‌ام. در این نامه او نوشته بود که به من خیلی دلبسته است و خیلی علاقه دارد بامن صحبت کند. او در کلاس سوم راهنمایی درس می‌خواند. و يك شماره تلفن هم گذاشته بود. من تنها کاری که کردم يك بار از تلفن منزل یکی از دوستانم به پسری که به من، نامه داده بود و اسمش محسن بود تلفن کردم. خانمی گوشی را برداشت من هول شدم و تلفن را قطع کردم. يك ساعت بعد تلفن زدم و دیدم آن پسر گوشی را برداشت و از من خیلی عذرخواهی کرد. گفتم برای چه عذر خواهی می‌کنی گفت من در خانه بودم اما مادرم زودتر تلفن را برداشت. خیلی زیبا صحبت می‌کرد. خیلی قشنگ حرف می‌زد. و به من گفت که از يك خانواده مذهبی است و برادرش در سپاه پاسداران مشغول خدمت است و خودش هم خیلی دلبسته امام خمینی است و به انقلاب علاقه دارد. ولی در عین حال سخت دلبسته من شده و دلش می‌خواهد مطمئن باشد که اگر او به جبهه برود درپازگشت من برای او باقی خواهم ماند. با این که نسبت به او هنوز آن احساس واقعی را پیدا نکرده بودم. اما چون اولین

پسری بود که به هرحال در زندگی من ابراز علاقه کرده بود برای من جذابیت داشت. به همین دلیل هم احساس کردم که خیلی به او نزدیکم. شروع کردم به نصیحت کردن. در واقع يك دختر بچه پانزده ساله به يك پسر هم سن و سال خودش می گفت: نه، جبهه نرو. برای چه به جبهه میروی. برای اثبات ایمانت که نباید فقط به جبهه بروی. در این جا هم می توانی ایمانت را نشان دهی! به او گفتم که ساختمانی را که موشك زده بودند من صبح دیدم که چندساعته آمدند و به روی ویرانه ها چمن کاشتند برای این که جاسوس های دشمن نتوانند خبر بدهند که چه اتفاقی افتاده است. آیا فکر میکنی کاری که آن مأموران کردند و چمن کاشتند ارزشش کمتر از کسی است که در جبهه می جنگد. خلاصه پای تلفن مقدار زیادی با هم صحبت کردیم.

نخستین باری که من با این پسر در واقع بیرون رفتم شش ماه بعد بود. دیدار ما به همین صورت در راه مدرسه تکرار می شد و شش ماه بعد بود که محسن به من گفت دوست دارد مرا تنها ببیند. من اول نمی خواستم بروم. ولی بعد تصمیم گرفتم که با او دیدار کنم. چون به او خیلی علاقه پیدا کرده بودم. آدرسی که به من داده بود جایی بود در خیابان ژاله به مادرم گفتم بعد از تعطیل مدرسه به منزل یکی از دوستانم می روم و رفتم به خانه ای که محسن آدرس داده بود. يك خانه قدیمی بود. وقتی در زدم خود محسن در را باز

کرد و من رفتم تو. می‌ارزیدم و وحشت زده بودم. پرسیدم کسی در این خانه نیست و او به من گفت که نه. این‌جا منزل دانی من است که به اتفاق خانواده‌اش به زیارت مشهد رفته و کلید خانه‌اش را به من داده تا در غیابش گهگاهی سری به خانه بزنم و در هفته دوشب در آن بخوابم.

پس از دقایقی مثل هر دل‌داده‌ای که وقتی باهم تنها هستند یکدیگر را در آغوش می‌گیرند، ما نیز در آغوش هم فرو رفتیم. ولی بهر حال از حدودی تجاوز نکردیم به جهت این که من به شدت در این مسئله مصر بودم که من تنها متعلق به مردی هستم که همسر من خواهد شد. دیدار ما آن روز بسیار خوب تمام شد و روز بعد باز محسن سر راه مدرسه به من گفت که تا چند روز دیگر خانه خالی است و بدنیت که یک بار دیگر همدیگر را ببینیم.

این بار من خیلی احساس نگرانی داشتم. می‌ترسیدم که دوباره آن‌جا بروم یک مقدار تردید کردم ولی بعد پیش خودم گفتم محسن نشان داد آدمی است کاملاً مسلط بر خودش و به هیچ‌وجه کاری نخواهد کرد که لطمه‌ای به من بزند. این است که دقیقاً به یادم می‌آید یک روز پنجشنبه بود و مدرسه ما زودتر تعطیل شده بود. باز به مادرم گفته بودم که برای حاضر کردن درس به منزل دوستم می‌روم. محسن در را باز کرد و من رفتم تو. این بار به نظرم رسید که محسن مضطرب است. پرسیدم چه اتفاقی افتاده و چرا ناراحتی؟ گفت زیاد

نمیتونیم این جا بمونیم چون امروز برادر من با یکی از دوستانش به این جا خواهند آمد. گفتم پس سریع برویم بیرون. در این گیر و دار که داشتیم صحبت می‌کردیم دیدم صدای کلید آمد و در باز شد و دو تا جوان که یکیشان برادر محسن بود با دو تا خانم چادری وارد شدند. آنها با هم می‌خندیدند و صدای خنده شان همه جا را فرا گرفته بود. محسن مرا پشت پرده‌ای در اطاقی که نشیمن خانواده دائی‌اش بود پنهان کرد. در قسمتی از دیوار يك جائی مثل حالت گودالی بود که جلوش يك پرده آویخته بودند و پشت آن چرخ خیاطی و يك مقدار وسایل گذاشته بودند. مرا برد آنجا و من آنجا قایم شدم. ولی بدنم می‌لرزید و وحشت همه وجودم را فرا گرفته بود. برادر محسن و دوستش که بعدا فهمیدم هر دو عضو سپاه بودند، با این دو خانم آمدند تو. این دو خانم که چادر سرشان بود چادرهاشان را انداختند و من از گوشه پرده نگاه می‌کردم و از وحشت می‌لرزیدم. دیدم هر دو خانم که دامن‌های بسیار کوتاه و جلفی پوشیده بودند و توالت بسیار غلیظی داشتند، بلافاصله به سر و کول این دو جوان پریدند. محسن هم سرش را به زیر انداخته بود و برادرش به او می‌گفت که تو هم بیا از این میوه بخور و اشاره به یکی از خانم‌ها می‌کرد.

در تمام مدتی که این‌ها با هم بودند. من پشت پرده به خودم می‌لرزیدم. این‌ها حدود دو ساعت با هم بودند و من

وحشت زده از این که دیر به خانه برسم و نگران از این که اتفاقی برای من بیفتد در پشت این پرده خود را در بدترین شرایط حس می‌کردم. فشار روحی و جسمی سنگینی را در وجودم حس می‌کردم. این‌ها بعد از ساعتی که کارشان را انجام دادند هرچه به محسن اصرار کردند که تو نیز بیا و با هرکدام از این خانم‌ها را که می‌خواهی همبستر بشو، اما محسن حاضر نشد و سرانجام برادر محسن به همراه دوستش و آن دو خانم خانه را ترک کردند.

دوستی که با برادر محسن آمده بود اسمش اکبر بود وقتی این‌ها با هم رفتند. محسن با چشمان گریان و حالت درهم شکسته به سراغ من آمد و مرتب پوزش می‌خواست و مرا نوازش می‌کرد و از من عذرخواهی می‌کرد. نمی‌دانم در آن حالت که در عین حال خیلی عصبانی بودم و بسیار از این اتفاقی که افتاده بود حتماً از محسن دلگیر و آزرده بودم چرا خودم را رها کردم. حالت عجیبی داشتم. به هر حال شاید احساس جوانی یا هرچیز دیگری بر من غلبه کرد و لحظه‌ای به خود آمدم که متوجه شدم دیگر خیلی دیر شده است. آن قدر گریسته بودم که نمی‌توانستم چشمان متورم را برای مادرم توجیه کنم. محسن هم گریه می‌کرد و بعد مرتب به من می‌گفت نگران نباش من مادرم را به خانه شما می‌فرستم و تو را عقد خواهم کرد. من به او می‌گفتم که تو یک بچه شانزده ساله چگونه می‌خواهی یک دختر پانزده ساله را عقد

کنی؟ تو محصلی من هم محصلم. فکر می‌کنی پدر و مادر من که با این همه رنج و درد مرا بزرگ کرده اند حاضر می‌شوند مرا به تو بدهند. در واقع دریک بن بست عجیبی قرار گرفته بودیم. در تمام طول راه می‌گریستم. قرار شد محسن را فردا ببینم. فردا روز جمعه بود و ما همیشه برای جمعه‌ها بهانه داشتیم به هوای نماز جمعه میتوانستیم با دخترهای همسالم بیرون برویم. گاهی هم جمعه‌ها می‌رفتیم در مسجد محله‌مان و در آنجا پای وعظ آقا می‌نشستیم یا دعای کمیل بود و در دعای کمیل شرکت می‌کردیم. وقتی به خانه رسیدم مادرم فهمید که گریسته‌ام. سؤال کرد که چرا گریه کردی. و من به دروغ به او گفتم که امروز وقتی درخانه دوستم بودم به خانواده‌اش خبر دادند که برادرش که من می‌خواستم به جبهه نرود کشته شده، برای همین گریه کردم چون که دوستم حالش خیلی بد شد مادرم اصرار داشت بگو خانه دوستت کجاست ماهم برویم دیدنشان و تسلیشان بدهیم. من می‌گفتم نه الان شرایطشان بسیار بده دوستم زن پدر دارد و همه این‌ها را من به دروغ به مادرم می‌گفتم. و چقدر از خودم نفرت داشتم که این همه دروغ را می‌توانستم تحویل مادرم بدهم. احساس بسیار غریبی داشتم و حالت‌م هم اصلاً حالت خوبی نبود. فردا رفتم طبق قراری که گذاشته بودیم به سوی مسجد محل‌مان رفتم. دو تا از دخترهای همسن و سالم که همسایه‌مان بودند با من بودند. همه‌اش دنبال این بودم که چه طوری راهی پیدا

کنم و با محسن صحبت کنم. محسن در راه نبود حتا توی مسجد هم نبود. انتظارش را بسیار کشیدم خبری از او نشد. فردا به مدرسه رفتم از او خبری نبود. توی خیابان از تلفن عمومی به خانه اش زنگ زدم يك خانمی گوشی را برداشت. طاقت نداشتم سلام کردم تا گفتم خانم ببخشید گفت شما سحرید؟ باخودم گفتم حتماً محسن اسم مرا به او گفته و او همه چیز را می داند. حالا درباره من چه نوع داوری می کند؟ اما نه، محسن پسری نبود که به مادرش بگوید من با يك دختر جوان رابطه داشتم یا مسائلی از این قبیل. گفت من منتظر تلفن شما بودم. محسن قبل از اعزام به من گفته بود که اگر شما تلفن زدید، به جبهه رفتن او را به شما اطلاع دهم. محسن به جبهه رفت و قول داده که از جبهه سالم برگردد و مرا به خواستگاری شما بفرستد. یکبارہ مثل این که دنیا سر من خراب شد، در عین حال حس کردم که چقدر به مادر او نزدیک هستم گفتم خانم من می خواهم شما را ببینم. گفت حتما عزیزم، تو می تونی بیایی خانه ی ما. آیا خانه مارا بلدی؟ گفتم بلدم چون محسن به من خانه شان را نشان داده بود.

روز بعد مدرسه ام که تمام شد به خانه آن ها رفتم. در زدم زنی در را برویم بازکرد که بسیار زیبا بود. مثل خود محسن. مرا بغل کرد عین دخترش. برد خانه. در اتاقی مرا نشاندند بود که روی دیوار و روی هره، چند تا قاب عکس بود و

توی یکی از آنها محسن در بچگی اش بود با برادرش و خواهرش که در شهرستان زندگی می‌کند و کمتر محسن راجع به او صحبت می‌کرد. که بعدها فهمیدم. دلیلش این است که شوهر خواهرش فردی است که مخالف با وضع موجود است. آدم به ظاهر ثروتمندی بود. در اصفهان زمیندار بودند و بعد کارخانه‌ای هم خریده بود. تصویر پدر بزرگ محسن نیز در قاب عکس در کنار محسن و خواهرش روی تاقچه بود. از پدر محسن خبری نبود. يك بار درباره پدرش از او سؤال کردم گفت او را به یاد نمی‌آورد محسن همچنین اشاره کرد که پدرش کارگر شرکت نفت بوده و در اصفهان کار می‌کرده و به همین دلیل نیز خواهر محسن در اصفهان زن يك اصفهانی شده بود. از محسن شنیده بودم که پدرش در آتش سوزی یکی از بخش‌های انبار نفت به قتل رسیده و دکتر اقبال آن وقت دستور داده بود که خانه‌ای به این‌ها بدهند یا امکان خرید خانه‌ای را برایشان فراهم کنند.

مادر با من درد دل کرد. حس کردم او بدون این که من حرفی زده باشم دقیقاً می‌داند چه بر سر من آمده است. به من گفت من محسن را می‌شناسم برخلاف پسر دیگرم رضا، محسن يك مرد کامل است. رضا از وقتی که لباس سپاه را پوشید زورگو شده، اما محسن همیشه يك مرد آزاده و انسانیست که دروغ نمی‌گوید. پسر باخدائیسست. اگر به تو قول داده بر سر قولش خواهد ماند.

چند بار دیگر نیز من با مادر محسن ملاقات کردم مادر شرح این دیدارها را در يك نامه برای محسن نوشته بود. محسن قول داده بود که به زودی برای چندروز مرخصی خواهد گرفت تا به تهران بیاید و مرا ببیند. البته او نامه برای من نمی فرستاد نامه ها را برای مادرش می فرستاد. و مادر نامه ها را به من می داد. من یکی دو نامه هنوز از محسن دارم. يك روز فکر می کنم چهارشنبه بود اوایل ماه آبان و من چون تازه وارد سال جدید درسی شده بودم کار زیاد و مسئولیت زیادی نداشتم می توانستم گاهی اوقات به بهانه های مختلف از مدرسه بیرون بزنم و به سراغ مادر محسن بروم. در واقع زندگی من شده بود مادر محسن. حتی به مقداری جای مادر خودم را گرفته بود. آن روز هم به دیدار مادر رفتم. در زدم کسی در را باز نکرد. رفتم يك ربع دیگر برگشتم در زدم، همینطور که در می زدم یکی از خانم های همسایه، از پشت پنجره دست تکان داد و بعد به سرعت آمد در را باز کرد و گفت شما فامیلشان هستید گفتم بله. محکم به صورت خود زد و گفت خدا مرگم بده متأسفانه محسن شهید شد. جلوی درخانه همسایه محسن از حال رفتم و ساعتی بعد که به کمک همسایه مهربان به خود آمدم دنیای پیش رویم سیاه تراز آن بود که بتوانم به فردایم بیندیشم. تنها به محس فکر می کردم به آن همه جوانی به آن همه عشق به آن همه زیبایی که خاکستر شده بود. خانم همسایه به صورت من آب زد و

شانه‌هایم را مالید و گفت نامزدش بودید؟ و من سرم را تکان دادم بلی. با دلی شکسته و روحی ویران به سوی خانه ام راهی شدم اما هنوز به سرکوچه نرسیده بودم مادر محسن را با برادرش رضا دیدم که با چشمان گریان و حالت پرافروخته به خانه می‌آیند. مادر تا مرا دید فریاد زد و شیون کرد و مرا در آغوش کشید و گفت عروس نازنیم چرا خدا نخواست تو را در لباس عروسی در کنار محسن ناکامم ببینم. و بعد با حال نزار مرا به خانه شان برد، رضا بهت زده مارا نگاه می‌کرد. در تمام این مدتی که من به خانه آن‌ها می‌رفتم رضا مرا ندیده بود. ظاهراً مادر بهش چیزهایی گفته بود. رضا برای ما شربت آورد. خیلی با من مهربانانه رفتار کرد من هم احساس می‌کردم به هر حال برادر محسن و پاره‌ای از وجود اوست. به همین دلیل محبت او را در واقع با قدردانی پاسخ دادم. ساعتی در خانه آنها بودیم و بعد مادر به من گفت قراره تا سه روز دیگر جسد محسن را تحویل بدهند حتما در مراسم تشییع جنازه و ختمش دلش می‌خواهد من حضور داشته باشم گفتم حتما خواهم بود. به خانه رفتم فقط خدا می‌داند آن شب بر من چه گذشت. آنقدر حال بد بود که به یکی از خواهرانم قصه را گفتم که سه سال از من کوچکتر است. و بعد مادر که برای نماز صبح بیدار شده بود به همراه پدر، شاید از صدای حق‌حق من به چیزی پی برده بود. اتاقی بود که من و دوخواهرم در آن می‌خوابیدیم. مادر بعد از نمازتوی

اتاق آمد. قرآنی دستش بود. روی قرآن زد و گفت قسمت میدهم به این قرآن و این دم صبح به من بگو چه شده است و من همه چیز را تعریف کردم. در آن لحظه حس کردم مادرم پرپر شد. دریک خانواده زیر متوسط سنتی، بکارت یک دختر مهمترین سرمایه اوست. درواقع خانواده چیزی به جز عصمت و بکارت دختر ندارد که همراه او بکند، و من انسان آلوده‌ای بودم که از دید مادرم به گناه عشق آلوده شده بودم و حالا مردی که دوست داشتم پیکر خونینش در یک سردخانه بود. به مادرم گفتم کمی با من همدلی داشته باش. بگذار این چند روز را سرکنم و بعد با هم به طور جدی صحبت خواهیم کرد.

دو روز بعد به تشییع جنازه محسن رفتم درماشین برادر محسن، یعنی رضا من و مادر عقب نشسته بودیم و یکی از بستگانشان هم در ماشین بود. به قطعه شهدا در بهشت زهرا رفتیم. با آمبولانس سپاه جنازه محسن را آوردند. رضا جزو فرماندهان سپاه شده بود. مقام بالائی داشت بنا براین خیلی ازمسئولان سپاه آن جا بودند. من ناگهان اکبر را دیدم کسی را که آن روز درخانه دانی محسن دیده بودم نمی‌دانم چرا احساس اشمئزاز کردم. بدم آمد. در حالی که رضا این حالت را در من ایجاد نمی‌کرد. با آن که نوتائیشان باهم در یک زمان درنگاه من نشسته بودند و رفتار آن‌ها را در پنهان و خلوت در یک زمان دیده بودم. از رضا بدم نمی‌آمد چون برادر

محسن بود ولی از اکبر به شدت متنفر بودم و می ترسیدم. از مراسم خاکسپاری نمی خواهم زیاد صحبت کنم. چون آن قدر تلخ و دردناک بود که برای هر انسانی تکان دهنده است فقط می دانم که در پی مراسم خاکسپاری محسن برای من گونه های خراشیده به جا مانده بود و قلبی شکسته و پیکری درهم و روحیه ای که در واقع یک روحیه ویران شده و درهم و شکسته بود. در بازگشت از آنجا قرار شد که به منزل مادر محسن برویم این بار به علت حضور آشنایانی که به همراه خواهر محسن و شوهرش که از اصفهان آمده بودند، اتومبیل رضا نصیب من نشد. نصیب من اتومبیل دوستش اکبر بود که یک اتومبیل پراید نو داشت توی ماشین یک سپاهی جوان جلو نشست و من با همسر اکبر و دخترش عقب نشستیم در راه او یک کاستی از شجریان را با شعرهایی که فکر می کنم از مولوی بود توی ضبط ماشین گذاشت من از صدای پرسوز شجریان می گریستم و اکبر مرتب از توی آینه به من نگاه می کرد. به من گفت اجازه بدهید که سر راه همسر و فرزندم را برسانم و بعد شمارا می برم منزل مادر محسن شهید. چون خودم مأموریت دارم و کار دارم باید سریع به اداره بازگردم. فکر می کنم در نزدیکی های خیابان شریعتی بود که همسر و دخترش را پیاده کرد و بعد کمی که آمدیم ایستاد و به آن سپاهی که همراهش بود گفت که من نمی توانم به موقع برسم چون باید خانم را ببرم منزل سردار رضا و مطمئنم که

آنجا گیر خواهم افتاد. شما بیا خودت سریع برو و اطلاع بده که من امروز به خاطر شهادت محسن قادر نیستم سرکار بیایم. آن جوان سپاهی هم پیاده شد و رفت. من همچنان در عقب ماشین نشسته بودم و به هیچ چیز دیگری جز محبوب ناکامم فکر نمی‌کردم. کمی که رفتیم اکبر گفت می‌دانم که دل شما گرفته و الان علاقمند نیستی بروی منزل مادر محسن. آیا ترجیح نمی‌دهی که برویم یک کمی با هم صحبت کنیم. نمی‌دانم چرا پاسخ مثبت دادم و یکاش هرگز پاسخ مثبت نداده بودم و آشنائی من با اکبر منجر به این نمی‌شد که امروز نام مرا همه بدانند. اگر به دعوت اکبر پاسخ «نه» داده بودم، آن طور که بعدها فهمیدم رضا با من ازدواج می‌کرد. این را مادرش بعد از آنکه بازیچه دست اکبر و دوستانش شدم یک روز بر مزار محسن به من گفت.

«رضارا صد اذدم و قرآن را جلویش گذاشتم و گفتم برادر شهید تو عاشق سحر بود و می‌خواست با او ازدواج کند اما سرنوشت، شهادت را به جای دامادی برایش مقرر کرده بود. حالا تو باید دست این دختر را بگیری و به خانه بیاوری و روح برادرت را شاد کنی.» رضا بدون هیچ تأملی حرف مادرش را پذیرفته بود، دریغ که در این زمان من آلوده دامن تر از آن بودم که بتوانم به همسری رضا درآیم. مردانی در زندگی من پیدا شده بودند که رضا جرأت رقابت با آنها را برای به همسری گرفتن من نداشت، با این که می‌دانستم رضا به ریاست

هیأت مدیره کارخانه‌ای* که اکبر و دوستانش تأسیس کرده بودند انتخاب شده، حتا يك بار که با سید** به کارخانه رفتیم، سراغی از رضا نگرفتم

تقریباً سه سال بعد از مرگ محسن، اولین بار زمانی به عنوان صیغه‌ی شرعی [پس از چهارده ماه که مورد استفاده اکبر بودم] طی مراسمی مسخره دريك خانه امن، مرا با سید دست به دست دادند. رضا را بعد از دو سال و نیم دیدم. او به اتفاق سعید به مراسم آمده بود. يك لحظه نگاهم در چشمانش نشست، خیلی سعی می‌کرد اشک‌هایش را پنهان کند.

با آن که آن شب به بستر سید رفتم، اما در همان چند ساعتی که رضا به همراه سعید در مراسم جشن صیغه شدن من حضور داشتند، برای دومین بار حس کردم به مردی با نظری متفاوت می‌نگرم. هنوز بابک به طور جدی وارد زندگیم نشده بود. البته با او دوست بودم و نیمه رابطه‌ی ای باهم داشتیم. اما هنوز عشقی در بین ما وجود نداشت. و فردی که این بار دلم را لرزاندن بود کسی جز سعید نبود. حاج سعید، آقای اسلامی، دست راست فلاحیان، مرد پر قدرت و اوک ... تعجب نکنید من به او دل باخته بودم. این را دوسه روز بعد حس کردم.

* مصطفی کاظمی که به سید و موسوی نژاد معروف بود.

** در سال ۱۳۷۲ حاج ابراهیم فلاحیان پسر عموی علی فلاحیان وزیر اطلاعات وقت که مدیر کلی بخش اقتصادی وزارت اطلاعات را عهده دار بود، با شرکت اسلامی نسب معاون سابق وزارت بازرگانی، محسن رفیق دوست و مهندس علینقی

خاموشی، معاون وقت وزیر صنایع و محسن هاشمی رفسنجانی و نیز سعید امامی و آقای اکبریان که معاونت مالی وزارت اطلاعات را برعهده داشت اقدام به تأسیس راه اندازی یک کارخانه تولید کاندوم یا کاپت سازی در چاده ساوه نمودند. تأسیس این کارخانه داستان جالبی دارد. برای ایجاد کارخانه با توجه به تصویب نامه دولت مبنی بر این که «باید مردم را تشویق کرد که فرزند کمتری داشته باشند» - درست عکس توصیه ای که آیت الله خمینی در آغاز انقلاب کرده بود و مدت ها هم تلاش رژیم برای این بود که تعداد جمعیت بالا برود و هر خانواده فرزندان بیشتری داشته باشند - یک هکتار زمین مجانی از سوی بنیاد مستضعفان در اختیار این مجموعه گذارده شد. برای تأسیس کارخانه از وام تبصره ۲۵ که مخصوص مناطق خیلی محروم بود استفاده شد. ده برابر ارزش اصلی کارخانه وام ریالی در اختیار این مجموعه قرار گرفت. ارزش ماشین آلات وارداتی برای تولید کاندوم ۶۵۰ هزار دلار بود. اما سهامداران ۲۵ میلیون دلار پروفرما را ثبت کردند که نرخ دلار آن بر مبنای ۶۷۰ ریال محاسبه شده بود. تفاوت قیمت ارزی که در اختیار سهامداران گذاشته شد، با قیمت واقعی ارز در بازار بیش از ۱۴۰ میلیون تومان سود نصیب هر یک از شرکاء کرد. در کنار ماشین آلات، وارداتی آقای حاج ابراهیم فلاحیان مقدار زیادی نیز تجهیزات و وسایل شخصی وارد کشور کرد که تماماً با همان نرخ ارز و اراتی ۶۷۰ ریال محاسبه شده بود. و این تجهیزات البته جنبه شخصی داشت. حتی برای منازل خود مبلمان بسیار گران قیمت از ایتالیا وارد می کردند. و این پروفرماهای غیرواقعی، در واقع سود بسیاری در کنار سود حاصله از فروش تولیدات کارخانه به جیب می زدند. کارخانه تولید کاندوم هم اکنون نیز مشغول به کار است و یکی از پرسودترین کارخانه های جمهوری اسلامی است که به بخش اقتصادی وزارت اطلاعات تعلق داشت ولی بعد از آن که وزارت اطلاعات تصمیم گرفت که بخش اقتصادی خود را متوقف کند. کارخانه کاندوم سازی نصیب شرکتی شد که سهامداران عمده آن هم چنان حاج ابراهیم فلاحیان، اکبریان، اسلامی نسب، خاموشی، هاشمی و رفیق دوست می باشند.

خلوت نیمه شب

خلوت نیمه شب

ساعت ۱۲ شب برای خوانندگان داستان‌های دراکولا ساعتی است که دراکولا از تابوت خود بیرون می‌آید و فصل خونین روایت آغاز می‌شود. در سونای زعفرانیه نیمه شب اشباح، از تاریک‌خانه‌ی اشباح بیرون می‌آمدند و وارد سونا می‌شدند. کارگر افغان سونا آن قدر از مواهب مشتریان بعد از ساعت یازده و نیم برخوردار شده بود که اصلاً انگار زیان نداشت. با هیچ کسی صحبت نمی‌کرد، حتی بعد از جریان قتل‌های زنجیره‌ای چندین نوبت مبالغ‌زیادی به او پیشنهاد شد تا دهان باز کند و اسراری را که با چشم خود دیده است باز گوید، اما او هرگز حاضر به سخن گفتن نشد. راز ماندگاری او نیز در این است که اسرار هیچکس را فاش نکرده است. حتی می‌گویند همسران شماری از بلندپایگان امنیتی و مقامات نظام به او متوسل شدند تا مچ مردان خود را بگیرند اما این جوان افغان به همه‌ی آن‌ها پاسخ‌های سربالائی می‌داد و هرگز حاضر نشد علیه کسانی که گاه انعام‌های ده هزار تومانی و بیست هزار تومانی به او می‌دادند و در روزهای عید و روز تولد امام زمان و حضرت علی و مناسبت‌های دیگر

سکه‌های پنج بهاره کف دستش می‌گذاشتند، حرف بزند و اسرارشان را فاش سازد.

معمولاً هر شب از ساعت یازده و نیم به بعد بین ده تا پانزده تن از کسانی که اسم شب را می‌دانستند، می‌توانستند وارد سونای زعفرانیه شوند. کمتر می‌شد که آن‌ها به همراه خانمی که به همراه خود داشتند باهم وارد سونا شوند. اغلب خانم‌ها جداگان وارد سونا می‌شدند و مردها جداگانه. در اتاق رختکن لباس‌ها عوض می‌شد. تصویری که سحر از این شب‌ها داده است و تصویری که یکی از جوانان شرکت‌کننده در این پارتی‌های شبانه ارائه کرده است تصویرتکان دهنده ایست. کسانی که صبح جای مهر بر پیشانی را به دیگران نشان می‌دادند، کسانی که از بام تا شام برای انقلاب و اسلام مجاهده می‌کردند، شب که می‌شد در سونای زعفرانیه جهادشان راه دیگری می‌گرفت.

سعید امامی از همان ابتدا دل به سحر بست. وقتی او برای سحر يك اتومبیل سفید رنگ خرید، خیلی‌ها تصور کردند که حتماً ارتباط سحر با سید و بابک فروزان قطع شده است. چطور می‌شود که يك مرد بیگانه برای سحر اتومبیل بخرد. ؟ سحر ارتباط خود را با بابک نیز ادامه داد ولی با ورود سعید امامی به زندگی او سید کنار کشید. در واقع سعید تا مدت‌ها در قالب يك برادر بزرگتر و یارمشفق ظاهر می‌شد. حتا سحر را به نزدیکی بیشتر با بابک تشویق می‌کرد. بعضی‌ها گفتند

سحر يك يار خانگی است. هم برای بابك و هم برای برادرش علی و به گفته بعضی‌ها هم برای پدرشان حاج غلامرضا فروزان. خود او علاقه زیادی ندارد که در این زمینه صحبت کند. او می‌گوید هنوز هم خاطره‌ی فروزان‌ها را گرامی می‌دارد. در واقع مدعی است که هم بابك و هم علی برادرش و هم پدرشان به او محبت‌های زیادی کردند. در عین حال سحر خود را و امدا ر سعید امامی می‌داند. به اعتقاد او برخلاف همه‌ی آنچه که درباره‌اش می‌گویند او بسیار جنتلمن بود و می‌دانست که با خانم‌ها چگونه رفتار کند. انگلیسی دانستن سعید امامی برای سحر خیلی جالب بود. دوبار که با هم به خارج سفر کردند وقتی که او می‌دید سعید امامی بالهجه آمریکائی می‌تواند انگلیسی حرف بزند و در رستوران‌ها به زبان انگلیسی سفارش غذا بدهد، جذابیت او امامی برایش خیلی بیشتر شد.

سحر به همراه سعید امامی دو هفته با او به بلژیک رفت. آن دو هفته از خوشترین ایام زندگی اوست. «می‌توانستم مثل يك پرنده سبکبال با لباسی که دلم می‌خواهد، دست در دست سعید خیابان‌ها را زیرپا بگذارم. وقتی به شهر «لیژ» رفتیم رودخانه زیبا و آن مناظر توجه مرا جلب کرد. يك بار سرم را روی شانه سعید گذاشته بودم و دريك پارک قدم می‌زدیم به او گفتم می‌شود زمانی بیاید که من و تو فقط من و تو، این جا در یکی از این خانه‌های سفالین زیبایی که در دامنه تپه‌ها بنا شده

است با هم زندگی کنیم. سعید تأملی کرد و گفت شاید، ولی حالا نمی‌شود فکر این مسائل را کرد مملکت خیلی مسئله دارد.

تازه صحبت نامزدی آقای خاتمی برای انتخابات ریاست جمهوری به میان آمده بود. «سعید امامی با خاتمی بسیار بد بود.» سحر این نکته را به دفعات در سخنان خود یادآور شد.

«سعید امامی بر این باور بود که خاتمی هیچ اعتقادی به انقلاب و اسلام و آقا و دیگران ندارد بلکه او يك آدم لائیک است که تنها يك عمامه دارد اما در ذهنش چیز دیگری می‌گذرد.» سعید امامی به گفته سحر به آقای خامنه‌ای خیلی دل بسته بود او آقا را دوست داشت معتقد بود روابطی که بین او و آقا است مثل رابطه مرید و مرادی است. گاهی صحبت از این می‌کرد که آقای خامنه‌ای شمس اوست. خود را جای مولوی می‌گذاشت و می‌گفت آقا شمس من است. زمانی که به دیدار آقای خامنه‌ای می‌رفت وقتی باز می‌گشت حالت دیگری داشت. ساعت‌ها در رابطه با دیدارش صحبت می‌کرد. چندین بار در مسافرت‌های خانواده آقای خامنه‌ای او به همراه آن‌ها بود و يك بار که با خانواده آیت الله خامنه‌ای به سوریه می‌رفت، به سحر گفته بود که تو نیر می‌توانی با مادرت بیائی و آنجا همدیگر را ببینیم. اما در آخرین لحظه پشیمان شد، تصور این که رازش برملا شود مانع از همسفری سحر و مادرش با او شده بود «يك هفته دندان روی جگر بگذار و نوری مرا تحمل کن تا من برگردم.»

زندگی واره ۲

از بابك تا سعيد

سعیدامامی مثل يك سایه در زندگی سحر حضور دارد. «با سید - مصطفی کاظمی - رابطه ما از يك ارتباط جنسی فراتر نمی‌رفت. به طور کلی آدم خشنی بود درحالی که ظاهری آرام داشت و همیشه نیز در جمع، تظاهر به داشتن اخلاق و رفتار و سلوک سرشار از لطف و مهربانی می‌کرد. تنها که می‌شدیم سید واقعی نمود پیدا می‌کرد در رفتار جنسی‌اش مثل يك حیوان به تمام معنا بود. یکبار فیلمی را آورد که از مشاهده آن چندشم شد. چند زن و مرد برهنه که سرهای خود را با چرم پوشانده بودند در حین انجام عمل جنسی یکدیگر را شکنجه می‌کردند. از من خواست او را به تخت با دستبندی که به همراه داشت ببندم و بعد با کمر بندش محکم

روی نقاط حساس بدنش بزنم. من ابتدا از این کار سر زدم اما او تهدید کرد که صیغه‌ام را فسخ می‌کند و مرا بیرون می‌اندازد و لاشخورها را به جانم خواهد انداخت. منظورش از لاشخورها حمید و ایرج، دو تن از کارمندانش بود که يك شب دوستم لیندا را بیرون برده بودند و فردا وقتی لیندا را دیدم نیمه جان بود و روی تنش آثار سوختگی و کبودی بسیاری داشت. ناچار در خواست او را پذیرفتم. گاهی نیز می‌خواست با کفش پاشنه بلند روی پشت او فشار بیاورم. روزی يك سیم بلند به دستم داد و گفت محکم با سیم روی عورتش بزنم. هر بار ضربه فرو می‌آمد فریاد می‌کشید ولی وقتی بدنش خونی شد تازه مردانگیش گل کرد و به جانم افتاد. آدم مریضی بود

« ... »

آیا این طور که شایع بود سید طرفدار خاتمی بود و از اصلاح طلبان حمایت می‌کرد ؟

سحر هفته‌های پیش از انتخابات را به یاد می‌آورد. در این تاریخ او با سید ارتباطی نداشت و در بست مال سعید - امامی - بود. اما گاهی در آپارتمانش از سعید و دوستانش از جمله سید پذیرائی می‌کرد و به بحث های آنها گوش می‌داد.

«سید خیلی با پولدارها بد بود. همیشه در صدد این بود که مچ پسران هاشمی - رفسنجانی - را بگیرد. سعید آن اوائل با او بحث می‌کرد ولی به مرور سید چنان تحت تاثیر شخصیت سعید قرار گرفت که روی حرف او حرفی نمی‌زد.

سر جریان انتخابات، سید و صادق به دنبال آقای ریشهری بودند. می گفتند می دانیم رأی نمی آورد ولی باید کاری کنیم از ناطق نوری بیشتر رأی بیاورد. سعید با ناطق خوب نبود اما می گفت باید جلوی خاتمی را گرفت و فقط ناطق می تواند با داشتن حمایت آقا - خامنه ای - و وزارت - اطلاعات - مانع از به قدرت رسیدن منافقین جدید شود. سعید عاشقانه آقای خامنه ای را دوست داشت. وقتی به دیدن آقا می رفت چنان شور و حالی داشت که می دانستم آن شب تمام وجود او پس از دیدن آقا، از عشق پر است و ما شب فراموش نشدنی خواهیم داشت. يك شب مانده به انتخابات با سعید و سید و حمید و ایرج در آپارتمان من جمع بودیم. این جارا سید برایم خریده بود اما همه پول را سعید داده بود. ماشین مرا نیز سعید خرید ولی در ظاهر این سید بود که اتومبیل پراید را از نمایشگاه عرفانیان برای من خریداری کرد. سید گزارش داد که امانپور - کریستین امانپور - خبرنگار C.N.N - با يك عده خبرنگار دیگر و چند تا خبرنگار ایرانی که از آن ها فقط بهنود را می شناختم در خانه ای جمع شده اند و بساط عیش و نوش دارند و بدنیهست برای زهرچشم گرفتن از آن ها، بچه ها - مأموران - را به سراغشان بفرستیم. سعید به حاج آقا - فلاحیان - تلفن زد تا نظرش را بپرسد - حاج آقا اجازه نداده بود. سید بدجوری به دنبال تور کردن امانپور بود. به طور کلی او به خاطر عقده هایش دنبال این بود که زن های مشهور و

روشنفکر و هنرمند را به تور بزند. خودش در روزهایی که صیغه‌اش بودم از عشقبازی‌هایش با دختری به نام هدیه که می‌گفت خوشگلترین زن عالم است و با کمک او هنرپیشه شده سخن می‌گفت. همچنین ادعا می‌کرد نصف هنرپیشگان زن سینما و تلویزیون کشته مرده او هستند. سعید اما این طور نبود. او واقعاً آقا منش و بلند نظر بود. یادم هست قبل از آن که با هم ارتباط برقرار کنیم يك شب دوستم لیندا که معروف بود حتا می‌تواند خود آقارا هم از راه به در ببرد با من شرط بست که سعید را بلند کند. تمهیداتی چید و سعید را به آپارتمان من کشید. قرار بود من نباشم و بعد سر زده از راه برسم. وقتی وارد آپارتمان شدم سعید رفته بود و لیندا اعتراف کرد تلاش‌هایش برای جلب نظر او به جایی نرسیده است.

سحر پیش از آن که پیشنهاد سعید را برای ازدواج کردن به صورت متعه باسید را بپذیرد، به همراه لیندا و دلارام و سه چهار پسر و دختر جوان دیگر تیمی را تشکیل داده بودند که در اغلب پارتی‌های خصوصی حاضر می‌شدند. «گاهی نیز به شمشک می‌رفتیم. با بابک در یکی از پارتی‌ها آشنا شدم و چندبار نیز به شمشک رفتم. بابک مرا به سونای پدرش برد. توی سونا سید و سعید و بچه‌های اطلاعات را دیدم. و همان ابتدا فهمیدم که سرنوشت من و سعید به هم پیوند خواهد خورد.»

سحر شب‌های جمعه (پنجشنبه شب) و تمام روز جمعه

آزاد بوده است. «در این روز سید کاری با من نداشت ناچار بود به خانواده اش برسد، به مأموریت برود. صبح جمعه با آقا دیدار کند و ... من در این روزها با بابک دیدار می کردم. بابک دو سه سال از من بزرگتر بود. واقعاً به من علاقه داشت. او و خانواده اش به خصوص علی برادرش را دوست داشتم. پس از گریز از خانه زمانی که پیش بابک و خانواده اش بودم احساس می کردم تنها نیستم. بابک سه چهار ماه پس از آشنائی من به من پیشنهاد ازدواج کرد. اما این درست زمانی بود که مجبور شدم تن به صیغه شدن بدهم. یک شب با بابک به خانه اشان رفتیم پدر و مادرش به همراه برادر کوچکش به سفر رفته بودند. پیش خود گفتم اگر قرار است برای بقای خودم و صیغه سید بشوم، بگذار یک بار برای پاسداشت این همه محبتی که بابک و خانواده اش به من کرده اند طعم تنم را به بابک بچشانم. بابک انتظار بی پروائی مرا نداشت. و پس از آن شب دیوانه وار دنبال من بود. اما من حتا اگر می خواستم، جرأت نداشتم در رابطه با او از حدود معینی تجاوز کنم. جمعه ها گاهی سر به کوه می زدیم گاهی زمستان ها راهی شمشک و گاجره می شدیم ولی دعوت های مکرر بابک را برای رفتن به خانه اش و یا خانه دوستش مهدی که توی میدان مادر، بوتیک داشت، رد می کردم. از سید واقعاً می ترسیدم. در عین حال به مرور چنان جذب سعید می شدم که دیگر بابک برایم جاذبه خاصی نداشت. یک طرف جانوری به نام سید قرار داشت و طرف دیگر سعید،

بابك این وسط پرنده سرگردانی بود که نمی خواست از بام
من بر خیزد.»

سحر در سونای زعفرانیه به جز سعید و سید دوستان
امنیتی شان چه کسانی را می دید ؟

«زمانی که مشتری های عادی به سونا می آمدند حضور
زن مطلقاً قدغن بود. من اما می توانستم در دفتر حاج غلامرضا
- پدر بابك فروزان - بمانم و گاهی نامه هایش را تایپ کنم و
بعضی وقت ها نیز با حاجی در ددل کنم. پرده نازك پشت شیشه
دفتر اویزان بود ، من می توانستم ورود و خروج مشتریان را
بی آن که متوجه من شوند زیر نظر داشته باشم. روزی يك
آدم نحیف خیلی زشت باریش نامنظم به همراه يك جوان تنومند
و خوش تیپ به سونا آمدند. و ساعتی بعد سعید و سید هم به
آن ها ملحق شدند. بابك در این زمان توی دفتر بود. کنجکاو
شدم و از او پرسیدم این دو تن کی هستند که این همه صمیمی
و خودمانی با سعید و سید حرف می زنند. گفت لاغره حسین
شریعتمداری مدیر روزنامه کیهان و همراهش یکی از
سردبیران کیهان است. بابك گفت آقای اسلامی - بابك، سعید
را همه گاه اسلامی خطاب می کرد - به شریعتمداری مطلب
می دهد و او در کیهان چاپ می کند. به جز این دو، آدم های
دیگری را هم در سونا می دیدم. غفوری - فرد - خیلی به
سونای می آمد و همیشه یکی دو تا از فوتبالیست های اطلاعاتی
همراهش بودند. احمد ناطق نوری و ناصر واعظ طبسی نیز به

سونا می آمدند.»

زندگی کوتاه سحر باسید سرانجام به پایان می رسد.
 «روزی در آپارتمانم مشغول درست کردن ناخن‌هایم
 بودم که صدای در آمد. در مجتمع، اف اف داشتیم اما این
 بار کسی محکم به در می کوفت. به توصیه سید هرگز نباید
 در را به روی ناشناس باز می کردم. از دوربین چشمی تعبیه
 شده روی درب ورود را نگاه کردم پشت در سعید را دیدم و
 بلافاصله در را باز کردم.

سعید خیلی مضطرب بود. با دیدنش قلبم فرو ریخت.
 ترسی نداشتم که سید از راه برسد و مارا باهم ببیند. سید
 جرأت نداشت که در برابر سعید حرفی بزند. بعد از آن که
 برای سعید چای آوردم و او با موبایلش به دوسه جا زنگ زد،
 که آخرینش به قبه رئیس دفترش بود، با صدای گرفته ای گفت،
 سحر دیگر خسته شده ام دارند مارا می فروشند. علاقه ای که
 به او داشتم در همین چند دقیقه صد برابر شده بود به سویی
 رفتم و خواستم بغلش کنم سعید بلند شد قدمن تا سینه اش هم
 نمی رسید. خود را به او چسباندم و گفتم خواهش می کنم مرا
 نجات بده. من دیگر نمی توانم با این حیوان سرکنم. سعید
 مقصود مرا فهمید و گفت همین الان تورا راحت می کنم. به
 دو جا زنگ زد و بالاخره سید را که در مأموریت بود پیدا کرد
 توی تلفن به او گفت. همین الان از طریق تلفن به سحر
 می گویی که دیگر با او کاری نداری. صیغهات از همین حالا

فسخ شد.

با آن که چند نوبت پس از این ماجرا با سید رو به رو شدم اما او دیگر با من رفتاری خودمانی نداشت مرا خانم سحر صدا می زد و می دانستم با دلارام دوستم ارتباط برقرار کرده است. سعید تلفن را زمین گذاشت و بعد گفت، هیچگاه بدون پوشش با سید همبستر شده ای؟ گفتم نه، خود او می ترسید که بچه دار شوم. سعید نفسی به راحتی کشید و گفت، من از آقا پرسیده ام و ایشان فرموده اند اگر نزدیکی با پوشش باشد، بعد از فسخ صیغه، عده لازم نیست. بعد همانجا صیغه خواند و مرا به عقد موقت خود برای سه ماه در آورد. اعتراض کردم چرا سه ماه. گفت من زن دارم و شرایطم طوری نیست که بتوانم تو را نگاه دارم. هزار چشم روی من است. الان حاج آقا فلاحیان - یکی از همین گرفتاری ها دارد که نزدیک است ابرویش را به باد دهد.» (منظور سعید امامی روابط فلاحیان با خانم فاطمه قائم مقامی است که سرانجام نیز به دستور فلاحیان و با نظارت سعید امامی به قتل رسید).
 رابطه سعید با سحر در همه ی روزهایی که آن ها باهم بودند سخت عاشقانه بود. با این همه سعید اصرار داشت که سحر ارتباط خود را با بابک فروزان قطع نکند.
 «کسی که بعدازما به درد تو می خورد همین بابک است. او را نگاه دار. نا امیدش مکن. طوری تظاهر کن که انگار مجبوری با ما همکاری کنی.»

سحر با این توصیه رفت و آمد خود را به سونا و دیدارهایش را با بابک ادامه می‌دهد. صبح‌ها که سونا زنانه بود سحر درسونا حضورداشت و همان‌جا فاطمه قائم‌مقامی، همسر فلاحیان و فهیمه زن سعید امامی را دیده بود.

«فاطمه قائم‌مقامی عروسک بود. با وجود آن‌که سه شکم زائیده بود چنان اندامی داشت که همه زن‌ها به او حسودی می‌کردند. زن فلاحیان یک دهاتی بدقواره بود که با فهیمه زن سعید چندبار به سونا آمدند. فائزه هاشمی هم گاه‌گاهی به سونا می‌آمد و مایوهای عجیب و غریب می‌پوشید. دختری به نام سهیلا هم به سونا می‌آمد که می‌گفتند دوست دختر یاسر هاشمی است.» سونای زعفرانیه محل ملاقات و قرار گذاشتن اقازاده‌ها با دختران آزاد بود.

«امیرکلون یکی از پسرها بود که همیشه لباس‌هایش آرم Calvin Klein داشت. هوندای پرلیودسبزرنگ سوار می‌شد و خیلی از دخترها با او سر و سرداشتند. علی پسر برادر رفسنجانی و محسن و یاسر و مهدی - پسران رفسنجانی - سعید پسر جوانی که می‌گفتند عاشق فائزه رفسنجانی است، رضا اسکویی، مهدی رجبیان برادرزاده کمالی معاون وزارت اطلاعات، احمد نیاکان که لقب شیخ داشت از کسانی بودند که بعد از تمام شدن ساعات زنانه، با ماشین‌های آخرین مدل به سونا می‌آمدند و طعمه‌های خود را سوار می‌کردند.»

روزی سحر در ساعات صبح که سونا زنانه بود یک

خانم خارجی خیلی زیبا را می بیند که به همراه زن حجازی مسئول امنیت دفتر آقا و دختر خواهر میرمعزی از مسئولان دفتر رهبری به سونا می آیند.

«زن پوستی به سفیدی برف داشت و خیلی بی پروا بود. حتا خانم ها در سونا جلوی یکدیگر برهنه ظاهر نمی شدند اما این خانم که فارسی را با لهجه شیرینی ادا می کرد قائل به هیچ پوششی نبود.»

سحر کنجکاو می شود و از یکی از خانم ها می پرسد این زن خارجی کیست.

«درگوشم گفت ، زن تازه حاج آقا محمدی است، می گویند در سفر حاج آقا به لندن او اسلام آورده و يك دل نه صد دل عاشق رئیس دفتر آقا شده و بعد هم ازدواج کرده است.»

سحر دخترک جنگ زده که حالا مردان زیادی را به خود دیده است به توصیه سعید امامی کم کم ظاهری متفاوت پیدا می کند.

«سعید دوست نداشت سرم را مَش بزنم. از لاک و پودر و ماتیک زیاد خوشش نمی آمد. وقتی قرار شد با او به سوریه بروم از من خواست ناخن هایم را کوتاه کنم و آداب حجاب را یادم داد. اما در آخرین لحظات، سفر من به هم خورد. چون خانواده آقارا همراهی می کرد ترسید گند کار در سوریه درآید. اما وعده داد که مرا به اروپا ببرد و به وعده اش عمل

کرد.»

يك بار در يك سفر ۵ روزه و بار دوم در يك هفته‌ای، سحر، با سعید امامی به اروپا رفت. بچه‌های اطلاعات در سفر اول که از فرانسه آغاز شد می‌دانستند که سعید معشوقه خود را به همراه آورده است اما هیچکس جرأت نداشت از این موضوع سخنی به زبان بیاورد.

«دوشب در هتل بودیم و يك شب را نیز در خانه‌ی نماینده ایران در یونسکو سر کردیم. سعید مرا همه جا به عنوان همسرش معرفی می‌کرد و من می‌دیدم که چگونه اصفی سفیر و يك آدم بسیار دستمال به دست به اسم ونینی که نماینده ما در یونسکو بود جلوی سعید تعظیم می‌کردند. وقتی بعد از مدت‌ها اصفی را توی تلویزیون دیدم که به عنوان سخنگوی وزارت خارجه حرف می‌زند یاد آن منظره‌ها افتادم. سعید از همه این‌ها مدرک داشت برای همین نوکرش بودند. در پاریس به من گفت که از اصفی مدرک و عکس دارد که با دختر یکی از وزرای سابق فرانسوی که وکیل سفارت بود مشغول معاشقه می‌باشد. از او مدرک دیگری داشت که نشان می‌داد در چند معامله پول گرفته است و با پسر رفسنجانی مهدی دستشان یکی است. در آلمان از موسویان که سفیر و نماینده رفسنجانی بود مدارک زیادی داشت. وقتی موسویان را دید به شوخی به او گفت حسین خان مغرب خوش گذشت؟ من بعداً پرسیدم منظورت چه بود، گفت موسویان با پسر رفسنجانی بدون اطلاع

آقا با اشاره پدرش به مغرب رفته بود و در آنجا بانمایندگان دولت عربستان سعودی ملاقات کرده است و سعودی‌ها صد هزار دلار جواهر به آن‌ها داده اند. زن مهدی هاشمی هم که دو بار در سونا اورا دیده بودم با آن‌ها به سفر رفته بود. «
خاطره سفر دوم هرگز از یاد سحر نمی رود.

«در آن دو هفته که با سعید به بلژیک و هلند و فرانسه رفتیم، چنان روزهایی را گذراندم که خاطره اش را هرگز از یاد نخواهم برد. سعید در شهر لی پژ قوم و خویشی ثروتمند داشت. من معنای بهشت را آنجا فهمیدم.»

روزهای پر از عشق با سعید چندان طولانی نیست. سعید پس از انتخاب خاتمی، سرگشته است. حتا زمانی که رفسنجانی در انتقام از او برای بازرسی منزل فرزندانش به بهانه این که موشک انداز به بلژیک برده تا مقر مجاهدین در آلمان را بکوبد و آبروی رژیم را برده است، به فلاحیان فشار آورد که از معاونت کنارش بگذارد، سعید این همه آشفته نبود.

«حاج آقا - فلاحیان - به سعید گفته بود به ظاهر از حوزه معاونت می‌روی، اما همچنان همه کاره باقی خواهی ماند.»

شبی در اواخر مرداد ۱۳۷۶ سعید به سحر می‌گوید
ضروری است هرچه زودتر با بابک فروزان ازدواج کند.

«باسختی پذیرفتم. سعید قانعم کرد که این به نفع هر دوی ما است. در یک مراسم ساده با بابک پیمان بستم، اما رابطه

من با سعید ادامه پیدا کرد.

سعید پس از قتل فروهرها هم چون شبی که فاطمه قائم مقامی و سیامک سنجری را به قتل رسانده بود به سراغ سحر می‌رود.

«بابک به شمال رفته بود. شب از نیمه گذشته بود که سعید آمد. روی تخت ولو شد. دوبار به موبایلش زنگ زدند. و او هر دوبار با عصبانیت به مخاطبش گفت، خراب کردید ... من از او سنوالی نکردم، و شب را در آغوشش گذراندم.»
وقتی سید را گرفتند سعید دیگر حال خود را نمی‌فهمید. اما در همان شرایط نیز به فکر سحر بود.

«یک روز صبح هنوز بابک در خانه بود که سعید به همراه اکبر به خانه آمد. چندی بود که مادرم را نیز به آپارتمان آورده بودم. سعید به بابک گفت که سحر باید مدتی به خارج برود. بابک همه چیز را فهمید. فردای آن روز اکبر مرا به یک آرایشگاه که متعلق به یکی از اقوامش بود، برد و آنجا رنگ موهایم را تغییر دادم. عصر همان روز گذرنامه من و مادرم حاضر شد. و دو روز بعد راهی مالزی شدیم. اکبر در فرودگاه با نگاه شیطانی‌اش مرا بدرقه کرد. در آخرین لحظه گفت به زودی به سراغت می‌آیم ...»
بابک یک چند پیگیر سحر شد و سرانجام در پی او راه خارج را در پیش گرفت.

در یک اردوگاه سرد و تاریک پناهندگان در اسلووینا بابک را دیده بودند. چنان درهم شکسته بود که هیچکس باور نمی‌کرد، دو سه سال پیش او کلیددار میعادگاه سربازان نه چندان گمنام امام زمان بوده است.





*

شبنامه هشتاد صفحه‌ای

پانزدهم اردیبهشت ۱۳۷۹

با توجه به فضای مسمومی که مافیای جنایت بر علیه کارشناسان اولیه پرونده قتل‌های زنجیره‌ای ایجاد کرده‌اند و در صدد هستند تا با آلوده کردن فضا امرین و جنایتکاران اصلی را مخفی نمایند و در نتیجه برخورد غیرمنصفانه‌ای که صورت گرفته گزارشات مستند و مستدل با جرم‌سازی به فراموشخانه سپرده شده‌اند. چاره‌ای نیست جز تقریر واقعیات تا اگر روزی اتفاقات غیرقابل پیش بینی روی داد بتوانیم امت غیرتمند حزب الله را از نفوذ شیطانی این جنایتکاران مطلع نمائیم. با این هدف آنچه در پیش رو عرضه می‌گردد اجمالی است از آنچه از آذر ۱۳۷۷ تا کنون گذشت.

رجا واثق داریم به همان خداوندی که در رصدگاه به کمین تبه‌کاران و کفار نشسته و مارا در این راه ناشناخته راه می‌برد. قطعاً نمی‌گذارد ارواح پاک شهدای گرانقدر و تلاش‌های خستگی ناپذیر حضرت امام خمینی و نایب برحقش بازچپه

دسایس شوم یهود گردد تا اگر روزی هیچ راهی جز افشای
علنی آن‌ها نبود مورد استفاده همگان قرار گیرد.

*

همانطورکه پیش از این نکرشد این شبنامه را جواد آزاده معاون دری نجف‌آبادی و
تیم ویژه او در وزارت اطلاعات به دنبال بازجویی شماری از عاملان و میانشران
قتل‌ها تنظیم کردند. و نسخه ای از آن را برای من فرستادند. من با هشدار دوستی
و تأمل روی تک تک مطالب شبنامه، از انتشار آن سرباز زدم چون متوجه شدم هدف
از تنظیم آن به بیراهه کشاندن پرونده قتل‌های زنجیره ای و تطهیر دری نجف‌آبادی
و خزائی و میرحجازی و ... است. اما شبنامه را در کتاب آورده‌ام، قسمتی از آن
درباره‌ی سازمان و تشکلات وزارت اطلاعات برای فهم روابط مافیائی این وزارتخانه
قابل تأمل است.

وقایع مهم آذر ماه ۱۳۷۷

پس از اعلام خبر قتل فجیع فروهر و همسرش، آن‌هایی که با مجموعه وزارت اطلاعات و پیرامون آن آشنائی داشتند و با روحیه فردی چون سعید اسلامی که حال دیگر معاون امنیت نبود و با فشارهایی که به فلاحیان وزیر سابق وارد شده بود، از فروردین ۱۳۷۶ به یک مشاور در دفتر حوزه وزارتی تبدیل شده بود، آشنا بودند با سوء ظن به رفتار و گفتار متناقض او نگریستند. گاهی خود را ذوب در ولایت معرفی می‌نمود که حاضر است برای به اصطلاح اعتقاداتش جانش را فدا کند. گاهی آن چنان ژست روشنفکری می‌گرفت و خود را به اصطلاح موافق جریانات دوم خردادی نشان می‌داد که هیچ حرکت ضدحقوق بشری را برای کشور توصیه نمی‌کرد. اما کسانی که او را بهتر می‌شناختند می‌دانستند در پشت نقاب، چهره دیگری مخفی است که شناسائی آن با همه ابعاد بسیار مشکل است. با تشکیل اولین کمیته تحقیق با عضویت (یونسی، سرمدی و عباد) توسط آقای خاتمی، تلاش برای ردیابی جنایات آغاز شد، جنایتکاران با فراق و آسودگی اما با عجله به دو قتل فجیع دیگر (مختاری و پوینده) نیز دست زدند و نیروهای امنیتی و اطلاعاتی را به مسخره گرفتند. تشکیل جلسات متنوع و مستمر در داخل و بیرون وزارت اطلاعات بر سردرگمی‌ها می‌افزود و هرچه زمان می‌گذشت با واقعیت‌ها فاصله بیشتری ایجاد می‌شد.

خستگی و نگرانی بر همه دلسوزان انقلاب که شاهد فتنه‌های شوم بودند هر روزبیش از روز قبل مستولی می‌گردید تا بالاخره سخنان آرام بخش و تحلیل‌های کارشناسانه مقام معظم رهبری در نماز جمعه ماه مبارک رمضان آن سال، در ۱۳۷۷/۱۰/۲۵ که در آن با معرفی دقیق چهره مقتولین احتمال هدایت این عملیات شوم توسط سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه را اول مطرح نمود، آرامش متین را به خیمه گاه نیروهای انقلاب حاکم نمود.

یک ماه قبل نیز در دیداری که مقام معظم رهبری با مدیران وزارت اطلاعات در تاریخ ۷۷/۹/۲۹ داشتند این جنایات توسط ایشان به شدت محکوم شد و هشدارهایی در ضرورت ریشه‌یابی و شناسایی جنایتکاران در هر موقعیتی که هستند ابلاغ گردید. با این موضعگیری روشن بود که ضربه بر شبکه مافیائی وارد شد و بعضی فریب خوردگان رده پائین تر را به خود آورد. به طور مشخص، بعضی نیروهای عملیاتی مطلع از جنایات به رده‌های بالاتر خود که آن‌ها را به این عملیات کشانده بودند مراجعاتی نمودند و ابهامات رو به تزاید خود را مطرح کردند. چون به بعضی از آن‌ها گفته بودند این عملیات به مجوز و دستور وزیر وقت اطلاعات (آقای دری) اجرا شده است.

در حوزه وزارتی چه گذشت ؟

دری نجف آبادی با پریشانی و نگرانی عجیبی در پی یافتن سرنخ‌هایی بود و سعی می‌کرد از هیچ تلاشی مضایقه نکند. اما با انتخاب معاون او (سرمدی) توسط ریاست محترم جمهوری به عضویت کمیته تحقیق ویژه عملاً او به عنوان نامحرم تلقی شده بود که بعضی از بدبینی‌ها نیز متوجه او بود. به هرحال تلاش‌های او در حد وزیر اطلاعات و مسئول امنیت کشور تلقی نمی‌شد و این را حتی خود وی نیز نمی‌دانست.

بعد از تحلیل دوم مقام معظم رهبری از این فتنه شوم و محکومیت قاطع این جنایات، موسوی (مصطفی کاظمی) قائم مقام امنیت به همراه صادق (مهرداد عالیخانی) جانشین اداره کل چپ در معاونت امنیت که هر دو از دوستان صمیمی سعید اسلامی نیز بودند و به عنوان مدیران مورداعتماد معاون جدید امنیت (حمید سرمدی) تلقی می‌شدند نزد آقای دری آمده و به او گفتند: «در صورتی که قتل‌ها متوقف شود، در اذهان عمومی این‌طور جا می‌افتد که قاتلین از نیروهای انقلابی بوده‌اند و چون رهبریت نظام قتل‌ها را محکوم کرده دیگر ادامه نداده‌اند و این از نظر جوسازی بعدی خطرناک است. اجازه دهید یکی دو قتل سیاسی دیگر انجام شود، تا این اتهام متوجه نیروهای انقلابی نباشد.»

دری نجف آبادی نسبت به این تحلیل کودکانه اعتراض

می‌نماید و از آن‌ها می‌پرسد: مگر شما از ماهیت تبه‌کاران مطلع هستید یا با آن‌ها ارتباط دارید؟ که موسوی و صادق با اشاراتی مبهم به بحث خاتمه می‌دهند. بلافاصله معاونت حفاظت وزارت توسط آقای دری در جریان قرار می‌گیرد تا کنترل لازم در مورد این دو فرد به عمل آورد و شخصاً نیز با مراجعه به مقام معظم رهبری اعلام می‌دارد که مرتکبین این قتل‌ها در ارتباط با پرسنل وزارت اطلاعات هستند. با دستور مقام معظم رهبری آقای دری سریعاً به ریاست محترم جمهوری که مسئول مستقیم پیگیری قتل‌ها بودند مراجعه می‌نمایند و مسائل را بازگو می‌کنند. تحلیل آقای دری در آن زمان این بود که این افراد از شور انقلابیگری این قتل‌ها را انجام داده‌اند و ذره‌ای شک و بدبینی به آن‌ها نداشت.

توضیحات آقای دری به ریاست جمهوری نتوانست در زدودن هاله مظلومیت او موثر افتد و اقبالی جدی نسبت به آقای دری ایجاد نشد. دو روز بعد، در ۲۹/۹/۷۷ موسوی و صادق که از اقدامات آقای دری در کنترل و معرفی آن‌ها مطلع شده بودند به ملاقات وی آمدند و با اعتراض و گله اعلام نمودند: «شما مثل این که فراموش کرده‌اید خود دستور این قتل‌ها را به ما ابلاغ نموده‌اید!»

این جملات و کلمات رکیک دیگری که توسط این دو نثار آقای دری شد، چون پتک سنگینی بر سر او فرود آمد به طوری که حتا در دفاع از خود نیز چیزی جز بغض و قسم

نمی‌یافت. موسوی بلافاصله در جمع تعدادی از معاونین مانند شفیعی و پورمحمدی و مسئول حفاظت حاضر شد و اعلام کرد که ما به دستور مستقیم آقای دری این قتل‌ها را انجام داده‌ایم و مشکل متوجه ما نیست و نظام خود چاره‌ای بیندیشد. آقای دری که هنوز برخورد مسلط نشده بود در مقابل جمعی با بغض و اندوهی فراموش نشدنی سخن از بی‌اطلاعی خود راند و این که اظهارات موسوی کذب محض است و بلافاصله اعلام نمود در هر محکمه‌ای حاضر است مورد سؤال و تحقیق بیشتر قرار گیرد. تلاش‌های انفرادی آقای دری در انجام بعضی تحقیقات و صدور بعضی دستورات کتبی خطاب به حفاظت نیز ره به جایی نبرد و آقای دری که قبلاً در ذهن ریاست محترم جمهوری عنصری مظنون تلقی می‌شد در ذهن پرسنل وزارت نیز با بعضی اقدامات مرموز به سوژه‌ای غیرقابل اعتنا تبدیل شد که شهادت پایداری بر قول خود را ندارد و برای نجات خود عناصر خنوم و متدین را به قربانگاه می‌برد !!

دو واقعه مهم در متهم سازی آقای دری موثر بود یکی دعوت از موسوی توسط عباد برای دیدار با ریاست جمهوری و معرفی آقای دری به عنوان امر اصلی قتل‌ها توسط وی به جناب خاتمی که آخرین خاکریزهای اعتماد ایشان به آقای دری را نیز درهم شکست و دیگری سخنرانی شفیعی معاون آقای دری بین پرسنل وزارت که با این جمله محکم‌ترین ضربه را به حیثیت وی وارد نمود، وی گفت: «آقای موسوی

می‌گوید آقای دری دستو قتل‌ها را داده و آقای دری می‌گوید
من نگفته‌ام الله اعلم!

این جملات، جایی برای آقای دری باقی نگذاشت. و
دیری نپائید که يك عالم مجتهد و مومن که باهمه شور و تعهد
پا به وزارت اطلاعات گذاشته بود همه آبرو و سوابقش را به
گرو گذاشت و رفت و کسی هم مدافع او نبود اگر که پی‌همه
دیوارها با هماهنگی و برنامه قبلی باید بر سراو خراب شود!

سناریوسازی

در شرایطی که نقش موسوی و صادق در قتل‌ها محرز
شده بود و با تلاشی که برای پنهان کردن ماهیت اصلی این
دو صورت می‌گرفت تا غیر از دلایل تدین و انقلابیگری انگیزه
دیگری در اجرای قتل‌ها مطرح نشود عده‌ای به تلاش افتادند
تا با سناریوسازی‌های مناسب به نوعی افکار عمومی را به
انحراف بکشانند و با بدهکار کردن جبهه معتقد به انقلاب و
ولایت به دروغ‌هایی که روزنامه‌های مسئله دار بافته بودند و
با منت نهادن برسر آقای دری مسئله را فیصله دهند!

در داخل وزارت اطلاعات آقایان شفیعی و پورمحمدی
(معاونین) و آقای خزائی دفتردار آقای دری، با مشورت موسوی،
سناریوئی را پی‌ریزی می‌نمودند تا فردی را به ظاهر از ترکیه
به ایران بیاورند و در حین ترور یکی دیگر از کانون نویسندگان
(مثلاً گلشیری)، او را دستگیر و مضروب نمایند و با اعترافات

مصنوعی او، این طورجا بیاندازند که شبکه‌ای با انگیزه مالی، سفارش انجام قتل‌هایی را در داخل گرفته و آمرین اصلی را نیز نمی‌شناسند و خلاصه سناریوئی طرح شود که همه به آن رضایت دهند و فرد مضروب و دستگیر شده نیز پس از اعترافات بر اثر شدت جراحات فوت نماید!

دربیرون نیز یونسی، که مسئول سازمان قضائی نیروهای مسلح و عضو ارشد کمیته تحقیق ویژه قتل‌ها بود، پیشنهاداتی از این نوع را تعقیب می‌نمودتا عناصری را به عنوان نیروهای انقلابی خودسر معرفی نمایند و بعد از محاکمه و صدور حکم در مورد آنها مخفیانه از کشور خارج شوند و یا عواملی از اشرار و مفسدین اعدام شده و عامل این جنایت معرفی شوند. همه این تلاش‌ها با فضای خاص سیاسی موجود در کشور و هوشیاری آقای خاتمی نتوانست به اجرا درآید اما این تلاش‌ها بعدها معرف نیت واقعی پیشنهاد دهندگان شد.

وقایع مهم زمستان ۱۳۷۷

مسائل مهمی که طی سه ماهه آخر سال ۱۳۷۷ رخ داد را می‌توان به شرح ذیل بیان نمود.

۱ - تغییر وزیر اطلاعات و آمدن آقای یونسی به وزارت اطلاعات.

۲ - تغییر اعضا کمیته ویژه تحقیق و پیگیری اولیه و سپرده شدن مسئولیت این کمیته به آقای نیازی ریاست جدید

سازمان قضائی نیروهای مسلح و خروج عباد و سرمدی از کمیته.

۲ - دستگیری موسوی (مصطفی کاظمی) و صادق (مهرداد عالیخانی) در ۷۷/۱۰/۹ و پس از مدتی سعید اسلامی (سعید امامی) در ۷۷/۱۱/۵ و دو نفر دیگر از مرتبطين قتل‌ها (ایرج نجفی با نام مستعار آموزگار از عوامل اصلی شناسائی و ردیابی عناصر سیاسی مقتول و دیگری خسرو براتی شوهر خواهر صادق و از عوامل مهم عملیاتی و اجرائی قتل‌ها که در حال فرار از ترکیه به آلمان، بازگردانده شد).

درواقع آغاز تحقیقات و بازجوئی متهمین در همین فصل بود و با اعتمادی که به آقای نیازی دربین مسئولین موجود بود وی توانست چهارتن از عناصر قدیمی و خوش سابقه وزارت اطلاعات را که با سوابقی چون معانت وزیر، مدیرکل و مسئول اداره شناخته شده بودند به مرور به همکاری دعوت نماید و پرونده در مسیر ضروری خود به جریان بیفتد.

روند تعقیب اطلاعاتی پرونده : در شرایطی بازجوئی از دو عنصر دستگیر شده (موسوی و صادق) آغاز شد که همه حتا آقای نیازی و کارشناسان اطلاعاتی براین باور بودند که این دو از عناصر متعهد و متدین وزارت اطلاعات هستند و حتماً از زبان وزیر اطلاعات (آقای دری) مطلبی و تأییدی شنیده‌اند و مبادرت به این اقدام نموده‌اند و حد اکثر براین

باور بودند که در تحریک آقای دری فردی مانند سعید اسلامی موثر بوده است و با مظنونیت‌هایی که بر عملکرد بسیار مشکوک سعید اسلامی طی ۶ سال مسئولیت امنیت وزارت اطلاعات بود، همه هم و تلاش خود را برای یافتن انگیزه‌های سعید اسلامی در ارتکاب این جنایات، به کار می‌بردند.

بیان بعضی موارد برای روشنتر شدن فضای آن روزها مفید می‌باشد :

- صادق در اولین شب دستگیری بیان نمود «ما فدائیان نظام هستیم اگر به هر دلیل صلاح نیست مسئولین رسمی وارد این پرونده شوند ما با افتخار آماده قربانی شدن هستیم و مسئولیت همه چیز را به عهده می‌گیریم.» این ژست انقلابی نیز بر دل همه مخاطبین در آن شب نشست.

- جلسات بازجویی اولیه در آپارتمان‌های مجلل (و نه زندان) صورت می‌گرفت و بیشتر به تبادل نظر و گفتگوهای دوستانه شبیه بود.

- در اولین جلسات بازجویی مکتوب، صادق به بازجویی خود گفت : « به آقای نیازی از قول من بگوئید صادق به کسی بازجویی پس نمی‌دهد بروید پی کارتان ! »

با جدی تر شدن اراده مسئولین پرونده و انتقال متهمین به بازداشتگاه و صدور قرار بازداشت دوماهه متهمین روحیه شان تغییر یافت و به مرور تن‌دی‌هایی از خود بروز دادند. حضوری و مکتوب مسئولین پرونده را مورد عتاب و خطاب

قرار دادند و درخواست وکیل توسط صادق با معرفی خانم شیرین عبادی صورت گرفت. این مطلب بسیار حائز توجه بود چون نام این خانم در لیست افراد مورد نظر جهت ترور، از خانه امن این مجموعه قبلاً کشف شده بود!

ضد و نقیض گوئیها و کشف خانه امن مملو از امکانات گسترده جعل، تسلیحات و گزارشات مربوط به شناسائی سوژه‌های مورد نظر که از وزارت اطلاعات خارج و توسط افراد مرتبط با مجموعه نگهداری می‌شد و دستگیری ایرج نجفی (آموزگار) و خسروپرانی با نام مستعار سیامک اطلاعات جدیدی را در دسترس قرار داد. به موازات این کشفیات که حکایت از وجود شبکه مقتدر و توانمندی که همه گونه امکان مراقبتی، تعقیب و اجرای عملیات پنهان را داشت، تحقیقات درخصوص سوابق دستگیرشدگان و منتسبین به آنها به سرعت ادامه یافت و نکات بسیار قابل تأملی کشف گردید. اهم موارد کشف شده درمورد دستگیر شدگان که توانست نقاب تدین و انقلابیگری را از چهره آنها کنار بزند را می‌توان به شرح زیر مختصراً دسته بندی نمود:

الف - سعید امامی معروف به سعید اسلامی متولد ۱۳۲۶ شیراز فرزند علی اکبر امامی می باشد که معاون و سپس سرپرست آموزش پرورش استان کردستان در زمان شاه بوده و مسئول حزب ایران نوین و بعداً حزب رستاخیز در آن استان و منبع حقوق بگیر با (کد) و نام مستعار نیز بوده

است. سوابق علی اکبر امامی در تهران پاکسازی شده بود و ردی از وی به دست نیامد. لیکن در تحقیقات بعدی در استان فارس و کردستان این مسائل کشف گردید. برادر علی اکبر که نام خود را به پاکروان تغییر داده بود در تحقیقات محلی روشن شد که اشتهار به بهائیت دارد.

دایی سعید به نام سلطان محمد اعتماد وابسته نظامی شاه در آمریکا و افسر رابط ناتو در ویتنام بوده که پس از استعلام سوابق وی مشخص گردید که در ۵۷/۱۱/۲۱ (یک روز قبل از پیروزی انقلاب اسلامی) افسر رابط نماینده اداره دوم ارتش (اطلاعات ارتش) در کمیته عملیات روانی مستقر در ساواک در مقابله با انقلاب اسلامی بوده است. با انتشار اسناد لانه جاسوسی نام سلطان محمد اعتماد به عنوان منبع سازمان اطلاعاتی آمریکا (D.I.A) وی به عنوان منبع عوامل اطلاعاتی سفارت آمریکا در تهران افشا می‌گردد.

سعید امامی در سال ۱۳۵۶ پس از اخذ دیپلم به آمریکا عزیمت می‌نماید و با هدایت دائمی خود با هدف جمع آوری اطلاعات در خصوص اهداف دانشجویان ایرانی وارد کنفدراسیون دانشجویان ایرانی (CIS) می‌گردد. این تشکل کاملاً لائیک و متشکل از عناصر کمونیست، مائوئیست و به اصطلاح بعضی لیبرال‌ها بود. گزارشاتی که از این دوران از سعید موجود است نشان دهنده وضع بسیار زشت اخلاقی او، در آنجا و آلودگی او به مفاسد مختلف اخلاقی است. لازم به

توضیح است که در سال ۱۳۶۲ یکی از پرسنل وزارت اطلاعات اتفاقاً سعید اسلامی را در وزارت مشاهده می‌نماید و با توجه به این که وی فارغ التحصیل آمریکا بوده است به فوریت گزارش جامعی از سوابق سوء سیاسی و اخلاقی وی به حفاظت ارائه می‌دهد و با مراجعه به مسئولین و ضمن تعجب از استخدام او توسط وزارت اطلاعات اخراج او را پیگیری می‌کند اما با توجه به حمایت‌های پنهانی که از سعید امامی به عمل می‌آید پس از مدتی منبع گزارشات با برچسب‌هایی چون عامل نفوذی گروهکها و ... از وزارت اخراج می‌شود!

با اوج گیری حرکت‌های انقلابی توسط دانشجویان مسلمان مقیم آمریکا، سعید امامی که در آن مقطع توسط دای خود به (F.B.I) و متعاقباً به (C.I.A) مرتبط می‌گردد به سمت تشکل‌های اسلامی تغییر جهت داده و به مرور وجهه تدین و انقلابیگری گرفته و با حمایت یکی از عناصر مرموز در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در اوکلاهما به نام محمدنبی پروین که با اسامی سعید پروین و سعید طلبه مشهور بود خیلی سریع به عنوان یک دانشجوی مسلمان انقلابی مطرح می‌گردد. سعید امامی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدت کوتاهی در تعطیلات تابستانی به ایران باز می‌گردد با شرکت در کلاس‌ها و فشرده اصول اعتقادات و احکام با مجموعه فشرده‌ای از معارف آشنا شده و پس از بازگشت به آمریکا بلافاصله با حمایت‌هایی که آشکار و پنهان از او می‌کنند به

مرور به عنوان سخنران و مبلغ انقلاب اسلامی مطرح می‌شود. با خالی شدن نیروهای خوش سابقه از انجمن‌های اسلامی دانشجویان در آمریکا در حوالی سال ۱۳۵۸ وی و سعید پروین به عناصر اصلی این تجمع در اکلاهما تبدیل و با سفرهای دوره‌ای هدفدار و گرفتن ژست انقلابیگری و ضرورت تبلیغ علیه اهداف صهیونیستی، سعید امامی می‌تواند عناصر انقلابی و پراحساس انجمن‌های اسلامی را در سفر چندهزار کیلومتری خود در سرکشی به انجمن‌های اسلامی شناسائی کامل نماید.

در مورد محمد نبی پروین (سعید پروین) تحقیقات نشان می‌دهد وی در حدود سال ۱۳۵۴ مدتی در حوزه علمیه به طلبگی مشغول می‌شود و بعداً به خارج می‌رود و دانشجویی به ظاهر مسلمان آن هم با سابقه طلبگی در بین تشکلهای اسلامی جای مناسبی برای خود اشغال می‌نماید برادر او سیروس پروین سابقه تسجیل بهائیت داشته و پس از انقلاب جهت اشتغال در وزارت دفاع، سوابق دایر بر اعلام برائت از بهائیت و تشریف به اسلام ارائه می‌نماید !! سعید پروین عنصر اصلی در معروف شدن سعید امامی در انجمن اسلامی و واسطه معرفی و ازدواج بین سعید امامی و همسرش فهیمه در ری نوگورانی که در سال ۱۳۵۸ به آمریکا جهت ادامه تحصیل می‌رود، می‌باشد. فهیمه نوگورانی فرزند یک بهائی مخفی کار متولد ۱۳۲۸ اصفهان است که سال‌های بلوغ و

جوانی خود را به همراه خانواده اش در آبادان سپری می نماید. پدر او فرهنگی و با ظاهری آرام و دارای دوستانی از انجمن حجتیه می باشد. سعید پروین، فهیمه را از طریق يك جوان آبادانی به نام فریدون شناسائی می کند و او را زوج مناسبی برای سعید امامی معرفی می کند و ازدواج تشکیلاتی این دو عنصر غیر مسلمان که بعدها خدمات شایانی به نفع صهیونیسم جهانی به انجام می رسانند را رقم می زند. سعید پروین در بازگشت به کشور همواره به مشاغل حاشیه ای و غیر جنجالی مشغول می شود تا اثری از او مشهود نباشد. آخرین سمت او مدیر عامل يك شرکت شیمیائی تحت مالکیت یکی از بانکها می باشد وی در اوج دستگیری های مرتبطنین سعید امامی در صدد خروج از کشور بود که بعدها با تغییرات فاحشی که در مسیر پیگیری پرونده مشهود شد از تصمیم خود منصرف گشت. از جمله دوستان سعید امامی و سعید پروین در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در آمریکا می توان به «رحمت الله صدیق» اشاره کرد که از بهائیان استان فارس بوده و او نیز به عنوان يك نفوذی در جمع دانشجویان مسلمان وارد می شود و با حفظ این رُست بعدها که به ایران باز می گردد به عنوان رئیس دانشکده علوم اجتماعی مشغول به فعالیت می شود و از عناصر مخفی شبکه در کشور می باشد.

دائی مادر سعید امامی به نام مهدی صدرزاده از فراماسون های قدیمی و با سابقه کشور می باشد که سعید

همواره از او به عنوان الگوی محبوب خود نام برده است و به دلیل ارادت زیاد وی نام فرزند اول خود را مهدی انتخاب می‌کند تا همواره یاد و نام او در زندگیش حضور داشته باشد. از دیگر اقوام سعید امامی می‌توان به بهمن اعتماد پسر دایی او اشاره کرد که مسئول شورای به اصطلاح مقاومت «منافقین» در انگلیس می‌باشد و سعید امامی در زمان مسئولیت خود در وزارت اطلاعات به عنوان معاونت امنیت سوابق او را پاکسازی نمود و از تیررس پیگردهای اطلاعاتی دور ساخت. بهمن و خواهرش گیتی اعتماد استاد پاکسازی شده دانشگاه شهید بهشتی است. این دو از کسانی هستند که تا آخر عمر سعید امامی، با او ارتباطات مخفی داشته‌اند. گیتی اعتماد از مرتب‌ترین سفیر اتریش در تهران و دارای سابقه تردد به اسرائیل می‌باشد و به عنوان کارشناس شهرسازی در بعضی نشریات مسئله دار مصاحباتی از او منتشر شده است.

درفرم گزینشی سعید امامی، مسئله سفر یک ماهه پدرش (علی اکبر) به اسرائیل در سال ۱۳۵۲ به عنوان چکاپ پزشکی درج می‌باشد مطلبی که مانند سایر قرائن مضمونیت، بزرگوانه توسط مسئولین حفاظت دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری و وزارت اطلاعات مورد بی توجهی قرار گرفته است !! حتا اشتهار سارا خواهر او به یهودی بودن نیز به فراموشی سپرده می‌شود. در ارزیابی گزینشی وی در دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری در سال ۱۳۶۲ با توجه به سوابق سعید

امامی، از جهت استخدام تأیید نمی‌شود مگر در اهداف جمع آوری آشکار بیرون از تشکیلات که علیرغم درج این نظریه در پرونده وی در ورود وی به وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۱ (به هنگام بازگشت از آمریکا) این نیز مورد توجه قرار نمی‌گیرد و پس از اندکی وی به عنوان مسئول اداره آمریکا و اروپا در اطلاعات خارجی منصوب می‌گردد که با تغییر ساختار تشکیلاتی در وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۶ این پست به اداره کل تبدیل می‌شود. در سال بعد، مدتی به عنوان مسئول بررسی در معاونت ضدجاسوسی مشغول می‌شود و از فروردین ۱۳۷۰ تا فروردین ۱۳۷۶ معاون امنیت وزارت اطلاعات را با حکم علی فلاحیان به عهده می‌گیرد. سپس تا زمان دستگیری در زمستان ۱۳۷۷، به عنوان مشاور بررسی در حوزه وزارتی مشغول کار بوده است.

ب - مصطفی کاظمی (موسوی)

متولد ۱۳۲۸ ارسنجان فارس - عضویت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و واحد اطلاعات. مدیر کل اطلاعات شیراز از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۸، سپس مشاور آقای فلاحیان تا سال ۱۳۶۹. بعد از آن، مدیر کل اداره کل راست و جریانات سلطنت طلب در معاونت امنیت به مدت یک سال و سپس قائم مقام معاونت امنیت و مدیرکل چپ، در تمام دوران مسئولیت سعید امامی در آن معاونت. سپس مدیر کل بررسی معاونت

امنیت تا دستگیری زمستان ۱۳۷۷. با بررسی پرونده های وی مشخص شد وی از عناصر اصلی ایجاد درگیری در استان فارس و از مخالفین آیت الله حائری شیرازی بوده است وی تبعیت بسیار زیادی از سید محمد حسین ارسنجانى امام جمعه خرامه در استان فارس داشته که پس از عزل او در زمان حیات حضرت امام خمینی (ره)، با برقراری ارتباطات مخفی با وی به همراه مهدی پرورده پسر دانی و شوهر خواهر خود که با نام مستعار مجیدی بعدها از دستگیرشدگان پرونده قتل های زنجیره ای بود، مجموعه ای مرموز را برای دامن زدن به اختلافات این استان تشکیل دادند در گزارشات موجود و در پرونده پرسنلی وی، اقدامات خلاف قانونی چون شنود غیرمجاز و دستگیری مخالفین سیاسی و بعضی ارتباطات مشکوک با منافقین درج شده است. پس از استقرار موسوی در تهران و گزارشات متعددی از تخلفات اخلاقی و سوار کردن زن های معلوم الحال توسط وی ثبت می باشد که با دخالت شخص علی فلاحیان از پیگیری های جدی جلوگیری به عمل آمده است. وی که ظاهری متدین، بسیجی و گرایشات به اصطلاح دوم خردادی از خود نشان می داد. مشخص شده با دختری از شبکه دختران معلوم الحال شهرک غرب، به نام (سحر - س) در ارتباط بوده و بیش از یکسال (۷۵ و ۱۳۷۴) با او ارتباط مستمر داشته که فقط یک ماه از این مدت این دختر را با شناسنامه جعلی ولی با مشخصات اصلی به عقد خود درآورده است. با

تحقیقات بیشتر مشخص شد این دختر که متولد ۱۲۵۷ و فرزند يك جنگ زده آبادانی است، در سال ۷۴ سابقه فرار از منزل و ارتباط غیرمشروع با چند پسر من جمله (بابك فروزان) و سفر مخفی با او به شمال کشور را داشته که بعداً توسط نیروی انتظامی و اداره اطلاعات كرج دستگیر می‌گردد. سحر توسط سعید امامی برای اجرای طرح‌های خاص مورد نشان قرار می‌گیرد. او به موسوی دستور می‌دهد سرراه او قرار گرفته و ترتیب ازدواج با وی را بدهد. موسوی با سوار کردن سحر در خیابان و استمرار این ملاقات‌ها علیرغم اختلاف‌سن بسیار زیاد (۱۹ سال) به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد و برای جذاب تر شدن این پیشنهاد با تبدیل ۷۰۰۰۰ دلار موجودی‌های در اختیار خود، از اموال وزارت، به ریال يك دستگاه خودرو خارجی، يك دستگاه آپارتمان، لوازم کامل زندگی و صدها هزار تومان طلا و زیور آلات برای سحر خریداری می‌کند و در يك جشن محدود و پرهزینه که بر سر عروس خانم سحر چك به جای نقل و سکه می‌ریزد به طور مخفیانه او را به همسری خود بر می‌گزیند.

بعدها مشخص می‌شود با اطلاع موسوی، سحر مبادرت به برقراری رابطه با بابك فروزان می‌نماید و شوهر عصبانی و مسلح و غیرتمند!! چون عقاب بر سر این جوان نازل می‌شود. از جلسه تهدید و ارباب بابك و واسطه‌گری یکی از پرسنل وزارت اطلاعات به نام اکبر خوش كوشك - که خود شرح مبسوطی در آینده خواهد داشت - برای تخفیف مجازات او.

مصالحه‌ای به عمل می‌آورد. از مصالحه آن‌ها دیری نمی‌گذرد که موسوی سخاوتمندانه سحررا به همراه همه مبالغی که هزینه ایجاد زندگی او کرده است به بابک هدیه می‌نماید! و دلیل آن را اطلاع وی از عشق عمیق این دو اعلام می‌دارد. سحر بلافاصله به عقد بابک در می‌آید و باهدایای چندهزار دلاری موسوی زندگی ظاهراً شیرین اما کوتاه مدت مشترکی را آغاز می‌نمایند. بعدها بابک سحررا طلاق می‌دهد و از بقیه ماجرا خبری در آن زمان به دست نمی‌آید.

ماجرای «سونای زعفرانیه» که صاحب آن بابک فروزان می‌باشد. محل سونا استخر پدر وی در زعفرانیه مبادرت به نصب دوربین مخفی نمودند و بدین ترتیب از بعضی از خانم‌های متردد به این سونا عکسبرداری نموده‌اند!!

ج - مهرداد عالیخانی با نام مستعار صادق مهدوی متولد ۱۳۴۰، وی از سال ۱۳۶۰ باهدف گذراندن دوران خدمت سربازی وارد کمیته شد. و در سال ۱۳۶۲ جزو نیروهای انتقالی از کمیته به وزارت اطلاعات در اداره چپ در معاونت امنیت مشغول کار می‌شود، و تا زمان دستگیری در همین اداره کل فعالیت می‌کرده است. آنچه از ظاهر او بر می‌آمد فردی به اصطلاح متدین، حزب‌اللهی و باظاهری ساده‌زیست و البته مطلع و کارآمد نسبت به جریانات می‌باشد. سوابق وی مشخص شد وی از اقوام خانواده صهیونیست و معروف عالیخانی است که پدرشان

درجه دار ژاندارمری بوده است. او پسر عمه عالیخانی‌هاست. از عالیخانی‌ها پرونده‌های خدمت در اداره ضد جاسوسی ساواک باقیست. تقی، محمدباقر و مسعود هر سه دارای پرونده انفرادی هستند. یکی وزیر اقتصاد و صنایع در رژیم شاه، دیگری از عناصر مهم مرتبط با دربار و مسعود عنصر مورد اعتماد سرویس موساد در تهران است. به طوری که رئیس نمایندگی موساد در تهران اعلام داشته، هیچ اقدامی در ایران بدون مشورت مسعود انجام نخواهد داد. مسعود دارای همسر اسرائیلی به نام مرسدس نیز می‌باشد.

صادق در سال ۱۳۶۲ به همراه خسرو براتی (شوهر خواهرش) که او نیز از عناصر عملیاتی قتل‌های زنجیره‌ای است و در آن زمان هر دو در کمیته فعالیت می‌کرده‌اند به منزل مصادره‌ای مسعود عالیخانی که در اختیار خانواده‌ای جنگ زده بود مراجعه و با حکم جعلی و با ارباب قصد تخلیه منزل را داشتند که با شکایت آن خانواده دست صادق رو شد. و به عنوان تخلف و سوء استفاده از احکام مأموریتی با او برخورد می‌شود. در همان اثنا صادق در صدد ردیابی یکی دیگر از سوژه‌های مهم ضد جاسوسی ساواک به نام جمشید طیبیان از یهودیان به ظاهر مسلمان شده همدان بوده‌است.

در ضمن، مدت‌ها پرونده صفا حائری عنصر مرتبط با سرویس موساد و مسئول دفتر رادیو تلویزیون ملی قبل از انقلاب در بیروت - که او نیز از اقوام عالیخانی‌هاست - در

کشوی میز صادق در محل کارش نگهداری می شده است. بااستعلام در مورد خانواده وی مشخص شد که پدر صادق که محل کارش در محله بدنام شهر تهران بوده است سابقه قوادی و شرارت داشته است و پس از مرگش مادراو به عقد فرد دیگری به نام کشانی که او اشتهار به همین رویه های فاسد داشته است در می آید و پس از فوت این فرد، مغازه قصابی او تا دوسال پس از انقلاب توسط صادق اداره می شود. صادق برای فرار از خدمت سربازی از شناسنامه پسر متوفای کشانی به مدت دوسال استفاده و خود را رضا کشانی معرفی می نماید که بعداً با حمایت شوهر خواهرش خسروپراتی با شناسنامه اولیه و اصلی خود (مهرداد عالیخانی) وارد کمیته می شود.

متأسفانه مسایل سوء اخلاقی و سیاسی از خانواده صادق که در تحقیقات به راحتی مکشوف می گردد نیز با بلندنظری وزارت اطلاعات مورد اغماض قرار گرفته است.

د - ایرج نجفی :

معروف به آموزگار متولد ۱۳۴۲ پرسنل اداره کل چپ در معاونت امنیت که از معاونین قتل های زنجیره ای می باشد نیز سوابق نه چندان مناسبی دارد. چندگزارش از وضعیت اسفبار اخلاقی خود و خواهرش همراه دوگزارش از ترک واجبات (نماز) از همکاران نزدیک او در پرونده حفاظتی موجود است. در

ضمن، سابقه سرقت از اموال وجود در اختیار خود در محل کار نیز داشته است.

ه - خسرو براتی :

معروف به سیامک شوهر خواهر مهرداد عالیخانی و از عناصر عملیاتی اجرای قتل‌های زنجیره‌ای نیز سوابقی چون اعتیاد و شرب خمر، کلاهبرداری و اختلاس دارد. و آخرین شغل او رانندگی تاکسی بوده است. وی چون توسط صادق دوپار به آلمان اعزام شده از جزئیات و جنایات مخفی صادق و باند سعید اسلامی مطلع است. وی با گریم و استفاده از پاسپورت فرج سرکوهی به آلمان سفر می‌کند. شناسائی‌های عملیاتی برای ترور عباس معروفی در آلمان و طرح بمب‌گذاری پیرامون دادگاه برلین را به انجام می‌رساند. در ایران نیز در طرح سقوط اتوبوس نویسندگان به دره در سفر ارمنستان نقش راننده را ایفا می‌کند که این طرح و چند طرح عملیاتی از این نوع به دلایلی با شکست مواجه می‌شود. وی از عناصر مطلع و دخیل در قتل‌های زنجیره‌ای می‌باشد و به هنگام آخرین سفر خود به آلمان در ترکیه دستگیر و به کشور باز گردانده می‌شود. کلیه امکانات جعل و پشتیبانی عملیاتی صادق در منزل امن او نگهداری می‌شده است. از مکشوفات این خانه امن اسلحه، مهمات، صدا خفه کن، انواع مهرها و سربرگ‌های دولتی و غیردولتی، پلاک‌های جعلی خودرو و کارت‌های شناسائی متنوع

می باشد. اطلاعات خسرو در مورد سوابق مهرداد عالیخانی (صادق) تا حد قابل توجهی در افشای چهره واقعی او موثر بوده است.

از جمله موارد مهم در خصوص خسرو براتی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - مهرداد عالیخانی (صادق) که سعی زیادی در مخفی نگهداشتن هویت او داشت وی را با نام مستعار سیامک به بقیه افراد معرفی کرده بود و به هنگام دستگیری با ارسال یادداشتی برای خسرو، از طریق یکی از همکاران وزارت به نام امیراکبری، موکدا به او دستور می دهد کشور را ترک کند. در روزهای اولیه دستگیری خود نیز به کارشناسان اعلام می کند اسرار قابل توجهی را به طور مکتوب از کشور خارج کرده است که در شرایط مقتضی افشا خواهند شد.

۲ - خسرو براتی در جنجال مربوط به دستگیری جاسوس آلمانی به نام (هوفر) - که آن کیس نیز از جمله طراحی های این شبکه مخوف برای برهم زدن روابط ج.ا.ا. با آلمان بود - به وکیل ایرانی هوفر به نام قهاری نزدیک شد. در طی تماس هایی که با وی داشت حدود ده میلیون تومان پول از وی دریافت می نماید.

۳ - خسرو براتی خواهرزاده ای به نام مسعود توانا دارد که عامل اصلی خروج احمدرضائی فرزند سرلشگر محسن رضائی از کشور و بردن وی کاستاریکا و برقراری ملاقات

بین احمد رضائی و هژبر یزدانی بهائی مشهور ایرانی و از عوامل پر قدرت صهیونیسم جهانی می باشد.

۴ - خسرو براتی از اهالی روستاهای طرق و نار بوده که بسیاری از اهالی آن اشتهار به بهائیت داشته و دارند و نقطه آسیب پذیری مهرداد عالیخانی بود که بعدها توسط اطلاعات به دست آمده از وی توانست چهره واقعی مهرداد عالیخانی را هویدا نماید.

کنار رفتن نقاب تدین و انقلابیگری :

انجام این تحقیقات تا حد قابل توجهی تفاوت بین تدین و انقلابیگری را از چهره متهمین کنار زد و دیگر این استدلال که عناصری متعهد که تحمل دین ستیزی معاندین را نداشته و از سوز و غیرت دینی به قتل آنها مبادرت ورزیده اند نمی توانست مسئولین پرونده قتل های زنجیره ای را از پیگیری صحیح پرونده منحرف نماید.

در جلسه ۷۷/۸/۲۲ چه گذشت ؟

با توجه به هماهنگی که صادق و موسوی برای متهم کردن آقای دری نجف آبادی از قبل نموده بودند، سناریوئی را طرح می نمودند که در این سناریو جلسه این دو با وزیر اطلاعات در منزل ایشان در روز جمعه ۷۷/۸/۲۲ نقش تعیین کننده ای داشت. این دو مدعی بودند طبق دعوت قبلی آقای

دری، روز جمعه به منزل ایشان رفته و پس از ارائه گزارش در خصوص قتل‌ها عناصر اصلی معاند، باموافقت او رو به رو شده‌اند.

این دو اسامی چهره‌هایی از عناصر کانون نویسندگان و عناصر به اصطلاح ملی‌گرا را به عنوان سوژه‌های مورد توجه وزیر اطلاعات در آنجلسه مطرح می‌نمودند که نامبرده موکداً خواستار قتل آن‌ها با روش‌های مرعوب‌کننده‌ای چون حمله با مسلسل یا پرتاب نارنجک به میان آن‌ها شده است. با توجه به تمرکز بازجویی در خصوص تخلیه اطلاعاتی جداگانه متهمین در خصوص این جلسه تناقضات عدیده‌ای کشف شد که این‌ها از عوامل اصلی لو رفتن سناریوی ۷۷/۸/۲۲ بود. با شناخت جدید که از هویت واقعی متهمین به دست آمده بود، هیچ ذهنیتی به تبعیت‌پذیری موسوی و صادق از به اصطلاح وزیر کم تجربه و جدید اطلاعات قانع نمی‌شد. اما به هر حال ماه‌های سختی از زمان دستگیری متهمین تا لو رفتن این سناریو گذشت. در این مدت، بازجویی سنگین به مدت ۷ ساعت از آقای دری نجف آبادی به عمل آمد. اما فضای موجود اجازه باور نمودن اظهارات او را نمی‌داد.

نکات محوری، در لو رفتن سناریوی دروغین ۷۷/۸/۲۲ را می‌توان به شرح ذیل دانست :

۱ - وجود تناقضات زیاد بین اظهارات موسوی و صادق از این جلسه .

۲ - اعتراف آموزگار و خسرو براتی به طرح مسئله ترور فروهر و همسرش توسط موسوی و صادق از حدود اوایل آبان (سه هفته قبل از جلسه ادعایی فوق).

۳ - مراجعه داوطلبانه دو تن از نیروهای عملیاتی درگیر در این ترورها به حفاظت وزارت اطلاعات و اعلام این که از حدود یک ماه قبل از ترور، موسوی از آن‌ها خواست آمادگی برای اجرای این قتل‌ها نموده و آن‌را نیز به عنوان دستور آقای دری مطرح کرده است (اوایل آبان ۷۷). و در پاسخ یکی از نیروها به نام ناظری درخصوص ملاقات با وزیر توجیه شدن حضوری توسط ایشان پاسخ می‌دهد چون آقای دری فرد احساسی است و کمتر حفاظت کلام را رعایت می‌کند ممکن است بعدها موجب افشای هویت نیروهای عملیاتی شود و بهتر است بدون ملاقات با وی و با اعتماد به نقل قول توسط موسوی بسنده گردد که با روال حاکم بر معاونت امنیت در زمان تصدی آن توسط سعیداسلامی این شیوه موثر می‌افتد!

۴ - بریدن زودرس موسوی و افشای نقش سعیداسلامی در قتل‌های زنجیره ای، در ادامه بازجوئی‌ها مشخص شد سعیداسلامی و صادق از مدت‌ها قبل به منظور دخیل معرفی کردن آقای دری در قتل‌های سیاسی طراحی‌هایی انجام داده بودند که از جمله آن‌ها می‌توان به جلسه‌ای که این دو در ششم فروردین ۱۳۷۷ در دفتر وزیر با ایشان داشته‌اند اشاره نمود. در این جلسه چند ساعته که چند نفر نیز شاهد آن بودند

با انتقال پرونده‌ها و پوشه‌های متعددی برای انعکاس بهتر گزارشات، از وضعیت ضدانقلاب مقیم در خارج و طرح بازگشت آن‌ها به داخل گزارش ارائه می‌شود و اصلاً صحبتی از اپوزیسیون داخلی نمی‌شود اما نیت این جلسه ملاقات، اولین تلاش برای مطلع معرفی کردن آقای دری از وقایع بعدی بوده است. این تلاش‌ها بعدها در جلسه روز جمعه ۷۷/۹/۲۲ که موسوی متقاضی برقراری آن بود و حتا بدون اطلاع قبلی آقای دری، صادق را نیز با خود همراه می‌برد تکمیل می‌گردد. بعدها که سوژه‌های جنجالی دیگری چون پیروز دوانی با درج مقالات موهوم علیه اسلام و انقلاب در نشریات ضدانقلابی در سطح کشور مطرح شد و عکس العمل‌های احساسی و متعصبانه آقای دری در جلسات رسمی بیش از پیش در اذهان نقش بست، سعید اسلامی با شناخت این فضا پیشنهاد مراجعاتی هدفدار از نوع جلسه ۷۷/۸/۲۲ را به موسوی و صادق داد تا با باقی گذاشتن اثرهای قابل تعقیب از این جلسات، رد ارتباط مخفی وزیر و دستورگیری از نامبرده برای اجرای قتل‌های سیاسی را در اذهان باقی بگذارد.

در جلسه جمعه ۷۷/۸/۲۲ علیرغم فضا سازی توسط صادق و موسوی، هیچ حرفی توسط آقای دری مطرح نشد به طوری که صادق و موسوی با مراجعه به سعید اسلامی جلسه را ناموفق معرفی می‌کنند. لیکن او اعلام می‌دارد مهم برگزاری این جلسه بود بعدها، هرچه بگوئیم پذیرفته خواهد

شد. شما سعی کنید بازهم مراجعاتی به وزیر داشته باشید و سریعتر اقدامات عملیاتی را برای قتل‌ها به اجرا درآورید.

شش روز بعد، اولین قتل انجام می‌گیرد. دکتر مجید شریف به هنگام ورزش صبحگاهی در حوالی منزلش توسط نیروهای عملیاتی به حسب امر صادق روبه رو شده، در خودرویی که او را به آن سوار می‌کنند مورد تزریق آمپول‌های ویژه که باعث افزایش غیرقابل ضربان قلب می‌گردد قرار می‌گیرد و دقایقی بعد جسد او در خیابان رها می‌شود. پزشکی قانونی نیز علت مرگ را سکته قلبی عنوان می‌دارد. این آمپول‌ها قبلاً توسط سعید امامی و با همکاری افرادی چون دکتر مهدوی مسئول بهداری وزارت تهیه شده و در اختیار تیم‌های عملیاتی بوده و نحوه تزریق، محل تزریق و چگونگی رفع آثار تزریق نیز در تن به نیروها آموزش داده شده بود. مجید شریف دوازده روز قبل از فروهرها ۷۷/۸/۲۸ به قتل رسید. هنوز خبر مرگ او اعلام نشده بود. چون حدود یک هفته جسد او در پزشکی قانونی و بدون شناسائی باقی مانده بود که خبر قتل فجیع داریوش فروهر و همسرش پروانه در اول آذرماه به اطلاع همگان رسید.

چگونگی اجرای قتل فروهرها :

تیم‌های عملیاتی پس از شناسائی سوژه و محل اقامت آن‌ها و توجیه محلی در بعد از ظهر مورد نظر در حوالی منزل فروهرها ظاهر می‌شوند و از طریق امکانات ارتباطی (بی‌سیم

و موبایل‌های کاملاً سفید و بدون سابقه) با صادق درارتباط قرار می‌گیرند. صادق که تا نیم ساعت قبل از ورود به منزل فروهرها با حمید سرمدی معاونت وقت امنیت وزارت در جلسه بوده است، با سرعت خودرا به محل می‌رساند و در حالی که نیروها به علت تأخیر احتمال لغو عملیات را می‌دادند با تأکید و هدایت مستقیم وی در مواضع خود فعال می‌شوند. صادق تعدادی از نیروها با پوشش نیروهای انتظامی به درب منزل فروهر مراجعه کرده و علت مراجعه را سرقت اعلام شدن اتومبیل فروهرها و ضرورت بازبینی اوراق مالکیت خودرو مطرح می‌نمایند. با برخورد مثبت طرفینی، شرایط برای ورود صادق و نفر دیگری از عملیات به منزل فراهم می‌شود. درب منزل بازرنگی خاصی و به طور مخفیانه بازگذاشته می‌شود. در طبقه پائین صادق سر بحث در مورد مسائل سیاسی روز را با فروهر باز می‌کند و همسرش پروانه برای آوردن اوراق مالکیت خودرو با طبقه بالا می‌رود. نیروهای عملیاتی که دیگر وارد منزل شده‌اند با اشاره صادق ابتدا به طبقه بالا و سراغ پروانه می‌روند با بیهوش نمودن او با پارچه آغشته به داروی بیهوشی بلافاصله او را آماج حملات وحشیانه کرد قرار می‌دهند و بعد با قرار دادن سگ کوچک فروهرها در حمام، به طبقه پائین وارد می‌شوند و در حالی که صادق و فروهر در حال بحث بودند، به همان روش، ابتدا با بیهوشی و سپس ضربات مستقیم کرد به نقاط حساس بدن فروهر او را به قتل

می‌رسانند. * علت انتخاب چاقو و ضربات متعدد آن بر پیکر مقتولین را بعدها صادق و موسوی آثار مرعوب کننده آن در اذهان عمومی به عنوان یکی از اهداف ترورها عنوان نمودند و موسوی تأکید نمود باتوجه به صحبتی که از فرماندهی سپاه در ضرورت بریدن زبان‌های مخالفین و معاندین در جامعه پخش و توسط نشریات به آن دام زده شده بود، جاداشت ما گردن ر زبان مقتولین را می‌بریدیم تا سناریوی انتساب قتل‌ها به سپاه بهتر در اذهان نقش ببندد. از فردای افشای قتل‌ها پرونده‌ها تلاش‌های آشکار و پنهانی برای دست یافتن ردی از جنایتکاران با تأکید مسئولین کشور آغاز شد. کمیته‌های مختلف در سطوح گوناگون تشکیل شد. علاوه بر تحقیقات در سطح وزارت، پیگیری‌های ریاست جمهوری نیز شکل گرفت. نکته قابل توجه این است که موسوی از عناصر ثابت این جلسات بود.

باوضع انفعالی که آقای دری پیدا کرده بود و اطلاعیه‌ای که با رایزنی و تلاش علی ربیعی (عباد) از طریق شورای عالی امنیت ملی به آقای دری ابلاغ شد، وزیر اطلاعات که در مقابل

* سستی این روایت از همین جا آشکار می‌شود. نوار شنود منزل فروهر گویای این واقعیت است که قتل‌ها بسیار وحشیانه تر و با فریاد و ناسزا و مقاومت صورت گرفته است. دلیل زیادی ضربات کارد بر جسد قربانیان مقاومت آن‌ها و به خصوص درگیرشدن داریوش فروهر با صادق بوده است.

چشمانش دو قتل دیگر صورت گرفت و حتا درد دلش را نیز در وزارت اطلاعات نمی توانست با کسی مطرح کند آن اطلاعیه را که مقدمه برکناری اش بود پذیرفت .

با قتل مختاری و پوینده نیز به همان سهولت قتل‌های قبلی انجام گرفت. صادق عنصر هادی حاضر در صحنه بود و نقش خسرو براتی و سایر نیروهای عملیاتی در ربودن سوژه‌ها و قتل آن‌ها با طناب و انداختن اجساد آن‌ها در نقاط پرت بیابان‌های حومه تهران بود. نکته جالب این است که يك شب قبل از قتل پوینده در جلسه‌ای با معاون امنیت (حمید سرمدی) در اعتراض به بدبینی سرمدی در مطلع معرفی کردن صادق از مسایل پشت پرده با قهر محل کارش را ترك می‌کند و بعد به نیروهای عملیاتی می‌گوید بدین ترتیب با فراغت بال بیشتری می‌تواند به قتل‌ها به پردازد و فردا صبح بلافاصله ترتیب ربایش و قتل پوینده را می‌دهد !

هوشیاری و دقت نظر سرمدی که همه مدیران او در امنیت با آگاهی و برنامه قبلی در قتل‌ها نقش داشته‌اند جای تأمل است !

۱ - موسوی مدیر کل بررسی و قائم مقام او از عناصر اصلی قتل‌های سیاسی .

۲ - صداقت مدیر کل گروه‌های چپ و مسئول مستقیم صادق از مطلعین قتل‌ها .

۳ - صادق جانشین اداره کل چپ و پرسنل محبوب

سرمدی از عناصر اصلی شبکه .

۴ - رسولی مدیر کل پشتیبانی عملیاتی امنیت که وصل نیروهای تحت امر خود به موسوی و صادق را جهت اجرای قتل‌ها به عهده داشته است.

مجیدی مدیر کل گروه‌های راست در امنیت و پسر عمه موسوی که تمامی اطلاعات سوژه‌های تحت مسئولیت خود، منجمله فروهرها را با اطلاع کامل در اختیار شبکه قرار داده است .

۶ - قاسم مرشدی مسئول دفتر سرمدی و از عناصر مرتبط به سعید اسلامی و شبکه .

۷ - اکبر خوشکوشك مشاور عملیاتی سرمدی و از عناصر اصلی جا انداختن سناریوی متهم سازی دری نجف‌آبادی و مطلع قبل از قتل‌ها .

در همان اثنای پیگیری‌ها، سؤال بی‌پاسخی که از حمید سرمدی به عمل آمد این بود که اگر به جای آقای دری فردی از به اصطلاح جبهه دوم خرداد وزیر اطلاعات بود و این قتل‌های سیاسی توسط پرسنل معاونت امنیت صورت می‌گرفت آیا باز هم وزیر برکنار می‌شد و مدیر مستقیم قاتلین (معاونت امنیت) مسئول پیگیری قتل‌ها می‌شد ؟ این سؤال بی‌پاسخ، بعدها که در اردیبهشت ۱۳۷۹ با تلاش مستقیم سرمدی در آزاد سازی ۱۱ تن متهم پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و احیای مجدد سناریوی متهم سازی دری نجف‌آبادی به انحراف جدی

در مسیر پیگیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای منجر شد پاسخ خود را یافت! و کار تا آنجا پیش رفت که پس از بازجویی مجدد آقای دری اورا مجبور به مواجهه با متهمین اصلی پرونده (موسوی و صادق) نمودند تا ثابت کند او دستور قتل‌ها را به آن‌ها نداده است!!

ورود آقای نیازی به پرونده :

با معرفی علی یونسی به عنوان وزیر اطلاعات، کمیته تحقیق ویژه اولیه منحل شد. مسئولیت پیگیری پرونده به عهده ریاست جدید سازمان قضائی نیروهای مسلح گذاشته شد و ایشان نیز همکاران جدیدی را به عنوان بازجو و کارشناس از عناصر با سابقه وزارت اطلاعات پس از انجام تحقیقات لازم در خصوص آن‌ها انتخاب نمودند. در اولین اقدام، نیروهای عملیاتی درگیر مسئله قتل‌ها احضار و با اسامی مستعار از ایشان وثیقه‌ای دریافت و پس از تحقیق کتبی مختصری آزاد شدند تا تنش‌های در بدنه وزارت اطلاعات ایجاد نشود و بازجویی از متهمین اصلی به موازات تحقیقات جانبی ادامه یافت.

روند بازجویی‌ها و تکمیل گزارشات :

با لورفتن سناریوی ساختگی ۷۷/۸/۲۲ علیه آقای دری نجف آبادی و روشن تر شدن رد سعید امامی در امریت قتل‌های سیاسی بازجویی‌ها روند جدی تری یافت. مطالبی که از تخلیه اطلاعاتی سعید امامی به دست آمد، خیلی سریع منجر به

اعترافات تکمیلی و جدیدتری توسط مصطفی کاظمی (موسوی) گردید.

موسوی که با افشای سوابق فساد، نقاب تدین از چهره اش کاملاً کنار رفته بود و روحیه دنیاگرایی، تجمل گرایی آشکار از او این سؤال را در جدول ابهامات معماهای پرونده قتل‌ها در خصوص چرایی و انگیزه او از ورود به این ماجراهای پرمخاطره کاملاً واضح و عریان نموده بود، سعی کرد در مراحل اولیه، سوء استفاده سعید اسلامی از وی در تله‌های جنسی را به عنوان اهرم فشار عنوان نماید. البته این سناریو چه به صورت طرح رابطه شنیع جنسی بین او و سعید و بعدها به صورت رابطه نا مشروع وی با همسر سعید (فهمیه) تا مدتی از ورود به دهلیزهای اصلی و ناشناخته شبکه مخوف جلوگیری کرد. زیرا هم این روابط زشت واقعیت داشت و هم این که اصل ماجرا چیز دیگری بود!

با سر نخهائی که از سعید اسلامی در جنایات هولناکی چون انفجار بمب در حرم امام رضا (ع) در عاشورای ۱۳۷۳ (۳۰ خرداد ماه) به دست آمد و بررسی دقیقی که نسبت به عملیات انجام گرفته توسط باند سعید اسلامی در سال‌های قبل صورت گرفت و طرح سئوالات جدید از موسوی، او را که با تصور عقب افتادن از سعید اسلامی به نگرانی واداشته بود مجبور به بیان نکات مهمتری در شناسائی ابعاد ناشناخته یک شبکه مخوف و پنهان نمود. در همین راستا اطلاعاتی نیز از

خسرو براتی شوهر خواهر صادق که با تاکید او از کشور متواری شده بود تا اسرار صادق افشا نگردد به دست آمد که نشان داد : در خانه امن و موسسات پوششی که صادق در اختیار داشت امکانات گسترده جعل، پشتیبانی و تدارك يك مجموعه مسلح غیررسمی و ناشناخته فراهم است، مهر سربرگ اکثر موسسات و نهادهای دولتی، دستگاه‌های مهرساز، پلاک‌های جعلی خودرو، اسلحه، صدا خفه کن، امکانات گرم و ... انتقال دسته‌ای از این امکانات به آلمان و ایجاد شبکه مخفی همکاران در آن کشور، دپوی انفجاری و اسلحه در بعضی از کشورها، خروج اسناد گروه‌های چپ از مراکز اسناد وزارت و ارسال يك نسخه کامل از آن‌ها به آلمان در خصوص بعضی سوژه‌های ضدانقلاب متواری به آن کشور و باطرح شناسائی و بمب گذاری درکنار دادستانی برلین، افشای پشت پرده کیس فرج سرکوهی که يك سوژه ساختگی برای محکومیت نظام جمهوری اسلامی بود و هم چنین توضیحات کامل درخصوص طرح سرنگونی اتوبوس نویسندگان در مسیر آستارا با چند طرح دیگر در مورد ایجاد تصادف ساختگی یا غرق کردن سوژه‌هایی از این دست، تماماً از بازجوئی‌های خسرو براتی - که هنوز بازگرداندن او از ترکیه در ابهام و موجب بهت است - به دست آمد. این اطلاعات متعاقباً در تسلیم شدن صادق در بازجوئی‌ها و پذیرش واقعیت‌ها موثر افتاد. در خرداد ۱۳۷۸، گزارش اجمالی در خصوص محورهای ذیل از

کیس تهیه و به سلسله مراتب ارائه شد :

- ۱ - ارتباط سعید اسلامی و نزدیکان او با اسرائیل .
- ۲ - کشف ارتباط سرشبکه مستقر در آلمان با نام مستعار آرش با اسرائیل .
- ۳ - هدایت شدن کیس میکونوس از قبل توسط سعید و مرتبطين او برای تهیه سناریوی محکومیت نظام در سطح جهان .
- ۴ - برپائی تجمعات، سمینارها و راهنمایی بر علیه ج.ا.ا. توسط شبکه مستقر در آلمان که از آن جمله سمینار ۵۰ سال ترور مذهبی در ایران و گرامیداشت کسروی را می توان نام برد .
- ۵ - لورفتن نيات واقعی سعید و باند تبهکار او در اجرای قتل‌های سیاسی و منتسب کردن آن‌ها به وزیر اطلاعات و مسئولین کشور يك فتنه ملی و بین المللی و به چالش کشاندن مسئولین نظام .
- ۶ - کشف اسامی سوژه‌های آتی شبکه ترور که از جریانات لائیک ملی و جریانات سیاسی خودی و شخصیت‌های شاخص حزبی و جناحی تشکیل شده بود و اجرای آن قتل‌ها تحققاً به بدبینی و خصومت طولانی و بروز تشنجات عدیده منجر می شد .*

* ر.ک سند پیوست در فصل «قصه يك سند»

۷ - اطلاعات بیوگرافیک از متهمین دستگیر شده و افشای ماهیت ضددینی، ضد انقلابی آن‌ها .

متعاقب انعکاس این گزارش و پس از خودکشی سعید امامی، جلسه سران در تاریخ ۷۸/۴/۱ به دستور مقام رهبری در حضور ایشان تشکیل و کار شناسان پرونده برای ادای توضیحات به جلسه فراخوانده شدند. این جلسه که حدود سه ساعت ادامه داشت با سخنان مقام معظم رهبری در ابتدا آغاز و در آن به سئوالات و ابهامات سران محترم قوا پاسخ داده شد. مطالب مهم قابل توجهی توسط مقام معظم رهبری به شرح ذیل بیان گردید :

مضامین فرمایشات :

« آقایان سران قوا که امشب شمارا دعوت کرده‌ام به خاطر بحث و مسئله مهمی است که دیروز به آقای خاتمی گفتم و خواستم ایشان جلسه بگذارند و شمارا دعوت کنند. امروز نگران شدم شاید دیر شود و لذا گفتم شما امشب این جا تشریف بیاورید و به گزارش دوستان گوش کنید و هرچه سؤال دارید طرح کنید تا مسئله روشن شود. این آقایان به تنهایی نمی‌توانند این بار سنگین را حمل کنند همه باید کمک کنند. مانند مسافری که در انتهای اتوبوس نشسته و خواب است نباشد، چون این جاده خطرناک راننده باید با مهارت پیچ های خطرناک یا سنگ‌های بزرگ را رد کند و بر اثر حرکت‌های راننده یک بار از خواب بیدار نشوید و اعتراض

کنید. بیائید کنار راننده بنشینید و در جریان باشید تا انشاءالله به سلامت از این پیچ‌ها رد شویم.»

پس از فرمایشات ایشان، به سئوالات مسئولین محترم پاسخ داده شد و توضیحاتی در مورد شبکه‌ی مرتبطین باند سعید اسلامی در داخل و خارج که امکان بحران‌سازی برای کشور را دارند ارائه شد. تقریباً همه آقایان نسبت به اهمیت کیس که به مراتب از قضیه قتل‌ها مهم‌تر است، اذعان داشتند و در پاسخ پیشنهاد جناب آقای خاتمی که برای قتل‌ها دادگاه تشکیل دهید و به بقیه کیس جداگانه رسیدگی کنید، اعلام نمودند امکان جداسازی فتنه قتل‌ها از اصل کیس فراهم نیست و برای پیگیری بهتر و مخفیانه پرونده باید همه به خصوص وزارت اطلاعات کمک لازم را بنمایند. وزیر اطلاعات (یونسی عنوان کرد که من نمی‌توانم بر وزارت اطلاعات مدیریت کنم و پرونده کار مرا مشکل کرده است، مقام معظم رهبری بلافاصله فرمودند من این حرف را اصلاً قبول ندارم برعکس به بهانه همین پرونده شما می‌توانید اصلاح لازم را در وزارت اطلاعات به عمل آورید و سپس ادامه دادند: «در این جریان قبای دزد لای در گیر کرده و دارد جنجال می‌کند تا فرار کند شما باید هنرمندانه نگذارید فرار کند. شما باید بذرهائی را که این‌ها در مراکز مختلف پاشیده‌اند شناسائی کنید و مرتبطین آن‌ها را کشف کنید.

چه شما بتوانید این پرونده را به نتیجه برسانید و چه

نتوانید در محکمه دل من حکم صادر شده است !
 در مورد مرگ سعید اسلامی هم يك احتمال را هر چند
 ضعیف باشد می‌دهم و آن این که شاید به او گفته باشند به
 بهانه‌ای مثل خودکشی سعی کن تو را به بیمارستان بیاورند تا
 تو را به نحوی نجات دهیم و بعد در بیمارستان اورا کشته
 باشند. به هر حال روی این احتمال کار کنید.»

فرمایشات آقا برای کارشناسان پرونده شاید آن چنان
 که بعدها واضح و روشن در آن شب معنای خود را هویدا
 نمی‌کرد اما گرمی بخش دل آن‌ها بود تا علیرغم تعداد کم و
 کمبودهای بسیار به رضایت ایشان از جدیت در پیگیری امور
 امیدوار باشند و زوایای پنهان و مرموز پشت پرونده با بیانات
 ایشان بیش از پیش قابل لمس گردید .

نکاتی در رابطه با خودکشی سعید

از حدود نیمه خرداد به بعد، سعید که در مقابل سئوالات
 مهمی چون سفر قبل از انقلاب خود و پدرش به اسرائیل،
 انفجار بمب در حرم امام رضا (ع) و مرتب‌ترین ناشناخته خود
 دچار مشکل شده بود سعی می‌کرد از فرصت‌های پدید آمده
 برای خودکشی و یا حداقل اعلام آن اقدام کند. يك بار با لمس
 سیم لامپ برق - که با قطع فیوز از ادامه جریان برق جلوگیری
 شد - قصد خودکشی داشت و يك بار هم با محور کردن تنگ
 آب و استفاده از ریسمانی که از بریدن حاشیه پیراهن خود

تهیه کرده بود سعی داشته به سبک يك جاسوس مشهور صهیونیستی به نام گرجی لاری پور که در ابتدای انقلاب پس از دستگیری خود را کشته بود، مبادرت به خودکشی نماید که به موقع جلوگیری شد. نکته قابل توجه این بود که پس از این اقدام، هرچه از او خواسته شد بگوید نام کسی که این روش خودکشی را از او فرا گرفته چیست؟ علیرغم این که بازجوها مطمئن بودند نام گرجی لاری پور را حداقل ده ها بار طی سالیان قبل به زبان آورده است حتا حاضر نبود این اسم را هم بگوید تا خود را خیلی مطلع جلوه ندهد فقط به این بسنده می کرد که يك یهودی بود نامش یادم نیست.

ناشیگری او در پاسخ سنوالات و زیاده گوئی های او که به عادت غیرقابل ترك تبدیل شده بود باعث مطرح شدن اسامی و موضوعات مهم جدیدتری شد که خود به خود بر نگرانی های او افزود. بهانه ترس از تاریکی و تنهائی را آنقدر تکرار کرد تا تصمیم گرفته شد خسرویراتی متهم عملیاتی کیس که از نظر اطلاعات و رده با او قابل مقایسه نبود و خطر تبانی در صحبت هایشان نمی رفت با سعید در يك سلول قرار داده شوند.

هنوز يك روز از همنشینی نگذشته بود که خسرو براتی معترضانه و با التماس خواست تعویض سلول و بازگرداندن خود به انفرادی را مطرح کرد. ابتدا حاضر نبود دلایل این درخواست را بیان کند اما به مرور اصل قضیه را که تمناهای

پست حیوانی سعید را مبنی بر درخواست همجنس بازی بود را بیان نمود. از اظهارات خسرو مشخص شد که شایعات قبلی مبنی بر بیماری جنسی سعید (مفعول بودن) بی‌پیرایه نیست. با نصب دوربین مخفی و استفاده از مونی‌تورینگ سلول‌ها برای اطلاع دائم از وضعیت متهمین و جلوگیری از احتمال هرگونه خودکشی این ادعا قوت بیشتری یافت. البته وضعیت غیرقابل تحمل سعید برای خسرو منجر به تغییر محل نگهداری آن‌ها و بازگرداندن هر یک به انفرادی شد. با توجه به بهانه‌ای که سعید معمولاً در بازجویی‌ها برای پیدا کردن فرصت بیشتر در پاسخ‌های خود در خصوص ابتلاء به بیماری پروستات و ضرورت استفاده از دستشویی مطرح می‌نمود بر آن شدیم که توسط پزشک بازداشتگاه ادعای او تحقیق شود. پزشک پس از معاینه بیماری وی وجود پروستات را منتفی دانست لیکن با توجه به روش خاص معاینه جهت تشخیص این بیماری، متوجه غیر طبیعی بودن وضعیت مقعد او شد و دیگر هیچ ابهامی در خصوص ابتلای سعید به این عادت زشت و قبیح باقی نماند. لازم به توضیح است که پس از خودکشی وی، پزشک قانونی نیز که به کالبدشکافی کامل او پرداخت، صریحاً به این مطلب در گزارش خود اشاره نمود. دیگر اعترافات زشت موسوی در مورد گرفتاری‌های اخلاقی و جنسی خود با سعید و با دیگر مرتب‌ترین محفل مخفی شکی بر وجود روابط زشت اخلاقی در بین آن‌ها باقی نگذاشت. موضوعی که بازجویان تلاش داشتند

به هیچ وجه به آن وارد نشوند، دیگر به عنوان کالبدشکافی و روابط محفلی که در آن مقطع با نمونه‌های متداول، فراماسونری شباهت داشت تأملی را ایجاد نمود. دیگر ورود به این سئوالات در حیطه مسائل خصوصی تلقی نمی‌شد زیرا تمامی روابط مخفی اعضای محفل و به خصوص افراد دستگیرشده و سایر افراد شناخته شده محفل این نوع روابط، چون امری موکد و ضروری محرز شده بود.

با ادامه اعترافات متهمین مشخص شد محافل مردانه و حتا خانوادگی به دستور سعید با ایجاد و طی ۱۲ سال گذشته در نهایت پنهانکاری توسعه یافته‌اند. پس از بازگشت سعید و همسرش فهیمه دری نوگورانی در سال ۱۳۶۴ به کشور، اولین تلاش‌ها برای ایجاد این نوع محافل شکل گرفته و دو سال بعد (۱۳۶۶)، اولین محفل به صورت تجمع خانوادگی در باغ خصوصی فردی به نام حسین خدابخشی با نام مستعار علی بهشتی در حوالی کرج شکل می‌گیرد. حسین خدا بخش از پرسنل ضدجاسوسی وزارت اطلاعات بود که بعدها به دلیل مشکلات اخلاقی از وزارت طرد گردید. این تجمع به مرور توسعه یافت و بعد تبدیل به محفل ثابت با حضور افراد زیرگردید:

سعید اسلامی - موسوی - صالح - صمیمی - قاسم
 مرشدی - اکبر خوشکوشک - شهشهانی و مجیدی .
 محل تجمع خانوادگی این افراد در باغ حسین خدابخشی،

باغ اقوام خوشکوشك در فرح زاد تهران و در منازل مسکونی ایشان انتخاب می‌شد. البته به دلایل مختلف میهمانی نیز بعضاً به این جمع می‌پیوستند. مرتضی اصفهانی و بعضی نیز مانند خوشکوشك، پس از مدتی به دلیل غیرقابل تحمل بودن وی برای سایرین جدا شدند.

در سال‌های بعد محافل خانوادگی دیگری به مسئولیت موسوی با دعوت افراد چون حسین زاده و رضا اصفهانی (قبه)، مجیدی، امین (کریم اسدزاده)، که عمدتاً شیرازی بودند و محفلی به مسئولیت قاسم مرشدی، (قاسمعلی نصیری پور) از بین اقوام وی شامل برادران و عموزادگان و ... نیز تشکیل گردید. در ضمن محافل مردانه‌ای نیز ایجاد شد که یکی از محافل مردانه از اعضای زیر و از عناصر اصلی اداره کل چپ تشکیل شد:

اسلامی - صداقت (محمدشیرازی) - آموزگار و صادق (مهرداد عالیخانی).

نکته قابل توجه این است که سعید تا شکل‌گیری و قوام محافل به عنوان محور اصلی هموار آن‌ها را مدیریت می‌کرده است. اعترافات دستگیرشدگان در خصوص انجام فجیع‌ترین و شنیع‌ترین رفتار حیوانی در این محافل که باتاکید و دستور مستقیم سعید و همسرش انجام می‌گرفت، به قدری زشت است که قلم تاب بیان آن را ندارد. روابط مرد با زن، تغییر زن‌ها، مقاربت با سگ توسط زن‌ها و ... به منظور مسخ هویت

انسانی افراد محفل و تبدیل آن‌ها به جانوران قسی القلبی که هر جنایتی را مرتکب شوند، صورت می‌گرفت .
 اعترافات اولیه متهمین سری اول آن قدر ناپاورانه به نظر می‌رسید که تا مدت‌ها مکتوبات آن‌ها معدوم می‌شد و حتا سلسله مراتب گزارش نمی‌شد. اما بعدها با رفتار شناسی محفل این موارد به باورهای غیرقابل انکاری تبدیل شد که مدت‌ها ذهن کارشناسان پرونده را با مشکلات بسیار زیادی مواجه کرده بود. این فجایع نه در يك کشور بی‌دین، بلکه در جمهوری اسلامی، آن هم در مطمئن‌ترین نهاد امنیتی کشور، آن هم توسط افرادی به ظاهر متدین‌ترین افراد خود را نشان می‌دادند !!

گاهی باخود می‌گویم اگر این قتل‌ها صورت نمی‌گرفت و نقاب از چهره پلیدترین عناصر نفوذی و ضد بشری کنار نمی‌رفت تا کجا این تبهکاری‌ها ادامه می‌یافت و مردم مومن کشور تا کی باید تاوان بی‌توجهی مسئولین به حضور چنین عناصر پلید و نفوذی را تحمل می‌کردند !؟

با کشف ماهیت محفل به عنوان کانون تجمع عناصر ضد دین و دشمن با تمامی ارزش‌های انسانی عوامل مهمی چون انگیزه ایجاد شکل‌گیری، ماهیت مرتبط و فعالیت‌های مخفی آن‌ها در دستور کار تفحص و تحقیق قرار گرفت ... با تأکید مقام معظم رهبری بر مسئولیت‌پذیری ریاست محترم جمهوری در تشکیل کمیته‌های تبلیغاتی و بررسی و حمایت کامل

مجریان پرونده، افرادی توسط ایشان به جلسات سیاست‌گزاری دعوت شدند. مانند یونسی وزیر اطلاعات، علی ربیعی (عباد) از شورای امنیت ملی، علی منفرد و خسرو تهرانی مشاورین ریاست جمهوری و آقای نیازی و یکی از کارشناسان پرونده که مقام معظم رهبری تأکید بر حضور آن‌ها در جلسات داشتند، دعوتی به عمل نیامد و تا آخرین روز حتی یک بار آقای خاتمی با آن‌ها ملاقات نکرد.

به مرور با توجه به صحت اعترافات اولیه موسوی، مواردی که وی در خصوص عملیات مخفی محفل بیان نموده بود و در مراحل اولیه کاملاً ناباورانه و غیرواقعی تلقی می‌شد، به موضوعاتی قابل بررسی تبدیل شد. وی در اردیبهشت ۷۸ در آخرین ملاقاتی که با خانواده خود شامل همسر و فرزندان و پسرعمه‌اش مجیدی (مهدی پرورده) که در ضمن برادر زن و شوهر خواهرش نیز بود، داشت، ساعاتی پس از ملاقات با حالتی خائف و غیرمتعادل درخواست ملاقات با بازجوی خود را نموده و اعتراف کرد که مجیدی به هنگام خداحافظی مخفیانه به موسوی گفته است که کار صیاد را تمام کردیم. و موسوی ادعا می‌کرد که مجیدی این مطلب را ظاهراً برای قوت قلب موسوی که محفل فعال است و به کارهایش ادامه می‌دهد بیان کرده است.

البته بعدها موسوی اعتراف کرد که بهانه‌ای بیش نبود و چون از قبل از دستگیری اعضای محفل، ترور شخصیت‌هایی

چون صیاد شیرازی در دستور کار بوده و وی حتا با مجری این عملیات (مهدی ریاحی) نیز مقدماتی را مطرح کرده بود، با شنیدن خبر شهادت وی در ۷۸/۱/۲۱ دنبال بهانه‌ای بود که ضمن بی اطلاع معرفی کردن خود از قضیه، به نوعی، اصل مطلب را نیز به عنوان حسن نیت خود در بازجویی‌ها جا بیاندازد. پس از دستگیری مجیدی در مهرماه ۱۳۷۸ وقتی وی به ترور شهید صیاد توسط مرتبطين محفل اعتراف می‌کرد، ادعای موسوی در ملاقات فوق‌الذکر را تکذیب کرد و معلوم شد اعتراف تکمیلی موسوی صحیح بوده است و اواز قبل در جریان ترور بوده است. با توجه به این که منافقین ترور سردار سلحشور ارتش اسلام شهید صیاد شیرازی را به عهده گرفته بودند، اعتراف موسوی در اردیبهشت ۷۸ مطلبی قابل استناد و ارائه نبود. وی در معرفی چهره واقعی مهدی ریاحی که نام اصلی او محمدرضا ابوالقاسمی است مطالب دیگری نیز به شرح زیر گفته است :

وی عضویکی از محافل مردانه است و از عناصر قدیمی عملیاتی است و کارهای مهم را معمولاً او به عهده می‌گیرد. وی جاسازی‌هایی در منزل مسکونی خود در خیابان طالقانی دارد و موشک‌هایی ضد زره و خرج گرد آمریکائی برای حمله به خودروی ریاست جمهوری و ترور ایشان و حتا بررسی چگونگی ترور مقام معظم رهبری را در دستور کار دارد. این اعترافات حتا در ذهن کارشناسان پرونده نیز در آن مقطع

غیرقابل باور ارزیابی می‌شد و صرفاً در پرونده اعترافات موسوی نگهداری شد. اطلاعات بسیار مهمی که صادق (مهرداد عالیخانی) در تکمیل اعترافات موسوی بیان کرد به مرور پرده از زوایای مخفی پرونده در ارتباط عناصر مهم در داخل کشور و وسعت توانمندی‌های عملیاتی و اطلاعاتی شبکه در داخل و خارج از کشور کنار زد. این اطلاعات با توجه به اعترافات اکبر خوشکوشک که در ۷۸/۴/۲۳ در رابطه با انفجار بمب در حرم امام رضا (ع) در سال ۱۳۷۳ دستگیر شده بود، از قوام و اعتبار بیشتری برخوردار شد و خوشکوشک از علی فلاحیان و تعدادی از معاونین او به عنوان عناصر مرتبط با محفل با صراحت و دقت بیشتری نام برد. ویژگی‌های شخصی خوشکوشک که از او عنصری فضول با صراحت و مکار ساخته باعث افشای بسیاری از نکات مخفی و خصوصی محافل مختلف و عملیات پنهان آن‌ها را بر علیه نظام مقدس اسلامی گردید. اکبر خوشکوشک در ابتدا برای انحراف ذهن بازجویان خود را عامل نصب بمب در حرم امام رضا (ع) معرفی کرد، اما اعترافات سایر متهمین حکایت از این داشت که اکبر پس از انتقال بمب به مشهد به همراه دو نفر دیگر از اعضای محفل و تعیین مسیر ورود بمب به داخل حرم در روز عاشورا (مطابق با ۲۰ خرداد ۷۳) برای این که بعدها شهادتی بر حضور خود در آن روز (عاشورا) همراه داشته باشد، روز تاسوعا سریعاً به سمت تهران حرکت کرده

و با تدارکی که از قبل دیده بود، غذای نذری در نازی آباد پخش می‌نماید و حتا به یکی دو محفل دیگر نیز برای نشان دادن خودمراجعه می‌نماید : با لو رفتن شیوه‌های ضدبازجویی، نامبرده به مسایل بسیار مهمتری به مرور اعتراف کرد که در جای خود به آن‌ها اشاره خواهد شد .

در ادامه بازجویی‌ها مشخص شد اکبر خوشکوشک از اجرای قتل‌های زنجیره‌ای مطلع بوده و چند روز قبل از قتل فروهرها در يك سفر علنی به کویت و بازگشت، پس از اجرای پروژه قتل فروهرها از همان شیوه لو رفته خود که به هنگام عملیات مهم باید در محلی دیگر خودرا نشان بدهد استفاده کرده است . نکته قابل توجه این است که وی در آن ایام مشاور عملیاتی حمید سرمدی معاون وقت امنیت وزارت اطلاعات و از عناصر اصلی پخش و دامن زدن به شایعه صدور دستور قتل‌ها توسط دری نجف آبادی بود و حتا به بهم زدن جلسه سخنرانی وزیر و تنی چند از مسئولین وزارت اطلاعات در رمضان سال ۱۳۷۷ دقیقاً در همان ساعاتی که آقای حسینیان مشغول اجرای نمایش چراغ در تلویزیون بود . او نیز در داخل وزارت به کمک مجیدی معرکه ای تماشائی و به اصطلاح افشاگرانه در متهم کردن وزیر اطلاعات به اجرا در آردند . در آن جلسه جنجالی مجیدی خیلی ناشیانه برای محکوم کردن دری نجف آبادی اعلام کرد به من هم چنین پیشنهاداتی داده بودند که حاضر به انجام نشدم و موسوی هم ازسوز و غیرت دینی این دستور

را اجرا کرده است !

از همان ساعات این سنوال در اذهان متبادر شد که اگر به او پیشنهاد اجرای قتل‌ها را داده بودند چرا اقدام به افشاگری نکرده است. حداقل پس از دو قتل اول قاطعیت مواضع مسئولین کشور را در محکومیت آن‌ها دید چرا در قبال اجرای بقیه قتل‌ها سکوت کرد ؟!

در ادامه بازجوئی‌های اکبر خوشکوشک، اطلاعات بیشتری از بعضی عملیات مخفی محفل، من جمله بمب گذاری در داستانی انقلاب در ۱۲ خرداد ۱۳۷۷ و حمله خمپاره‌ی در همان روز به صنایع نظامی و سپاه در تهران به دست آمد. دیگر امکان بی توجهی به اعترافات قبلی سایر متهمین به خصوص موسوی نبود، با تکمیل تحقیقات و اقرار متهمان رد پای علی فلاحیان بسیار قوی تر از قبل در پرونده مطرح شد. در بررسی سوابق اکبر خوشکوشک فساد گسترده وی و همچنین دوفقره شکایت رسمی از وی در خصوص لواط به عنف با دو نوجوان، خیانت در بیت المال و سوء استفاده از معاملات غیر رسمی موبایل و تبدیل شدن به یک ثروتمند و متمول محرز گردید. برج مسکونی او در شمال خیابان پاسداران در حوالی وزارت اطلاعات چون سنوال بزرگی در ذهن ناظرین بی طرف که از او با چهار کلاس سواد ابتدائی جز فرزند یک چراغ ساز فقیر با نام حسن گارداش چنین رشدی را توقع نداشتند، شکل گرفته بود. اما هیچ مرجعی جرأت برخورد با این شعبان بی مخ جدید را نداشت.

دستگیری‌های مرحله دوم :

با شناسائی اعضای اصلی محفل سعید اسلامی و اطلاعاتی که در خصوص فعالیت‌های مخرب آنها به دست آمد و همچنین اعتراف اکبر خوشکوشک و مصطفی کاظمی (موسوی) در خصوص طرح قبلی محفل برای ایجاد انفجار دیگری در شهر مشهد و وقوع این حادثه در اواخر شهریور ۷۸، انگیزه بیشتری برای دستگیری سریع مرتبطين سعید اسلامی ایجاد شد. با توجه به دستور ریاست محترم جمهوری به وزیر اطلاعات در خصوص همکاری با مسئولین پرونده لیستی شامل نیازمندی‌های تدارکاتی و نیروی انسانی به وزارت اطلاعات ارائه شد که وزیر اطلاعات با کارشکنی از انجام این مهم خودداری کرد. وی در جلسه‌ای که با یکی از کارشناسان پرونده* که معاون سابق وزارت اطلاعات نیز بود سعی کرد با انواع روش‌های تطمیع کننده و بعد تهدیدات دیگری نوشته‌ای از او در خصوص غیر مرتبط بودن کیس با خارج و تعریف قاتلین در حد عناصری خودش و بدون ارتباط با کانون‌های توطئه دریافت نماید تا با انعکاس به مسئولین به عنوان نظر کارشناسی پرونده را مختومه نماید و به یک دادگاه

* جواد آزاده نویسنده شبنامه و سربازجوی متهمان در مرحله دوم بازجویی‌ها.

نمایشی برای بستن پرونده قتل‌ها در راستای پیشنهادات قبلی خود در زمان تصدی مسئولیت سازمان قضائی نیروهای مسلح بسنده نماید. مخالفت صریح با یونسی درخصوص پیشنهادات فوق و عدم همکاری وی با سازمان قضائی نیروهای مسلح در دستگیری اعضای محفل، شرایطی را ایجاد کرد که دستگیرها ناقص انجام گیرد و فقط افراد زیر در این مرحله درهفتم مهر ماه ۱۳۷۸ دستگیر شوند. این افراد عبارت بودند از:

- ۱ - فهیمه دری نوگورانی همسر سعید امامی.
 - ۲ - محمد شیرازی با نام مستعار صداقت مدیر گروه‌های چپ در معاونت امنیت.
 - ۳ - مهدی پرورده با نام مستعار مجیدی مدیر کل گروه‌های راست در معاونت امنیت.
 - ۴ - محمدرضا سلیمی با نام مستعار صمیمی مدیر کل سابق طرح و برنامه معاونت امنیت و مدیر کل جدید در معاونت حفاظت.
 - ۵ کریم اسدزاده با نام مستعار امین مسئول شبکه امنیت در ایستگاه پاریس.
 - ۶ - قاسمعلی نصیری پور با نام مستعار قاسم مرشدی مسئول دفتر معاونت امنیت.
 - ۷ - مرتضی قبه با نام مستعار رضا اصفهانی مسئول شبکه امنیت در مجارستان.
- دو نفر دیگر از متهمین با نام‌های مستعار صالح، مدیر کل

اطلاع رسانی وزارت و دیگری شهشهانی مدیرکل ضدجاسوسی عراق بودند. در فضای عدم تفاهم با آقای یونسی ازلیست دستگیریها درخارج، مورد تحقیق و بازجوئی قرار نگرفتند. البته در بازرسی از منزل شهشهانی که چند هفته بعد انجام شد، عکسهای مستهجنی کشف شد که هیچ کس توضیحی از دلایل اختفای آنها در منزل یک مدیر به اصطلاح متدین و انقلابی وزارت اطلاعات به دست نیاورد! بلافاصله پس از دستگیری متهمین سری دوم بازجوئی و تحقیقات از آنها به عمل آمد کاری که با توجه به فرصت ۹ ماهه‌ای که اینها از اولین دستگیریها تا روز دستگیری خود داشتند بسیار مشکل به نظر می‌آمد و هماهنگی بین آنها در نحوه پاسخ دهی به مسائل محرز بود.

با توجه به حفاظت دقیقی که در خصوص عدم انعکاس اقراریر متهمین قبلی به عمل آمده بود، این عده از عمق اطلاعات به دست آمده در خصوص محفل و جنایات آنها بی اطلاع بوده و تقریباً اکثر آنها درکمال ناپاوری در روزهای اول به تناقض گویی دچار شدند که دیری نپائید به تسلیم اطلاعاتی در افتادند. البته تعدادی نیز با تکذیب همه مسائل خود را از عناصری معصوم و مومن معرفی کردند که تقریباً پس از مدتی وقت اندکی مصروف بازجوئی آنها شد و کارشناسان پرونده تمام وقت خود را صرف سایر متهمین و تحقیق در خصوص اطلاعات جدید به دست آمده نمودند. چون از لحاظ اطلاعاتی

نیازی به اقرار از آن‌ها نبود .

دستاوردهای اطلاعاتی دستگیری‌های جدید :

با توجه به وجود اطلاعات قبلی از مسائل محفل و تخلفات آن‌ها و نوع برخوردی که با متهمین جدید صورت گرفت، در همان روزاول، صمیمی به اختفای ۲۷۰ هزار دلار و ۲ میلیارد ریال در دخمه‌ای در خیابان نظام آباد اعتراف و اعلام داشت پول‌ها را به دستور اسلامی در بیرون از وزارت مخفی نموده است. متعاقباً املاک و مستغلاتی نیز که به نام اشخاص خریداری شده بود شناسائی شد که ارزشی بالغ بر صدها میلیون تومان داشت .

صمیمی در روزهای بعد دین خود را بهایی معرفی نمود که با ظاهرسازی ابتدا در انجمن حجتیه و سپس با پیروزی انقلاب اسلامی خود را به نهادهای انقلابی و سپس سپاه نزدیک کرده است. همسر اسلامی وجهه کاملاً متدین و انقلابی به خود گرفته بود. در مراحل بازجویی، در پاسخ بعضی سئوالات ساده شرعی آن چنان منفعل شد که بی اطلاعی خود را نتوانست توجیه نماید و حتا در بیان اصول دین و ارکان نماز و سئوالاتی از این دست خیلی زود ادعای تدین خود را کنار گذاشت. نکته قابل توجه بی اطلاعی اکثر آن‌ها در خصوص مسائل دینی و اسامی مبارک ائمه اطهار علیهم السلام بود که حتا کارشناسان در مراحل اولیه ناباوری با قضیه برخورد می‌کردند. یکی سوره یاسین قرآن کریم را سوره یس YES

می‌نامید و دیگری نام مبارك امام نهم را به جای نام مبارك امام هفتم یاد می‌کرد. یکی غسل را نمی‌دانست و دیگری فروع دین را امامت و نماز عنوان می‌کرد.

با افشای بی‌اطلاعی آن‌ها از احکام دینی، سئوالی که به ذهن متبادر شد در مورد واقعیت‌های اعتقادی و دینی آن‌ها بود که با توجه به اعتراف قبلی موسوی و صراحت صمیمی در پذیرش عضویت در جامعه بهائیت خود، فضائی سنگین و غیرقابل باور حداقل در روزهای اول بین کارشناسان حکم فرما بود، به طوری که حتامسایل جدید را از ریاست سازمان قضائی نیروهای مسلح نیز مخفی می‌کردند. اعترافات زنجیره‌ای و تکمیل‌کننده متهمین در معرفی مسایل داخلی محفل و دلایل بی‌سابقه تشکیل آن، مرتبطین مخفی محافل، تنوع محافل و اقدامات عملیاتی اعضای محفل به خصوص پس از دستگیری موسوی، صادق و سعید قلمروی جدیدی را در مقابل کارشناسان پرونده آشکار نمود. تقاطع اخبار و اطلاعات و استفاده از بعضی اطلاعات حزبی در مورد دستگیرشدگان جدید با پرهیز کامل از بیان موارد قبلی به متهمین جدید و استفاده از امکان تصویربرداری مخفی از تمامی مراحل بازجوئی‌ها و بررسی دقیق همه آن‌ها در انتهای هرروزه چرخه اطلاعاتی قابل دفاع و مستحکمی را در مدیریت این پرونده ایجاد نمود. به نحوی که نتایج بازجوئی‌ها پس از ارزیابی عملیاتی و اطلاعاتی به عنوان قوی‌ترین مستندات کشف شده از يك جریان مخوف نفوذی و دراز مدت قابل دفاع بوده

و خواهد بود .

از مهمترین اقدامات تبلیغی و عملیاتی که طی ماه‌های پس از دستگیری متهمین اولیه مرتبطين محفلی به دست آمد :

۱ - ترور شهید صیاد شیرازی در ۷۸/۱/۲۱

۲ - انفجار بمب در فلکه بیت المقدس مشهد در ۷۸/۶/۲۵

۳ - اقدامات تبلیغی گسترده منفی علیه ادامه کار پرونده قتل‌های زنجیره‌ای را می‌توان نام برد که در جای خود به شرح هریک پرداخته خواهد شد .

بازجویی گروه نوم دستگیر شده به دلیل اطلاع تمامی آن‌ها از دستگیری خود توسط یونسی وزیر اطلاعات و فرصت قابل توجهی (۹ ماه) که از زمان دستگیری گروه اول داشتند سخت مشکل می‌نمود. تاکتیک‌های موثری که در منفع‌ل نمودن آن‌ها، به کمک خداوند متعال، موثر افتاد عبارت بودند از :

۱ - اشراف دقیق اطلاعاتی به ماهیت و عملکرد محفل و

اعضاء .

۲ - کنار رفتن نقاب تدین و انقلابیگری از چهره آن‌ها

با طرح مسایل بسیار ساده مذهبی .

۳ - مواجهه بعضی متهمین با یکدیگر .

از تقاطع اطلاعات متهمین جدید، مسائل قابل توجهی

کشف و به مستندسازی جزائم و جنایات صورت گرفته توسط

اعضاء و مرتبطين محفل منجر شد. نکات برجسته و شاخص

هریک عبارتند از :

الف - ترور سردار سرفراز ارتش اسلام شهید بزرگوار
صیاد شیرازی :

با توجه به مستندات قابل توجهی که از روند بازجویی‌های دستگیرشدگان اولیه به دست آمده بود و یونسی به منظور اطلاع از آن‌ها به بهانه‌های مختلف سعی می‌کرد کارشناسان پرونده را تخلیه اطلاعاتی نماید و در سه نشست با آن‌ها از قسمت‌هایی از مسائل اطلاع پیدا کرد و انتقال این موارد به فلاحیان باعث نگرانی او شد. از سوئی دیگر پورمحمدی و فلاحیان نیز با برقراری جلسه بایکی از کارشناسان سعی داشتند از عمق دستاوردهای اطلاعاتی اطلاع یابند که تلاش آن‌ها نتیجه مهمی در بر نداشت. نگرانی‌های فلاحیان باعث برخورد تند با رابطین محفل، یعنی صمیمی و فهیمه شد و از طریق آن‌ها محفل را تحریک به فعالیت‌های عملیاتی و تبلیغاتی نمود. هدف آن‌ها از چنین اقداماتی حسب اعترافات به شرح ذیل بوده است :

- ۱ - نا امن قلمداد کردن جامعه و کشور .
- ۲ - پائین آمدن روحیه کاری در بین پرسنل اطلاعات .
- ۳ - فشار به مسئولین جهت جلوگیری از ادامه کار پرونده .

برای تحقق اهداف فوق خط مش‌های اجرایی به صورت سخنرانی، نامه پراکنی به مسئولین و شانتاژها بروز نمود. یونسی حتا این تحلیل‌ها را چندبار با مقام معظم رهبری و

ریاست جمهوری طرح نمود و هر بار نیز پاسخ تنندی دریافت کرد. اما به تلاش خود ادامه داد و در هر سخنرانی ادامه کار این پرونده را باعث تضعیف روحیه پرسنل اطلاعات و کاهش کارایی آن‌ها قلمداد کرد. حتا در ضیافت افطار وزارت اطلاعات که مقام معظم رهبری زینت بخش آن بودند نیز همین مسائل را تکرار کرد که مقام معظم رهبری کندن دندان چرکین این باند نفوذی در وزارت را به پرسنل تبریک و اعلام کردند بی هیچ بهانه ای باید به فعالیت های خود ادامه دهند .

اعضای محفل به خصوص زنان با نامه پراکنی به مسئولین کشور و مظلوم نمائی ادامه این خط را تعقیب کردند و تحقیقاً هیچ مسئولی از این مراجعات و جوسازی های هدفدار در امان نماند .

خط دیگری که به محفل و مرتبطين ابلاغ شده بود، انجام چند عملیات مهم در کشور و ناتوان نشان دادن سیستم امنیتی کشور بود . با ابلاغ این دستور عناصر موذی و خبیث محفل که دستگیری سعید اسلامی را خطر بزرگی برای خود قلمداد می کردند روی طرح ترورشهید صیاد فعال شدند . انتخاب سوژه مناسب توسط محفل بعدها توسط گروه به شرح ذیل در اعترافات مطرح شد :

بایستی سوژه های مناسب انتخاب می شد که همه را بسوزاند ! بنابراین از سوژه های جناحی که فقط ترور آن‌ها باعث ناراحتی جریان خاصی می شد اجتناب و از بین کسانی

که قرابت و وفاداری آن‌ها به رهبری بیش از دیگران بود چند امیر و فرمانده نظامی خوش سابقه انتخاب شدند با بررسی‌های اولیه مشخص شد تنها فردی که در محیط‌های نظامی اسکان ندارد و تیم محافظ نیز او را اسکوت نمی‌نمایند، امیر صیاد شیرازی است. آدرس محل سکونت و ساعت تردد او توسط ابراهیم فلاحیان (پسرعموی فلاحیان) و مدیر کل اقتصادی وزارت اطلاعات که قبلاً در ستاد کل نیروهای مسلح نفوذ و دسترسی خوبی داشت تهیه گردید. شناسائی‌ها قبل از عملیات توسط افراد محفل که به صورت کارگرنقاشی از چند روز قبل در مقابل منزل صیاد شیرازی به رنگ کردن يك كیوسك نگهبانی مشغول شده بودند انجام شد.

متهمین اعتراف کردند تیم عملیاتی نظرما که از بین افراد محفل انتخاب شده بودند مورد تأیید فلاحیان قرار نگرفت و او برای این کار اکبر خوشکوشک و مهدی ریاحی را در نظر گرفته بود که اکبر به علت همان ترس همیشگی از احتمال لو رفتن چهره خود بهانه‌ای مطرح کرد و با پذیرش عملیات توسط مهدی ریاحی که از طریق اکبر - ابراهیم فلاحیان و شخص علی فلاحیان در جریان قرار گرفته بود - عملیات تصویب شد. نیازهای تدارکاتی چون اسلحه باصدا خفه کن و موتورسیکلت و خودرو برای تیم عملیاتی تأمین شد و مهدی ریاحی با پوشش رفتگر و پوشیدن لباس کارگری به رنگ سبز و نصب ماسک بهداشتی به صورت مشغول جارو کشی پیرامون منزل

صیاد شیرازی شد. به محض خروج او با خودرو از درب مجتمع مسکونی و انتظار برای بستن درب حیاط فرزندش، به صورت يك مراجعه کننده عادی که عریضه ای مکتوب به دست دارد به خودرو صیاد شیرازی مراجعه می کند و با نزدیک شدن به شیشه خودرو هدف خود خواستار تحویل عریضه مکتوب را می نماید. شهید صیاد بلافاصله شیشه خودرو را پائین می آورد و بلافاصله شلیک سه گلوله پی درپی به مغز و صورت او این طرح جنایتکارانه را تکمیل می کند .

فرزند صیاد شیرازی چهره ضارب را می بیند و بلافاصله به داخل ساختمان متواری می شود. تیم عملیاتی بلافاصله محل راترك می نماید. پذیرش عملیات توسط منافقین ساعتی بعد در نیکوزیا (قبرس) و بعد دفتر منافقین درپاریس سمت و سوی خاصی درازهان ایجاد می نماید. عوامل مرتبط با شبکه مخفی فلاحیان در اداره کل اطلاعات تهران به مسئولیت راشد مدیر کل و سجاد مسئول امنیت آن به اتفاق مسعود صدرالاسلام معاونت اطلاعات ناجا پس از چند روز، با ربط دادن این ترور به يك درگیری مسلحانه مشکوک در سه شب قبل بین گشت پلیس و يك نفر مشکوک در میدان راه آهن تهران که منجر به شهادت يك نفر از نیروهای انتظامی شده بود را به صرف این که گلوله شلیک شده در آن درگیری مبهم و بی سرو ته و ترور هر دو ۹ میلی متری بوده اند را حلقه رابط این دو جریان معرفی کرده و با يك گزارش ساختگی کاملاً غیر مستند تیم عملیاتی

سازمان را عناصری که از عراق به داخل آمده و پس از درگیری در نیمه‌های شب در راه آهن تهران با پلیس، سه روز بعد به ترور صیاد پرداخته‌اند معرفی می‌نماید! مطالعه این گزارش ساختگی فاحش پرده از وجود مافیای تبه‌کار پشت صحنه برمی‌دارد!

گروه نوم دستگیرشده با این که ۶ ماه فرصت برای هماهنگی داشتند قرار گذاشته بودند، در صورتی که به هر تقدیر عملیات ترور لو رفته بود در جزئیات با طرح مسائل غیر واقعی بازجویان را به مسیر غیر واقعی منحرف کنند. لذا عمدتاً از قاسم مرشدی و برادرش به عنوان ضارب نام بردند که هر چند برآورد اولیه وعدم تحرك و ناتوانی آن‌ها در اجرای چنین تروری خبر می‌داد اما به هر حال ما را برآن داشت تا با همه حدود ۱۸۰ عکس از نیروهای مختلف وزارتی اعم از عملیاتی و اطلاعاتی با دعوت از فرزند این شهید بزرگوار و بررسی عکس‌ها از تنها شاهد زنده این ترور کمک بگیریم ولی با بررسی عکس‌ها بدون هیچ تردیدی وقتی به عکس مهدی ریاحی رسید با احتمال بالای ۷۰ درصد او را ضارب پدر خود معرفی کرد و مجعد بودن موها و ترکیب خاص چشم و ابروی او را به عنوان خاطره تلخی که هیچ‌گاه نمی‌تواند فراموش کند نام برد. در بازداشتگاه نیز با دستگیری امین (کریم اسدزاده) و مواجهه او با موسوی، امین حاضر شد اقدامات محفل را پس از دستگیری‌ها اعلام کند. وی که يك هفته بود از پاریس که در آن به عنوان مسئول شبکه

امنیت مستقر بود بازگشته بود و اطلاعات خود را از دیدار با بقیه اعضای محفل به دست آورده بود، به شرح ذیل مواجهه فوق بیان نمود: «می‌دانم که ترور صیاد و بمب شهریور ماه مشهد توسط محفل انجام شده است.»

قبلاً نیز موسوی و اکبر خوشکوشک ادعایی از مهدی ریاحی مطرح کرده بودند که با شناسائی فوق و متعاقب آن اعتراف مجیدی به ملاقات صمیمی با مهدی ریاحی قبل از ترور و انتقال اطلاعات عملیاتی در مورد سوژه و نحوه و ساعات تردد، همه چیز را روشن کرد. با انجام کنترل دو هفته‌ای نسبت به مهدی ریاحی که نام اصلی او محمدرضا ابوالقاسمی بود مشخص شد وی بیش از ۴ سال است به وزارت نمی‌آید اما از همه امکانات مثل تردد و دریافت حقوق و مزایا برخوردار است. وی در منزل گرانیقیمتی در کلاردشت و زمین‌های کشاورزی در آبیک قزوین دارد. در منطقه پل اوشن جاده چالوس نیز به ساخت و ساز مشغول است. با این که متولد سال ۱۳۴۴ است ثروت بسیار زیادی دارد. ده‌ها میلیون تومان فقط در حساب بانکی از خود و همسر و فرزندش موجود است.

پس از دستگیری مهدی ریاحی در ۷۸/۹/۱۳، وی با خوف بسیار زیادی که نمی‌توانست آن را مخفی کند طی ۲۴ ساعت اول محل اختفای تسلیحات و مهمات با ارزشی را که در جاسازی‌های ماهرانه خود در محل سونا و چکوزی خود درویلی کلاردشت زمین‌های کشاورزی در آبیک قزوین که در

زیرزمین محفی کرده بود اعتراف نمود و حاضر شد محل اختفای دوشک ضدزهی RPGI8 در منزل خود(درلوله سیمانی و درجداردیوار) و خرج کرد آمریکائی ۱۵ پوندی که درون شش کتاب قطورجاسازی شده بود و پیش برادرزنش بود را معرفی نماید. خاطرنشان می‌گردد موسوی و صادق چندماه قبل از آن به وجود این موشک‌ها نزد مهدی ریاحی اعتراف کرده بودند. نکته قابل توجه این بود که اسلحه سبک و سنگین و مهمات مکشوفه از وی که ده‌ها قلم بود گریسکاری شده و در اعماق زمین مدفون بود اما این دوشک ضدزهی و خرج کرد آمریکائی کاملاً در دسترس و آماده بهره برداری‌های عملیاتی بود. سؤال این است کدام خودروی زهی در تهران قرار بود هدف این موشک‌ها قرار گیرد؟!؟

با دعوت مجدد از فرزند شهید صیاد به محل بازداشتگاه، وی از بین چندین متهم متفاوت به محض دیدن چهره مهدی ریاحی با دگرگونی خاصی که در حالت او به وجود آمد، ضارب را با احتمال بالای ۹۵ درصد شناسائی کرد با نصب ماسک به صورت ریاحی وی قطعیت بیشتری در تشخیص خود اعلام کرد.

لازم به ذکر است با کنترل ضربان قلب و فشار خون مهدی ریاحی قبل و پس از رویت فرزند شهید ضربان قلب او از ۷۰ به ۱۰۰ افزایش پیدا کرده بود! گزارش کامل کنترل علائم جسمی او توسط پزشک در سوابق موجود است.

ب - بمب گذاری مجدد در شهر مشهد :

شناسائی اولیه صمیمی سپس قاسم مرشدی که به بهانه های مختلف کاری و زیارتی به مشهد رفته بود و با کمک همدستان محفل در مشهد مانند مصطفی تهرانی، مسئول امنیت مشهد، انجام می گیرد. با توجه به وجود بازرسی ودقتی که در درهای ورودی صورت می گرفت، نزدیکترین نقطه مناسب در حوالی حرم مطهر حضرت امام رضا (ع) را میدان بیت المقدس یا فلکه آب در نظر گرفتند که با توجه به پروژه های عمرانی و توسعه حرم و ازدحام بیش از حد جمعیت در نقاط ورودی این میدان به سمت حرم اثر بمب، آن هم در اواخر ماه شهریور که بیشترین تراکم جمعیتی را در مشهد شاهد هستیم مهیب و مرعوب کننده خواهد بود.

صمیمی در مورد انتخاب این نقطه استدلال های مهمی دربار جوتی خود ارائه نمود. بمب توسط مجیدی به کمک یکی از پرسنل اداره اطلاعات شیراز تهیه و در يك فرصت کوتاه با تغییر خودروی شخصی مجیدی و استفاده از خودروی اداره کل اطلاعات شیراز و با همدستی افرادی چون پاك روش از پرسنل اداره شیراز به مشهد منتقل و جهت انفجار تحویل همدستان جنایتکار خود در اداره اطلاعات مشهد می گردد. مصطفی تهرانی مسئول امنیت مشهد که در بمب قبلی (عاشورا ۱۳۷۲) نیز با آن ها همکاری داشت این بار نیز نقش خود را ایفا می نماید. بمب در ظرف زباله نبش میدان بیت المقدس در بعد از ظهر ۷۸/۶/۲۵

قرارداده شد و منجر به شهادت يك كارگر شهرداری و يك معلم زائر و زخمی شدن تعداد قابل توجهی گردید. تلاش اداره كل اطلاعات مشهد برای انتساب این بمب به منافقین یا گروه‌های مرتبط با طالبان به خصوص در بین مطلعین و عناصر قدیمی موثر نیفتاد!

ج - عملیات روانی بر علیه پرونده :

جوسازی‌های مستمر علی یونسی در داخل و خارج وزارت خانه و در بین مسئولین کشور که ناتوانی وزارت در مأموریت‌های امنیتی را پیگیری پرونده قتل‌های زنجیره‌ای قلمداد می‌کرد با مراجعات حضوری و نامه نگاری متهمین و منتسبین آنها و با هجمه‌ای بسیار بیشتر از گذشته ادامه یافت و مرتب به سازمان‌های قضائی فشار می‌آوردند که چرا اطلاع رسانی به جامعه صورت نمی‌گیرد. این فشارها باعث شد تا در آبان ماه و به بهانه سالگرد قتل فروهرها فیلمی از اعتراف متهمین تهیه شود و این فیلم که به اصرار وزارت اطلاعات ابتدا در بین مدیران و معاونین آن وزارت نمایش داده شد با اعتراض زیاد مواجه شد و جوسازی آنها باعث شد که علیرغم تکه تکه کردن در سانسور کامل آن فیلم توسط شورای عالی امنیت ملی و رادیو تلویزیون بازهم نتوانند مجوز پخش بگیرد.

اعترافات سنگین متهمین در این فیلم به وجود يك گروه

منحرف، بی دین و نفوذی در سیستم اطلاعاتی علیرغم این که آن‌ها توجیه شده بودند مسائل مهم و وجود عناصری چون فلاحیان را نام نبرند پتک سنگینی بر باقیمانده محفل وارد کرد و اولین حربه‌ای که توسط یونسی در جلسات متعدد علیه این پرونده به کار گرفته شد، شکنجه متهمین بود!!

کارشناسان پرونده هر روز با پخش شایعه‌ای مبنی بر کشته شدن، خودکشی، سخته قلبی متهمین مواجه می‌شدند و تقریباً هفته‌ای چندبار متهمین متفاوت برای شکستن جو بیرونی باخانواده‌های خود صحبت تلفنی می‌نمودند. یونسی به دروغ بارها از حال اکبرخوشکوشک که به دلیل شکنجه قادر به راه رفتن نیست از حمل او با چهارچرخه‌های حمل زیاله خبر داده بود!! سعی می‌کرد بیشترین فشار تبلیغی را متوجه پرونده نماید.

وی یکبار ادعا کرد اگر انفجار مشهد را برای من اثبات کنید حاضر به همکاری با شما خواهم بود. دادستان نظامی تهران و یکی از کارشناسان فیلم اعترافات مجیدی را که با دوربین مخفی و بدون اطلاع او در يك فضای کاملاً عادی تهیه شده بود در دفتر او در وزارت اطلاعات به رویت او رساندند. وی که از تهیه این سند بسیار عصبانی بود با طرح این نکته که از کجا معلوم است وی تحت فشار این اعترافات را نکرده است؟ زیر تعهد خود زد و مثل يك بچه لوس جلسه را بی نتیجه پایان داد.

با پخش اعترافات فهیمه همسر سعید در خصوص ارتباط با سازمان موساد دیگر کنترل یونسی و همه مرتب‌ترین محفلی قابل کنترل نبود. فیلم تهیه شده نیز به دلیل تیرئه آقای دری، در جلسه ای در شورایی عالی امنیت ملی و با مداخله عناصر مرموزی چون علی ربیعی (عباد)، پورنجاتی و امین زاده، علیرغم وجود استدلال‌های بسیار قوی، مجوز پخش نگرفت!

بهبانه وزارت اطلاعات این بود که باید متهمین اول به دادگاه بروند و پس از اثبات جرایم اطلاع رسانی صورت گیرد! این کم خردان گویی فراموش کرده بودند مدتی قبل با پخش فیلم اعترافات مشکوک منوچهر محمدی و مریم شانسی آن هم در شرایط نیمه بیهوشی از تلویزیون سناریوئی را که به کمک مجیدی که در آن مقطع هنوز دستگیر نشده و کارشناسی ارشد وزارت اطلاعات در خصوص پرونده ملیون بود، ساخته بودند! با طرح موضوع بهائیت بعضی از عناصر محفل که در اعترافات موسوی و صمیمی هویت آن‌ها محرز گردیده بود، عناد و دشمنی خاصی با کارشناسان پرونده از خود نشان دادند و آنر ماه ۱۳۷۸ را می‌توان نقطه عطف هجوم سبعمانه عناصر نفوذی به پرونده نام برد که شرح اقدامات آن‌ها برای شناختن نحوه جنجال آفرینی این فرقه جنایتکار و نفوذی بسیار ضروری است.

ضرباتی که هماهنگ و پی در پی وارد شدند :

با دستگیری مهدی ریاحی، اولین گزارش مستدل و مستند موضوعی در رابطه با چگونگی کشف هویت ضارب شهید صیاد و امرین و طراحان آن با فیلمبرداری و عکسبرداری کامل از تسلیحات مکشوفه که در جاسازی‌های منزل او در خیابان طالقانی، ویلای او در کلاردشت که یک متر و نیم زیر سونای آن ویلا ماهرانه در عمق زمین جاسازی شده بود و زمین‌های زراعتی او در آبیگ قزوین که آن هم در عمق زمین و با گریس کاری اسلحه و مهمات و مواد انفجاری کشف شده بود، به همراه دو قبضه آرپی جی ۱۸ و خرج گرد آمریکائی به وزن ۱۵ پوند و گزارش شناسائی سوژه توسط فرزند شهید صیاد شیرازی، مجموعه‌ای قوی و جامع را تشکیل می‌داد که سه نسخه جهت مقام معظم رهبری، ریاست جمهوری و ریاست قوه قضائیه ارسال گردید. باتوجه به آخرین اظهار نظر جناب آقای خاتمی در خصوص بی اطلاع بودن ایشان از روند پیگیری‌ها در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای که آن نیز به سعایت بعضی بدخواهان صورت گرفته بود، مقام معظم رهبری مسئولیت پیگیری پرونده را به روسای محترم قوای اجرائیه و قضائیه سپردند که این دو بزرگوار با مدیریت مستقیم مسئولیت بیشتری نسبت به قبل بپذیرند.

با ارسال گزارش خدمت ریاست محترم جمهوری، توقع این بود که حداقل در اولین فرصت کارشناسان پرونده فراخوانی شوند و مشکلات اجرایی آن‌ها در تعمق بخشیدن به محتوای

پیگیری‌های اطلاعاتی مرتفع شود. پاسخ کتبی ریاست محترم جمهوری که گزارش را زیر سؤال برده بود مانند پتکی برسر کارشناسان پرونده وارد شد. در این گزارش به صرف خوش سابقه معرفی شدن مهدی ریاحی، به عنوان يك نیروی عملیاتی که طبیعی است تعدادی سلاح نیز باخود داشته باشد، همه مستندات با کم لطفی به فراموشی سپرده شد. با تحقیق بیشتر مشخص شد خسرو قنبری تهرانی مشاور ریاست جمهوری که از عوامل اولیه وارد کردن مهدی ریاحی به دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری بوده است چنین نظریاتی را به قلم آقای خاتمی جاری کرده است!

این فشارها به همراه فشاری که از ناحیه علی ربیعی (عباد) و پورنجاتی و امین زاده بعد از مخالفت با پخش فیلم اعترافات متهمین به آقای خاتمی وارد شد در يك جمله توسط ایشان جمع‌بندی شد که پرونده به انحراف رفته است! متأسفانه این بیان شیطننت آمیز با مکر عناصر مرموز و مشکوک از زبان آقای خاتمی که با تمام تلاش قول ریشه یابی فتنه قتل‌های زنجیره ای را داده بود جاری شد!

این نگاه بدبینانه وانعکاس آن خدمت مقام معظم رهبری منجر به تشکیل جلسه دیگری در حضور ایشان با شرکت سران قوا، ریاست سازمان قضائی نیروهای مسلح و وزیر اطلاعات گردید. در این جلسه که در تاریخ ۷۸/۹/۱ برگزار شد، مجدداً مقام معظم رهبری با تأیید اصل کیس درخواست

ریاست جمهوری مبنی بر تعیین هیئت جدیدی جهت بازخوانی پرونده را پذیرفتند اما شروطی به شرح ذیل از ناحیه ایشان مطرح گردید با (این مضامین):

- ۱ - این هیئت با متهمین برخورد نداشتند باشند.
- ۲ - بهیچوجه فضای بازجویی جدیدی که متهمین از آن سوء استفاده کنند پدید نیاید.
- ۳ - اعضای هیئت جدید بازخوانی به پیشنهاد وزیر اطلاعات و آقای خاتمی تعیین می شوند. حتماً به تأیید کارشناسان اولیه پرونده و آقای نیازی و ریاست قوه قضائیه برسند.
- ۴ - کارشناسان اولیه پرونده و نتایج اقدامات آنها زیر سؤال نرود.

۵ - جمع بندی گروه جدید به صورت گزارش با رعایت کامل حفاظت تقدیم روسای دو قوه مجریه و قضائیه گردد.

پس از چند روز از لیست ۱۰ نفره تهیه شده توسط علی یونسی ۲ نفر به نام های مستعار صابر تهرانی و میثم معرفی و نفر بعدی نیز توسط ریاست محترم جمهوری به نام جواد موسوی با نام اصلی جواد نگارنده تعیین گردیدند. بدون بازجویی در خصوص سوابق و دیدگاه های آنها، توسط گروه اول، دعوت به کار شدند تا کار هرچه سریع تر انجام شود.

این سه نفر پس از ملاقات با روسای دو قوه به محل نگهداری متهمین آمده خواندن پرونده ها و بازبینی فیلم های مخفی بازجویی را از رمضان سال ۱۳۷۸ به مدت ۴۵ روز آغاز

نمودند. این هیئت که با برخورد کاملاً صمیمانه کارشناسان پرونده مواجه شدند، هیچ مانعی سرراشان نبود. به هرچیز هر سند و هر مطالبی اراده می‌کردند دسترسی داشتند و در تمامی مراحل خود را همراه و هم‌نظر با کارشناسان اولیه عنوان می‌نمودند شدند. بارها به آن‌ها گفته شد ادعاهای ما را نیز زیر سؤال ببرید و بحث کارشناسی کنیم یا از امکان فیلمبرداری مخفی متهمین در حین بازجویی برای طرح مسائل جدید و ارزیابی روحیات آن‌ها استفاده کنید. ایشان تا آخرین روز ضمن غیرضروری قلمداد کردن آن‌ها، در هر نوع بحث کارشناسی، به دروغ، نتایج تحقیقات خود را هم‌سو با نظریات گروه اول معرفی کردند و در یک اقدام منافقانه و کثیف، با فریب گروه اول، جمع‌بندی خود را جهت پوچ اعلام کردن پرونده به مسئولین ارائه کردند.

بارها به آن‌ها عنوان شد ما هنوز جمع‌بندی از پرونده تهیه نکرده ایم و با شیطنتی که از متهمین سراغ داریم اظهارات آن‌ها آمیزه‌ای از واقعیات و مطالب کذب و شبهه ناک است و بعضی موارد توسط بعضی از متهمین به نیت جنگ روانی و با فریب اذهان کارشناسان قید شده است و جز از طریق تقاطع اطلاعات و ارزیابی عملیاتی بازجویی‌ها و ارزیابی اطلاعاتی موارد کشف شده امکان استفاده از اطلاعات خام موجود در پرونده‌ها نیست که متأسفانه نحوه برخورد مکارانه گروه بازخوانی که از ابتدا با قصد تخریب نتایج این پرونده و به فرموده اربابان

خود فلاحیان و یونسی وارد کار شده بودند و تمامی امکانات وزارت اطلاعات را در سراسر کشور برای ارائه گزارشات غلط به منظور مخدوش اعلام کردن اعترافات متهمین به کار گرفتن، باعث فتنه دیگری در کشور شد که در ادامه قتل‌ها و با اهدافی شبیه آن ارزیابی می‌شود.*

در روز وداع این هیئت، از آن‌ها خواسته شد به تذکرات قبلی ما در خصوص قلمروی اعترافات بعضی متهمین توجه داشته باشند و مسائلی را که صرفاً توسط یک یا دو متهم به منظور خراب کردن اصل پرونده مطرح شده است، بازگو نکنند که آن‌ها نیز در ادامه نفاق قبلی خود پذیرفتند. در آن جلسه حاضر نشدند به نتایج تحقیقات خود اشاره کنند و تأکید کردند باید فقط در جلسه ای با حضور هم زمان روسای محترم قوه مجریه و قضائیه مسایل را بیان کنند. این‌ها حتا چنین پاسخی به جناب آقای شاهرودی نیز وقتی آن‌ها را به جلسه فرا خوانده بود، دادند!!

* در فریبکاری و دروغ بافی جواد آزاده نویسنده شبنامه همین بس که «جواد نگارنده» از دشمنان قسم خورده فلاحیان از جمله کارشناسانی است که از همان ابتدا معتقد بود سایه فلاحیان پشت این قتل‌ها است. میثم نیز از کسانی بود که به علت مشارکت در عملیات بازرسی مخفی از خانه فرزندانش رفسنجانی از مدیرکلی وزارت اطلاعات کنار گذاشته شده بود.

همین جمع بی محابا کلیه اطلاعات خود از پرونده را ابتدا به معاونین وزارت اطلاعات، سپس در جمع مدیران معاونت امنیت و بعد به کلیه رفقا و دوستانشان در سطح تهران و استان‌ها منعکس نمودند و پرونده‌ای که بادقت و حساسیت محتویات آن در حدود یک سال حفظ شده بود، در سطح کشور پخش گردید. این‌ها در سطح گسترده‌ای پخش کردند که همه مسئولین کشور و وزارت اطلاعات طبق این پرونده عامل اسرائیل و بهایی هستند و همه نیز دچار مشکلات اخلاقی هستند! حتا اسامی بعضی چهره‌های وجیه را به عنوان اعترافات متهمین پخش کردند. فضای مسمومی ایجاد شد به طوری که با تردد کارشناسان اولیه پرونده به وزارت اطلاعات معمولاً با سئوالاتی از این نوع توسط همکاران خود روبه‌رو می‌شدند. البته برخورد منطقی و مستدل کارشناسان اولیه پرونده در توجیه قضایا و افشاگری نسبت به روش جنجال آفرین گروه دوم مخصوصاً با توجه به سابقه کارشناسی و نکات مثبت تخصصی کارشناسان اولیه خیلی جو را شکست.*

* آنچه به بیرون درز کرد درباره ارتباط متهمان با اسرائیل و منحرف بودن آن‌ها نبود. بلکه هیأت در چندین جلسه ضمن ساختگی خواندن مطالب مربوط به ارتباط مجموعه با اسرائیل و یهودی و بهائی بودن آنها و نیز اعتراف اخلاقی شان، روی سه نکته تاکید می‌کرد. نخست آن که دري نجف آبادی در جریان بوده است. دوم آن که قتل‌ها ادامه طرحی است که سعید امامی به تصویب فلاحیان رسانده بود و سوم این که در همه قتل‌ها فتوا و حکم وجود داشته است. هیأت از سه نفر به عنوان صادرکنندگان اغلب فتواها یاد کرد. محسنی اژه‌ای، علی فلاحیان و میرحجازی مشاور ویژه رهبر.

یونسی که از این روش نیز به هدف خود نرسیده بود به حفاظت دستور ممنوع ورود اعلام کردن کارت تردد کارشناسان اولیه پرونده به وزارت راصادرکرد. لازم به توضیح است که مدتی قبل نیز در کمال بی ادبی قفل درب اتاق یکی از کارشناسان پرونده که قبلاً معاون وزارت اطلاعات* بود را باز نموده بود. هدف یونسی از آن عمل، گرفتن فرصت رودروئی کارشناسان پرونده با پرسنل اطلاعات بود تا افشاگری‌های آن‌ها نتواند نقاب تزویر آن‌ها را کنار بزند.

خوب است به این نکته توجه شود که گزارش جمع‌بندی شده گروه بازبینی پرونده هیچگاه در اختیار کارشناسان اولیه قرار نگرفت و هیچگاه بین این دو گروه نشست کارشناسانه برگزار نشد. خواستی که گروه اول کارشناسی هنوز مشتاقانه تعقیب می‌نمایند، وعده‌ای که گویا جز به قیامت ممکن نمی‌گردد. تا اوایل اسفند ماه هیئت اولیه منتظر نظریه مسئولین قوای اجرائی و قضائی بودند. از ناحیه ریاست محترم جمهوری تمایلی به ملاقات دیده نشد. اما آقای هاشمی شاهرودی آن‌ها را به نشستی دعوت کردند که این جلسه حدود پنج ساعت به طول انجامید. آقای شاهرودی بر اساس گزارش هیئت بازخوانی کل پرونده را پوچ اعلام نمود. صحبت‌های مستدل پنج ساعته ایشان و معاون وی آقای مروی را دچار سئوالات

* جواد آزاده نویسنده شبنامه

اساسی نمود. دخیل بودن علی فلاحیان در قتل‌ها مسئله‌ای نبود که با هوچیگری بتوان آن را منتفی نمود ولی در گزارش هیئت بازخوانی اشاره‌ای حتا مختصر نیز به رد پای او در پرونده نشده بود. سفر به اسرائیل وجود سرنخ‌های از سابقه بهائیت بعضی متهمین در فضای ساخته شده توسط گروه بازخوانی با بزرگواری مورد اغماض قرار گرفته بود.

این جلسه نتیجه‌اش دادن فرصت يك هفته‌ای به گروه کارشناسی برای تهیه گزارش نهائی خود بود. مسئله‌ای که شبانه روزی ادامه یافت و طی این مدت تحقیقات محلی و بازجوئی‌های مکمل تحقیقات نیز ادامه یافت و نتایج بسیار ارزشمندی طی این مدت کم به دست آمد که دیگر در اختیار گروه بازبین نیز به دلیل ختم مأموریت آن‌ها قرار نگرفت و مستندات محکمه پسندی است که محکمت این پرونده بی‌بدیل را قابل دفاع در هر دادگاهی می‌نماید. از جمله اتفاقاتی که طی این يك هفته افتاد، مراجعه آقای مروی معاون اول قوه قضائیه به محل نگهداری متهمین، برگزاری جلسه با کارشناسان و ملاقات با یکی از متهمین بود. وی در سلول فهیمه دری نوگورانی همسر سعید امامی حاضر شد و با زیر سؤال بردن سفرهای فهیمه به اسرائیل با او بحث را آغاز نمود. فهیمه با پاسخ دادن به شبهات وی همه جرایم را پذیرفت و گفت دیگر حاضر نیست به زندگی سیاه قبلی باز گردد و همه مسائلیش را در هر جمعی که لازم باشد طرح خواهد کرد. و روز بعد به دستور آقای

شاهرویدی این متهمه به همراه کریم اسدزاده (امین) به دفتر ریاست محترم قوه قضائیه دعوت شدند و بدون حضور دادستان با کارشناسان پرونده آقایان شاهرویدی و مروی با آن‌ها ملاقات کردند. * امین ضمن پذیرش بعضی از مسائل قسمت‌های مهمی را نپذیرفت. جلسه ۴ ساعته با فهیمه دری نوگورانی بر اصرار او برجرایم و جنایات قبلی خود و اعضای محفل و عناصر مهمی چون علی فلاحیان افزود و درواقع کلیه نظریات گروه اول کارشناسی را تأیید نمود. مشخص نیست به چه دلیل و چرا در لحظات پایان این مواجهه به دستور آقای مروی، کارشناسان اولیه موظف به خروج از محل بازداشتگاه برای همیشه شدند. این اولین ضربه‌ای بود که در فضا و شرایطی ناباورانه برایشان وارد شد. ولی علیرغم اعتراضی

* وقتی فهیمه به شکنجه‌های طاقت فرسایی که متحمل شده بود اشاره کرد و بدون ملاحظه پای زخمین خود را به شاهرویدی و مروی نشان داد، شاهرویدی به گریه افتاد. فهیمه را خاتمی نجات داد، از او چنان اعترافات گرفته بودند که فقط می‌توانست جواد آزاده و دستیارش احمد نیاکان (احمد شیخا) را قانع کند. از جمله این که مأمور F.B.I بوده است. نمایندگان در مجلس وقتی فیلم اعترافات فهیمه را دیده بودند، زرنگی و هوشیاری او را تحسین کرده بودند که این گونه آزاده و بازجویان را دست انداخته بود. از جمله اعترافات او خوابیدن با سگ بود. فقط ذهن بیمار آدمی مثل آزاده که زمانی یار شفیق امامی و موسوی بود می‌توانست چنین مطالب مهوعی را توی دهان متهمان بگذارد.

که به نوع برخورد با خود داشتند، ۴۸ ساعت بعد را در سازمان قضائی نیروهای مسلح به جمع‌بندی، تایپ و تکمیل گزارش نهائی خود را گذراندند و گزارش در ۵۲ صفحه اصلی و حدود ۱۶۰۰ صفحه پیوست مستند به سه نسخه جهت مقام معظم رهبری ریاست محترم جمهوری و ریاست محترم قوه قضائیه تهیه و در تاریخ ۱۰/۱۲/۷۸ ارسال گردید .

محورهای اصلی گزارش نهائی :

در این گزارش ابتدا سوابق متهمین اصلی معرفی شدند تا برداشتن نقاب تدین و انقلابیگری هرگونه شائبه‌ای در مورد مقدس انقلابیگری بودن آن‌ها از اذهان زبوده شود ، سپس نقش آفرینی سعید به عنوان عامل تشکیل محافل فاسدی که در آن‌ها به مبارزه با تدین، اسلامیت و انسانیت افراد برخاسته می‌شود و ربط این محافل به کانون‌های صهیونیستی بیان گردید. لانه کردن این جریان فاسد در امن ترین نقطه نظام یعنی در سیستم اطلاعاتی کشور و برخوردار شدن آن‌ها از مصونیت‌های متعدد و متنوع و ارائه گزارشی از عملکرد خائنانه آن‌ها در اجرای عملیات متنوع و متعدد داخلی و خارجی به منظور زیرسئوال بردن نظام مقدس اسلامی و بی‌آینده معرفی کردن آن، برخورداری شبکه از امکانات گسترده تدارکاتی، تسلیحاتی، جعل و انجام عملیات خرابکاری، ترور و بمب‌گذاری، طی سالیان اخیر، داد و ستد آن‌ها با اسرائیل، محافل بهائیت و

گروهکهای تروریستی در حد حوصله گزارش بیان شد .
 محورهای مهمی چون سفر به اسرائیل با افشاگری در
 خصوص نحوه خروج مخفیانه از کشور و اسامی و مشخصات
 افرادی که یهودی زاده و بهائی زاده و عضو محفل بوده اند
 گزارش گردید که به دلیل اهمیت این دو موضوع در این جمع بندی
 به آن‌ها به اختصار اشاره می شود :

سفر به اسرائیل :

با توجه به روشن شدن تردد افراد به اسرائیل و طبق
 اظهارات افراد مختلف که در زمان های متفاوت دستگیر شده
 بودند و بازجوهای آن‌ها نیز افراد متفاوتی بودند، از نظر باور
 اطلاعاتی در مورد سفر به اسرائیل هیچگونه شکی باقی نبود
 اما جهت مستند سازی این تردها لازم بود کنکاش دقیق تری
 صورت گیرد. آنچه محرز بود استفاده افراد محفل و مرتبترین
 از کلیه امکانات وزارت اطلاعات در تهیه و صدور گذرنامه تردد
 مخفی از مرز، استفاده از امکانات آشکار و پنهان وزارت اطلاعات
 در اداره کل مرزها بود. متهمین تلاش قابل توجهی برای پنهان
 کردن روش های تردد به کار بردند حتا بعضی از آن‌ها از
 موضعی بالا ادعا می کردند اگر برگ سند در رابطه با تردد به
 اسرائیل ارائه کنید ما همه جرایم دیگر را نیز می پذیریم. این
 پشتگرمی دلیل بر حفاظت بسیار بالای کار بود که جز با روش های
 اطلاعاتی دقیق و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام امکان

کشف آن‌ها میسر نبود .

از تقاطع اطلاعات متهمین که سفرهای مشترک به اسرائیل داشتند مشخص شد مسیر عمدتاً از طریق استانبول ترکیه انتخاب می شده است و بلافاصله در فرودگاه استانبول توسط رابط موساد اوراق مسافرتی مثل برگ عبور و سایر اسناد در اختیار افراد قرار می گیرد و پس از ساعتی با پرواز مستقیم استانبول - تل آویو عازم اسرائیل می شدند و بسته به موضوع و دلیل سفر از ۲ تا حداکثر ۵ روز (در موارد خاص) در آن کشور مستقر می شدند. محل های استقرار آن‌ها بسته به شخصیت و عنوان افراد و موضوعات مختلفی که در سفر برای آن‌ها تدارک دیده بودند (توجیه - آموزش - ملاقات - بازدید) از هتل تنها اماکن حفاظت شده مخصوص موساد متفاوت می باشد.

با تهیه اسامی مستعار افراد در سفرها که از تقاطع بازجویی افراد به دست آمد فایل های صدور گذرنامه عادی و گذرنامه های محرمانه که برای افراد اطلاعاتی یا سیاسی خاص تحت شرایط ویژه ای صادر می شوند بررسی گردید و بلااستثناء هیچگونه سابقه ای از این اسامی به دست نیامد. مشخص شد که گذرنامه ها به نحوه دیگری تهیه شده است. از جمله سفرهایی که در تمامی اعترافات محرز شده بود، سه سفر جمعی خانم های محفل در سال های ۱۳۷۲ - ۱۳۷۴ و ۱۳۷۷ به اسرائیل به سرپرستی فهیمه همسر سعید بود که با تلاشهای بسیار ابتدا پوششی این سفرها که به عنوان سفر کیش بین

آن‌ها جا افتاده بود کشف و سپس تاریخ دقیق آخرین سفر آن‌ها در تابستان ۱۳۷۷ (چندماه قبل از اجرای قتل‌های زنجیره‌ای) مشخص شد.

این سفر از طریق ترکیه از تاریخ ۱۳۷۷/۴/۱۵ تا روز جمعه ۷۷/۴/۱۹ صورت گرفته بود. تهیه لیست پرواز تعداد ۳۲ نفر مشترک به دست آمد که در روز پانزدهم تیر از تهران به سمت استانبول رفته و چهار روز بعد در نوزدهم تیرماه به کشور بازگشته‌اند. اسامی این ۳۲ نفر از اداره کل مرزهای نیروی انتظامی استعلام شد. مشخص گردید ۲۶ نفر از آن‌ها سابقه خروج از ۷۷/۴/۱۵ و ورود در ۷۷/۴/۱۹ را دارا بوده و شش نفر بقیه فاقد سابقه خروج و ورود هستند! اسامی این ۶ نفر از اداره کل گذرنامه نیروی انتظامی استعلام شد و مشخص گردید این اسامی فاقد سابقه گذرنامه هستند!

با مراجعه به هواپیمائی ج . ا . ا . سابقه پرواز و برگ سوارشدن و آخرین لاشه بلیط ۶ نفر تهیه شد و سوارشدن آن‌ها با هواپیما و خروج از کشور، و ورود به استانبول و سپس بازگشت آن‌ها از استانبول به تهران با هواپیمائی ج . ا . ا ، و از طریق مرز هوائی مهرآباد مسجل شد. سنوال این بود که دارندگان این ۶ بلیط باچه مدرکی از کشور خارج شدند و چگونه سابقه ورود و خروج آن‌ها در مهرآباد و در سوابق ناجا موجود نیست با ادامه بازجوئی‌ها روش دقیق آن‌ها به شرح ذیل معلوم شد :

پس از تأیید سفر فرد یا افراد به اسرائیل توسط سعید اسلامی و فلاحیان هماهنگی با رابط در ترکیه انجام و تاریخ دقیق ورود آن‌ها به ترکیه به سعید اعلام شد. جزئیات هماهنگی‌ها با فهیمه همسر سعید بود.

سپس با امکانات موجود در اداره کل مرزهای اطلاعات و اداره گذرنامه تابعه آن‌ها پاسپورت مناسبی با اسامی کاملاً متفاوت تهیه می‌گردید، بعدها با صدور گذرنامه‌های جدید توسط معاون فنی وزارت اطلاعات گذرنامه‌های سفید و بدون شماره مسلسل واقعی (که قابل ردیابی نباشد) شبکه از امکانات به مراتب بهتری برخوردار گردید. با توجه به دسترسی شبکه به آژانس مسافرتی جهت بلیط بدون ارائه پاسپورت مورد استفاده توسط او قرارداد داده شد. * در روز سفر، با هماهنگی کامل مدیریت مستقر در اداره مرزهای اطلاعات در فرودگاه مهرآباد مسافری به پایون وزارت اطلاعات منتقل شده و با مراجعه به باجه هواپیمائی بلیط‌ها برای پرواز و کارت سوار شدن توسط رابط اطلاعات دریافت می‌گردید. سوار کردن مهمانان و منابع و همکاران اطلاعات بعنوان يك روش مستمر جا افتاده است!

* وزارت اطلاعات سه آژانس مسافرتی داشت. يك آژانس نیز با کمک اطلاعات سپاه برای اعزام داوطلب تحت پوشش جهانگرد به بوسنی به وجود آمد که بعدها مدیریتش به حسین الله کرم (برای مدت ۹ ماه) واگذار شد.

این مسافرین بدون رد شدن از مرز رسمی نیروی انتظامی و بادرچ مهر جعلی خروج از کشور با استفاده از امکانات زیر پروازی وزارت اطلاعات با خودروی تشریفات به هواپیما منتقل می‌شدند. در بدو ورود آن‌ها به فرودگاه استانبول پاسپورت ایرانی که مهر خروجی جعلی و بسیار دقیق نیز در آن درج شده‌اند، مهر ورود به ترکیه را نیز دریافت می‌کردند. این پاسپورت‌ها پس از عبور از گیت تحویل رابط موساد می‌شد. ادامه سفر از استانبول به تل‌آویو بابرگ عبور با گذرنامه اسرائیلی صورت می‌گرفت و در برگشت نیز در فرودگاه استانبول کلیه اوراق هویتی توسط رابط موساد دریافت می‌شد و مجدداً پاس ایرانی افراد جهت خروج رسمی از ترکیه به آن‌ها تحویل می‌شد. با هماهنگی منظمی که با تهران صورت می‌گرفت و در هنگام نشستن هواپیما در فرودگاه مهرآباد، مجدداً امکانات زیرپروازی وزارت اطلاعات فعال شد. نفرات با استفاده از خودروی تشریفات به پایون وزارت اطلاعات منتقل می‌شدند و از همین مسیر و کاملاً مخفی از فرودگاه خارج می‌شدند. لذا هیچ ردی از آن‌ها در رفت و برگشت در مرز رسمی مهرآباد باقی نمی‌ماند. این پاسپورت‌ها مجدداً توسط قاسم مرشدی جمع‌آوری و به دقت از آن‌ها مراقبت می‌شد. حسب اطلاعات واصله معمولاً این پاسپورت‌ها معدوم می‌شدند تا هیچگونه ردی باقی نماند و برای هر سفر جدید مجدداً به سهولت پاسپورت جدید به همین روش تهیه می‌شد. به همین خاطر است که

هیچ سابقه‌ای از این گذرنامه‌ها در هیچ یک از فایل‌های رسمی و یا محرمانه نیروی انتظامی موجود نیست و صرفاً از کنترل بلیط‌های پرواز و عدم وجود سابقه آن‌ها در مرز رسمی هوایی می‌توان سفرها را ردیابی نمود!

البته درپاره‌ای از مسافرت‌ها که سوژه‌ها طی یک سفر عادی و یا مأموریتی از کشور به طور رسمی خارج شده‌اند با استفاده از برگ عبور اسرائیلی از کشورهای واسط تردد به اسرائیل صورت گرفته و مجدداً در بازگشت به کشور بدون باقی ماندن ردی از این سفر رسماً وارد مرز هوایی مهرآباد شده‌اند. بعضی از عناصر برای تردد وزارتت از این روش استفاده کرده‌اند کشورهای واسط تا کنون به شرح ذیل شناسائی شده‌اند:

سنگاپور - مالزی - آلمان - اطریش - روسیه

با اعترافات صورت گرفته توسط متهمین، تحقیقاتی در جهت بررسی اظهارات آن‌ها صورت گرفت که اجمال آن‌ها به شرح ذیل در گزارش نهائی منعکس گردید:

۱ - مصطفی کاظمی (موسوی) و مهدی پرورده (مجیدی) از یهودی زادگان مستقر در منطقه کربال و خرامه استان فارس بوده و اقوام آن‌ها به خصوص خانواده دعوت الحسن از یهودی زادگان بهایی شده معروف هستند.

۲ - محمدرضا سلیمی (صمیمی) از روستای نسن از توابع شهرستان نور در مازندران است که روستای آن‌ها از قدیم محل سکونت یهودیان بوده و حدود هشتاد سال قبل درگیری بین مسلمین و بهائیان و یهودیان صورت می‌گیرد. خانواده وی نیز از متظاهرين به اسلام بوده‌اند.

۳ - کریم اسدزاده (امین) متولد فسا یهودی زاده که سابقه اعلام برائت پدر وی از یهودیت در بین افراد مسن آن شهر به راحتی با تحقیقات روشن شد.

۴ - * اکبر خوشکوشك فرزند حسن متولد مرند با نام خانوادگی قبلی بیداری. سابقه پدر، عمو و عموزادگان او به نام‌های عباس و بیوک بیداری در این شهر به عنوان بهائی از تحقیقات کشف و افراد مسن که همبازیهای پدر او و عمویش بودند اعتراف کردند به دلیل بهایی بودن آن‌ها پدرانمان ما را از بازی با ایشان منع می‌کردند. مدت‌ها قبل پدر اکبر به تهران مهاجرت می‌کند.

* گر اینکه مطالب شبنامه درباره یهودی و بهائی بودن اغلب اعضای مافیای قتل و جنایت در وزارت اطلاعات آن چنان بی پایه و اساس است که گاه تا حد هزل و فکاهه پیش می‌رود (سیدمصطفی کاظمی که نیاکانش در فارس مشهور و درسیادت آن‌ها تردیدی نیست یهودی زاده بهائی شده قلمداد می‌شود) اما دریک مورد یعنی اکبر خوشکوشك، مطابق تحقیقاتی که کرده‌ام هیچ شبهه ای وجود ندارد که او به خانواده‌ای سخت متعصب وابسته است و علاوه برداشتن برادر شهید خود نیز در جنگ آسیب دیده است و تازمانی که وارد وزارت اطلاعات سپاه و سپس بخش عملیات ویژه و عملیات برون مرزی شده، هیچ خلافی و یا فسق و فجوری از او گزارش نشده است.

۵ - قاسمعلی نصیری پور (قاسم مرشدی) با نام قبلی عیوضی از مهاجرین بهائی منطقه آباده فارس بوده‌اند که بعدها به قبر از توابع خمین نقل مکان می نمایند .

۶ - شفیعی معاونت اطلاعات مردمی وزارت اطلاعات متولد لرستان نیز در تحقیقات مشخص شدن نام خانوادگی وی قبلاً «خیشه» بوده و از ناحیه پدری مبلغ یهودیت در همدان بوده‌اند . *

به دلیل عدم تکمیل تحقیقات تا زمان تحویل گزارش ۵ و ۶ در گزارش جمع‌بندی قید نشده و چندی بعد به دست آمد. سرنخهائی موجود به همراه کشف اهداف تشکیل محفل، مفاسد موجود در محفل و نحوه توسعه و یارگیری در محفل نیز در حدی که شئون اخلاقی اجازه می داد درج شد. در مورد اقدامات عملیاتی مهم صورت گرفته توسط افراد محفل که تماماً به دستور فلاحیان و سعید اسلامی انجام گرفته بود نیز شرحی در این گزارش آمد و اعتراض جدی به نحوه برخورد ناجوانمردانه گروه بازخوانی پرونده‌ها که صرفاً به هو کردن و

* این شفیعی با محمد شفیعی قائم مقام وزیر فعلی اطلاعات نسبت خانوادگی دارد. اگر این یهودی زاده بوده پس آن یکی نیز باید یهودی باشد. نام خیشه (خیش) لقب جد شفیعی بوده که به علت مهارت در کندن زمین زراعی به رضا خیش موسوم بوده است.

ایجاد جنجال پرداخته بودند به عمل آمد و در آن گزارش نیز درخواست گردید امکان مواجهه دوهیأت جهت بحث کارشناسی فراهم گردد که متأسفانه هیچگاه این درخواست اجابت نشد.

فرجام پرونده :

با خلع ید از سازمان قضائی نیروهای مسلح از این پرونده، قوه قضائیه با محوریت آقای مروی معاون اول آن قوه تلاش کرد بعضی قضات از آن سازمان را با دادن احکام ویژه به رسیدگی به موضوع قتلها بپردازند. این قضات به عنوان مسئول معرفی شدند. اما به دلیل توقعات خاصی که از قضات بود، طی ۲ هفته نتیجه بحث با سه قاضی مختلف استنکاف آنها از ورود به پرونده با شرایط و فضای خاصی گشت که ایجاد شده بود.

بالاخره قوه قضائیه از خارج سازمان قضائی فردی به نام حجت الاسلام احمدی راباحکم ویژه جهت امور قضائی نصب نمود و حمید سرمدی به عنوان نماینده رئیس جمهور به اتفاق وی مسئول رسیدگی به پرونده شدند. در تحویل سوابق پرونده‌ها و فیلم‌های مخفی بازجوئی به ایشان نیز رغبتی از ناحیه آنها جهت بحث کارشناسی با بازجویان پرونده دیده نشد و روزهای آخر اسفند ۱۳۷۸ همه چیز به طور کامل تحویل آنها شد.

وضعیت پرونده‌ها، متهمین و نتایج اقدامات گروه ویژه :

حمید سرمدی که شرایط اشفته موجود گلاویاتوری بی‌رقیب از اوساخته بود، فاتحانه به قلعه تسخیرناپذیر پرونده قتل‌های زنجیره‌ای وارد شد. بلافاصله از رفقای خود اسماعیلی با نام اصلی یونسی مدیر کل اطلاعات گرگان که مواضع خاص سیاسی او زبانزد عام و خاص بود و سعیدی با نام اصلی بلورچی مدیرکل اروپا و آمریکائی ضدجاسوسی که نام او در لیست مترددین به اسرائیل از جانب تعدادی از متهمین قبلاً مطرح شده بود را باخود همراه کرد. کسانی که روحیه این دو را می‌شناسند می‌دانند در مقابل متهمین دستگیر شده مانند کودکان نابالغی می‌مانند که بیشتر به سیاه لشگر شبیه هستند تا کارشناس اطلاعاتی. به هر حال، این مجموعه به همراه آقای احمدی نماینده قوه قضائیه سناریوی شکست خورده سال قبل را که در آن موسوی، صادق، دو چهره حزب اللهی و متدین هستند که از روی غیرت دینی به دستور آقای دری وارد این قتل‌ها شده‌اند را مجدداً فعال نمود و برای جا انداختن این سناریوی شکست خورده چاره‌ای جز استمرار هو و جنجال گروه سه نفره بازخوانی که همه جرائم و تخلفات موجود در پرونده را غیر واقعی قلمداد کرده بودند، نداشتند. به همین دلیل، با توجیه کامل متهمین و دادن فضا و فرصت لازم برای پس گرفتن اعترافات قبلی شان، در اردیبهشت ماه ۷۹ هشت تن، از متهمین را طی بیانیه‌ای که بعدها معلوم شد مورد تأیید

ریاست قوه قضائیه و حتا ریاست جمهوری نیز نبوده است،
مبرا از اتهامات اعلام نموده و بسیار شتاب زده آزاد نمودند
این هت نفر عبارتند از :

۱ - فهیمه دری نوگورانی همسر سعید امامی *

۲ - محمدرضا سلیمی معروف به محمد صداقت

۳ - قاسمعلی نصیری پور معروف به قاسم مرشدی

۴ - محمد شیرازی معروف به مرتضی اصفهانی

۵ - اکبر خوش کوشک

۶ - مرتضی قبه معروف به رضا اصفهانی،

۷ - کریم اسدزاده معروف به امین

۸ - مهدی پرورده معروف به مجیدی

همان گونه که قبلاً نیز توضیح داده شد همه افراد فوق،
غیر از همسر سعید، از مدیران حمید سرمدی بوده‌اند و
گلادیاتور فاتح، به موقع آن‌ها را نجات داد. وی در ادامه تعقیب

* یکی از بستگان فهیمه همسر سعید امامی به نام کامبیز دری يك شرکت تبلیغاتی و تولید فیلم به نام «عرفا» برپا کرده بود که با کمک سعید امامی خیلی زود دارای موقعیت ویژه‌ای در رابطه با تبلیغات تلویزیونی پیدا کرد. در جریان دستگیری سعید و پس از او فهیمه، مسعود اطلاعات دست اولی را به خارج فرستاد. بخشی از این اطلاعات درباره‌ی زندگی خصوصی فلاحیان و اخلاق و عادات پسرش بود. قبل از نوروز ۱۳۸۰ به دستور ازما بهترین دریک تصادف ساختگی مسعود دری به قتل رسید. گفته می‌شود کامبیز دری ۴۵۰ میلیون تومان بابت آگهی به تلویزیون بدهکار بوده است. ضرغامی معاون پارلمانی صدا و سیما به فردی گفته است بدهی خیلی بیش از اینها و بالاتر از دو میلیارد تومان بوده است.

سناریوی مفتضح خود با اخذ مصاحبه‌ای ویدیویی از بقیه عناصر، مانند مهدی ریاحی، ایرج آموزگار، خسروپراتی، صادق وموسوی سوژه محکومیت آقای دری را تکمیل و چهره این افراد را نیز عناصری متدین و انقلابی معرفی نمود! وی با تکمیل اقدامات تکمیلی خود دو اقدام دیگر را نیز تعقیب نمود یکی بازپرسی مجدد از آقای دری و دیگری آزاد سازی ۴ نفر دیگر در اواخر اردیبهشت ۱۳۷۹، به نام‌های محمدرضا ابوالقاسمی (ریاحی) خسروپراتی (سیامک) و ایرج نجفی (آموزگار) و ... *

سرمستی باند فتنه‌گر و علی یونسی از وقایع اخیر :

علی یونسی و مرتب‌ترین باند فتنه‌گر چون حسینیان که از ماه‌های قبل در کوس رسوای اعمال شکنجه بر متهمین می‌کوبیدند، با آزادی این افراد و با حمایت کامل از آن‌ها در داخل و بیرون اطلاعات فضای مناسبی را فراهم نمودند. هفته‌ها شورای معاونین وزارت و شوراهای معاونت‌های مختلف آن به خصوص معاونت امنیت که بطور کامل در خدمت اهداف محفل

* جواد آزاده اسم نفر چهارم را ذکر نکرده است چون نفر چهارم اصلاً بعد از بازجویی‌های مرحله اول و دوم به امر مستقیم «آقا» از پرونده کنار گذاشته شد. این فرد کسی به جز الهی نبود که به علت ارتباط ویژه‌اش با میرحجازی، می‌توانست اسباب نگرانی دستگاه رهبری شود. الهی به مأموریتی به استرالیا فرستاده شد تا بخرید گوشت بانبع اسلامی نظارت کند. و هیچ اثری از او در حال حاضر در میان نیست.

و رسوای سعید امامی عمل می‌کردند به بحث و شکنجه و برپائی کارناوال توسط این افراد پرداختند. در این جلسات ضمن بیان دروغ‌های چون واردکردن هزاران شلاق بر هر متهم، سوزاندن آن‌ها با اسید و وادار کردن آن‌ها به اعترافات بسیار زشت اخلاقی و متهم کردن افراد بی‌گناه از این عده تعبیر اسرای کربلا نمودند!! ذبح قربانی درمقابل پای این اسرای آزادشده! مرثیه و روضه خوانی برای آن‌ها که با حمایت علی یونسی بر مرکب تدین و انقلابیگری و حتا معصومیت سواری می‌گرفتند، فضای وهم آلودی ایجاد نمود که حتا آخرین تحلیل مقام رهبری در جمع کارکنان وزارت اطلاعات در ماه مبارک سال جاری که از فتنه سعید امامی و باند او تعبیر دندان فاسدی که باید کامل برکنده شود نموده بودند، نیز به فراموشی سپرده شد. در گوشه و کنار از زبان کسانی چون پورمحمدی و حسینیان تعبیرشهادت برای سعید اسلامی به کار برده شد و مافیای جنایت در فراق او اشک تمساح ریختند! با ممنوع‌الورود نمودن کارشناسان پرونده به وزارت که طرح آن از یک ماه قبل توسط علی یونسی اجرا شده بود، فرصتی برای پاسخ‌گوئی به شبهات و اکاذیب فراهم نشد و در همه مجالس از کارشناسان اولیه پرونده به عنوان خون‌آشام‌ترین جلادهای قرن یاد شد! این کارناوال با دستور علی یونسی و همکاری معاونین مختلف او به دیدار مسئولین، مدیران ارشد کشور و نمایندگان مجلس و هر فردی که به نحوی

از مظلوم نمائی در مقابل آن‌ها فرصتی برای غبار آلوده کردن فضا به منظور گم کردن اصل قضایا به دست می‌آید، سوءاستفاده شد. تنها مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری به آن‌ها اجازه ملاقات ندادند!

با مصاحبه پورمحمدی در یزد و تطهیر سعید اسلامی و وارد کردن اتهام شکنجه متهمین و ادامه تحلیل کودکان حسینیان در انتساب این قتل‌ها به نیروهای دوم خردادی و دامن زدن تشنجات حزبی که همسو با اهداف شوم آمرین قتل‌های زنجیره‌ای بود، ریاست محترم جمهوری به افشاگری در خصوص این شایعه افکنی‌ها نمود و در سخنرانی خود در سوم خرداد ۱۳۷۹ مطالب قابل توجهی به شرح ذیل در فراز پایانی سخنرانی خود بیان نمود:

«در عرصه امنیت ملی یک کار بزرگ دیگری شد و آن برخورد با غده سرطانی مخوفی بود که در قلب امنیت کشور جا گرفته بود و اگر حمایت مقام معظم رهبری نبود قطعاً نمی‌توانستیم موفق شویم و من وظیفه خود می‌دانم که از ایشان تشکر کنم. درست در نقطه اعتماد مردم یک غده بدخیم فساد نفوذ کرد و ضربه‌های بزرگ اول به خود اطلاعات زد. برخورد با این غده اولین خدمتش به خود وزارت اطلاعات است ... نفوذ آن‌ها باعث بدنام شدن نیروهای عزیز وزارت اطلاعات شد ... و حذف آن غده که هنوز هم کار دارد و باید تلاش بشود ریشه‌هایش پیدا بشود و حذف شود ... کار

بزرگی بود نفوذ خطرناکی بود الان هم دارد بررسی می‌شود. کار دو جنبه دارد: یکی قضائی که به عهده قوه قضائیه است البته دنبال جرم و مستندات جرم می‌رود مثل قتل و جنایت، اما کار بزرگترین است که این منش و روشی که وجود داشت و هنوز بگویم برای ما انتساب آن حرکت به بیرون منتفی نیست، کار اطلاعاتی قوی می‌خواهد که دارد می‌شود. شناخت ابعاد و بدخیمی حتمی این غده و ریشه‌هایی که داشتند و تلاش قاطعانه برای قطع همه ریشه‌ها کاری مهمتر از کار قضائی است و دولت مصمم است که انجام دهد. قوه قضائیه هم هر جا جرم آشکار و حقوقی باشد با معیارها و موازین خود برخورد می‌کند اما برخورد ریشه‌ای با مایه و پایه آن ادامه خواهد یافت و به لطف خدا سرپنجه‌های پلید این غده را در هر کجا باشد قطع خواهیم کرد. البته این کار بزرگ‌هزینه خودش را دارد. بسیاری از بحران‌آفرینی‌ها، دامن زدن به مشکل‌ها و دشمنی ایجاد کردن‌ها را بعید نمی‌دانم از آن جانفشانی‌ها بگیرد، هزینه بزرگی هم نیست برای کاری که می‌شود!»

جالب این است که دیدگاه‌های جدید ریاست محترم جمهوری در خصوص پرونده، توسط خبرگزاری و تمامی روزنامه‌ها به کلی سانسور شد و فقط یک روزنامه با بخش و متن کامل مطالب را درج نمود و خلاق در روز روشن با مظاهر اطلاع‌رسانی شفاف بیش از پیش آشنا شدند! در این مدت هر ذهن جستجوگر و منصفی که در برخورد با کارشناسان اولیه پرونده

قرار گرفت، حتا در حد اندك كه امکان افشاگری بود بدون استثنا بر مظلومیت کارشناسان و اهمیت خارق العاده این پرونده شهادت داد و شاهدهی شد بر فتنه عظیمی که اذتاب و باقیماندگان محفل منحط و فاسد سعید امامی در کشور به راه انداخته اند! از طرق مختلف پیشنهاد مناظره و برگزاری جلسه مشترك با همه مدعیان دفاع از این مجموعه فاسد ارائه شد اما هیچکدام پذیرفته نشد. کارشناسان همکار حمید سرمدی نیز که در خاکریز اول زمین گیر شده بودند و جز پوچ معرفی کردن پرونده و متهم کردن آقای دری نجف آبادی حرف دیگری نداشتند، فرجام قضائی پرونده حتا در خصوص رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای با وقایع اخیر بسیار مشکل به نظر می‌رسد. چون با سناریوی حمید سرمدی امکان قانع کردن اذهان میسر نیست و ادله فراوانی در رد آن موجود است. از سویی دیگر معرفی انگیزه عاملین قتل‌ها به خصوص موسوی و صادق چون معمایی لاینحل در اذهان باقی می‌ماند و توضیح واقعیات نیز توسط این دو در قضائی که ایجاد کرده‌اند نمی‌تواند متحقق گردد. لذا مسئولین این پرونده یعنی روسای محترم قوای اجرائی و قضائی چاره‌ای ندارند جز بیان واقعیات و معرفی چهره واقعی عاملین قتل‌ها و این راه جز به معرفی آمرین اصلی و افشای عناصر اصلی شبکه مخوف و مافیائی جنایت و فساد و معرفی نفوذی‌های خبیثی چون علی فلاحیان فرجامی نخواهد داشت.

واقعیت‌هایی که به لطف خدا و تلاش شبانه روزی گروهی اندک و بی ادعا و تنها با توسل به ائمه اطهار علیهم السلام روشن شد با هیچ ترفند دیگری قابل کتمان مجدد نیست و این گروه اندک همه دین خود را در مقابل تمامی دنیای این مفسدین خائن به میدان آورده‌اند و آبرو و حیثیت و خون خود را از ضروریات اثبات این ادعا می‌دانند. امید است که مرضی حضرت حق قرار گیرد.

معرفی ابعاد ناشناخته این فتنه :

برای جمع بندی این گزارش ضمن معرفی ابعاد ناشناخته این شبکه مخوف و نفوذی لازم است اقدامات و عملیات آن‌ها به همراه اسامی مرتب‌ترین مرموز و ناشناخته آن ارائه گردد تا در صورت کوتاهی مسئولین فعلی پرونده، غیور مردان لشکر اخلاص و تعهد با اطلاع و اعتقاد کامل خود را برای نبردی بی‌امان برای ریشه کن کردن ریشه فساد آماده نمایند. البته گذر از مرحله بر فتنه کنونی و فرو نشستن غبارهای جهل و بی‌خبری ضروری است. شاید در آن روز که جنجال‌ها و غوغاسالاری‌ها کناری زده شد، ما در بین شما نباشیم و اضمحلال خیمه گاه یهود این دشمن بشریت را نبینیم اما مطمئن هستیم که سپاهیان غیرتمند مکتب خمینی در اجساد قطعه قطعه شده دشمنان دین، آبرو و شرف خود آگاهانه و با امید کامل به رستگاری در این مسیر ارزانی داشته‌اند، نماز عشق به جا می‌آورند.

اما روایت کشف ما از نفوذ دشمن و آن چه آن را شبکه شیطان نامیدیم با بیانی ساده، با توجه به تحریم‌های همه جانبه‌ای که از ناحیه وزارت اطلاعات در خصوص عدم همکاری با این پرونده اعمال شد و این فشارها تا آن جا پیش رفت که حتا معاونت وقت حفاظت وزارت اطلاعات، توسط علی یونسی برکنار شد و طی متنی، پس از آزادی متهمین، به او ابلاغ شد که باید رضایت متهمین را جلب نماید تا به عنوان مشاور در حوزه وزارت باقی بماند! بعد از استتکاف جوانمردانه وی از قبول این پیشنهاد، طی حکمی رسمی وی عزل و به کارگزینی عادی معرفی گردید. نظیر این اقدام با یکی از کارشناسان پرونده که او نیز قبلاً معاون وزارت اطلاعات بود،* صورت گرفت و برخلاف تمام قوانین کشوری رتبه‌اش از ۱۷ به ۱۳ تنزل داده شد. پس از آزادی متهمین، وی همچون پرسنلی که به هردلیل در رابطه با این پرونده فعال بودند مورد تهدید و آزار ارادلی چون اکبر خوشکوشک قرار گرفت. طبیعی است با این فضا امکان انجام تحقیقات و بررسی‌های میدانی در خصوص دستاوردهای نهایی پرونده فراهم نبود. در ضمن تعداد قلیل کارشناسان پرونده نیز امکان چنین اقداماتی را

* جواد آزاده نویسنده شبنامه و سرپرست تیم بازجویی در مرحله دوم رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای.

نداشتند. لذا آنچه طی این مدت مورد تحقیق واقع شد فقط گوشه‌هایی از زوایای مخفی شبکه شیطان و اقدامات مرتب‌ترین آن بوده است. امید است روزی با همت و تلاش غیرتمندان امت اسلام تا کشف و نابودی آخرین اذناب این فرقه کثیف و ضد بشری ادامه یابد.

شرح حال اعضای محفل :

- ۱ - سعید امامی فرزند علی اکبر، یهودی زاده ساکن محله یهودیان شیراز با سابقه سفر خود و پدرش به اسرائیل، عنصر وابسته به موساد و همکار سابق سیا در آمریکا از محورهای اصلی شکل‌گیری محفل با حمایت کامل علی فلاحیان به معاونت امنیت وزارت اطلاعات نصب می‌گردد. با بررسی اجمالی از اقدامات داخلی و خارجی او طی شش سال تصدی این شغل نقش پر فتنه او در سوزده‌سازی بر علیه نظام، بی‌آینده قلمداد کردن آن و ایجاد زمین‌های بدبینی علیه وزارت اطلاعات و نظام مقدس جمهوری اسلامی در سطح ترور و آدم‌کشی از دستاوردهای ماوراء‌املی اقدامات او بوده است.
- ۲ - فهیمه دری نوگورانی همسر سعید امامی متولد ۱۳۳۸، وی بهائی‌زاده بوده و از حدود ده سالگی به همراه خانواده‌اش به آبادان که محل مناسبتری برای اختفاء بهائیت

بوده است منتقل می‌شود. در تشکل‌های مخفی جوانان بهائی در دبیرستان فعال می‌شود. در حدود سال‌های ۵۶ و ۵۷ به جمع‌آوری اخبار مربوط به تظاهرات و نیروهای مسلمان می‌پردازد. سال ۵۸ با هدایت عموی خود کمال‌دری نوگورانی که از بهائیان فراماسون بوده است به آمریکا می‌رود. از طریق فردی به نام محمدنبی پروین معروف به سعید پروین که در انجمن اسلامی دانشجویان ایرانی در اکلاهما نفوذ کرده بود، به سعید امامی می‌پیوندد. پس از چندی به ازدواج تشکیلاتی با او هسته اولیه محفلی صهیونیستی را ایجاد می‌نماید و طی اقامت در آمریکا ابتدا با F.B.I. در زمینه شناسائی دانشجویان مسلمان ایرانی همکاری می‌نماید و سپس از طریق دختری به نام سارا که اسرائیلی اصل بوده، به فردی به نام اسمیت (عضو موساد) معرفی می‌شود. با حفظ ظاهری مسلمان و استتار در انجمن اسلامی و همراه با سعید امامی توجیهات لازم در خصوص راه اندازی محفل را فرا می‌گیرد. سپس به جمع‌آوری اطلاعات، به نفوذ و جلب همکاری عناصر جدید می‌پردازد. حمید حسینی و مجتبا امیری اولین سوژه‌های فهیمه و سعید از کارکنان دفتر حفاظت منابع جمهوری اسلامی در واشنگتن بودند که توسط این دو جلب همکاری شدند و بعد ها مدارج مهمی را در وزارت امور خارجه طی نمودند و هنوز هم به عنوان عوامل موساد در این وزارتخانه به فعالیت اشتغال دارند. فهیمه و سعید در بازگشت به ایران در

سال ۱۳۶۴ فعالیت‌های مخرب خود را به در خواست موساد در داخل کشور متمرکز نمودند و از ابتدای جلب همکاری تا زمان دستگیری فهیمه جمعاً ۱۴ بار و باسعید حدود ۱۰ بار با اسرائیل تردد داشته‌اند.

۲ - مصطفی کاظمی - متولد ۱۳۳۸ از ارسنجان، فرزند یتیم که در خانواده دائی خود (پرورده) بزرگ می‌شود، از کودکی با پسردائی خود مهدی پرورده صمیمی بوده و بعدها نیز تمامی مراحل زندگی نقش‌های مکمل یکدیگر را ایفا نموده‌اند. وی و مهدی پرورده هر دو از یهودی زادگان بوده‌اند که در منطقه کربال و خرامه از نواحی ارسنجان فارس رشد فکری و اجتماعی داشته‌اند و پدران آن‌ها در قلعه‌ی معروف به قلعه بابی‌ها در آن منطقه از یهودیان مهاجری بودند که در مجاورت مسلمانان و به صورت تدریجی خود را بهائی معرفی می‌کردند. تعدادی از افراد این اقوام در زمان حکومت شاه با عناوینی چون کدخدا و خان دست در دست ژاندارم‌ها و عناصر مرتبط با رژیم شاه بودند کمتر در اختفای بهائی بودن خود تلاش داشته‌اند و تعدادی نیز که راه و رسم محفل‌گیری و فعالیت پنهان را پیشه نموده بودند حتا در کسوت مقدس روحانیت نیز درآمده‌اند از آن جمله محمد حسن ارسنجانی را می‌توان نام برد که خود و پدرش در کسوت روحانیت درآمدند. پدر او نماینده مجلس خبرگان بوده و محمد حسن نیز از روحانیون طرفدار منتظری در قم می‌باشد!

محمدحسن ارسنجانى الگوى مصطفى کاظمى (موسوى) و مهدى پرورده (مجيدى) بوده و به تشويق وى اين دو وارد سپاه پاسداران مى شوند و شخصيت واقعى خود را با نقاب تدوين و انقلابىگى مى پوشانند. ارتباطات اين دو تا زمان دستگيرى آن ها ادامه داشته و محمد ارسنجانى در جزيان كليہ اقدامات مخفى و براندازى آن ها بوده و مى باشد. معرفى مصطفى کاظمى توسط محمدحسن ارسنجانى به على فلاحيان در سال ۱۳۶۴ باعث نصب او به عنوان مدير كل اطلاعات فارس مى گردد. در حالى كه على فلاحيان براى معرفى فرد ديگرى براى اين مسئوليت به فارس اعزام شده بود و در ساعاتى قبل از معرفى او، مصطفى کاظمى كه از عناصر اصلى درگيرى هاى جناحى شهر شيراز و در مخالفت با آيت الله حائرى شيرازى بود را به خواست محمدحسن ارسنجانى نصب مى نمايد!

ارتباطات مخفى ارسنجانى و فلاحيان به سال ها قبل در شهر قم بر مى گردد و هر دو از ماهيت اصلى يکديگر مطلع بوده اند.

۴ - محمد رضا سليمى معروف به صميمى متولد روستاى نسن Nesen از توابع شهرستان نوروباسابقه اى شبیه مصطفى کاظمى است پدران وى يهودى بوده و در حدود ۸۰ سال قبل در اين روستا درگيرى هاى بين يهوديان و بهائيان از يکسو و مسلمانان از سويى ديگر شکل گرفته است. هسته اولين مسلمانان تماماً در همان سال ها در اين روستا شکل مى گيرد. کمى

دورتر از این روستا دهکده تاکر Takor قرار دارد که زادگاه میرزا عبدالحسین نوری (بهاءالله) لعنت الله علیه قرار دارد که به دهکده مقدس دربین بهائیان مشهور است.

محمدرضا سلیمی قبل از انقلاب در انجمن حجتیه نفوذ می‌کند و با وجهه يك انجمنی پس از انقلاب به سپاه داخل می‌شود. وی از ابتدای نفوذ به واحداطلاعات سپاه خود را در بخش اقلیت‌های دینی وارد می‌کند و سال‌ها در تهران مسئول اداره اقلیت‌های دینی در اطلاعات سپاه و بعد در وزارت اطلاعات بوده است و بدین ترتیب از جزئیات سیاست‌گذاری در خصوص این موضوعات مطلع و بیشترین خیانت‌ها را طی این سال‌ها با حمایت مخفیانه از بهائیت و صهیونیسم مرتکب شده است. عناصر سیاسی، قضائی و امنیتی بر رشد گسترده بهائیت طی پانزده سال اخیر در زمان مسئولیت محمدرضا سلیمی برای این موضوع که بعدها تحویل عنصر مرموز دیگری به نام محمد برزگر (مدیرکل فرقه و ادیان) با نام اصلی محمد کبکانیان گردید اذعان دارند. متأسفانه عناصر ناشناخته و نفوذی به نام‌های حجت (قائم مقام اداره کل فرقه و ادیان)، حسن نجفی (مسئول بهائیت) و بعدها حسن مسلمی (آخرین مسئول بهائیت در وزارت اطلاعات) که همگی از جنس محمدرضا سلیمی بوده‌اند همواره بر حفظ و توسعه این فرقه منحرف و پاکسازی عناصر نفوذی آن‌ها در کشور ارائه اخبار و گزارشات غلط به مسئولین که از طریق ارتباط با خانجانی رئیس محفل بهائیان

و دريك توطئه مشترك میسر شده بود ادامه دادند .
 محمدرضا سلیمی ارتباط خود با موساد را نیز از طریق
 رابط انجمن کلیمیان تهران به نام پرویز بشعیا در سال‌های
 ۱۳۶۴ تا ۱۳۷۰ برقرار می‌سازد و بعدها با محوریت سعید
 امامی در معاونت امنیت اطلاعات ارتباطات با روش‌های
 مناسب‌تری تأمین می‌گردد .

۵ . مهرداد عالیخانی معروف به صادق متولد ۱۳۴۰ از
 اقوام مشهور و صهیونیست عالیخانی، درحالی‌که در خانواده‌ای
 به غایت فاسد و منحرف رشد نموده بود، در حدود بیست سالگی
 با هدایت عموی خود علی‌جعفر عالیخانی (از برادران عالیخانی
 مشهور که منبع موساد بوده است) به کمیته وارد می‌شود. با
 حمایت خسرو براتی دوست و شوهر خواهر آتی خود به واحد
 تحقیق و ارزیابی کمیته وارد می‌شود و در سال ۱۳۶۴ با
 برخورداری از حمایت‌های آشکار و پنهان از کمیته به وزارت
 اطلاعات وارد می‌گردد. وی گزارشات کتبی و شفاهی خود را
 از طریق علی‌جعفر به موساد منتقل می‌نماید. علی‌جعفر که
 تحت تعقیب نبوده تا موقع مرگ به راحتی به ایران تردد داشته
 و گزارشات صادق را به موساد منتقل می‌نموده است. در سال
 ۱۳۶۹ صادق طی سفری که به خارج داشته با مسعود عالیخانی
 ملاقات می‌کند و روند فعالیت‌های او شکل جدیدتری به خود
 می‌گیرد. گزارشات مورد توجه موساد از وزارت اطلاعات،
 فعالیت‌های سازمانی، ساختار و تشکیلات و تحلیل‌های

سیاسی - اطلاعاتی از جریان‌ات کشور توسط او تهیه و منعکس می‌گردد.

پس از نصب سعید امامی به عنوان معاونت امنیت در سال ۱۳۷۰، صادق نیز طی رهنمودی که رابط مستقیم موساد به نام «میجر» در ترکمنستان به او می‌دهد، با رمز مشخص به سعید امامی وصل می‌گردد و پس از آن گزارشات خود را به سعید تحویل و دستورالعمل‌ها را نیز از وی اخذ می‌نماید. البته این مانع ملاقات‌های بعدی عوامل موساد با صادق در خارج نمی‌شود و سه دیدار دیگر نیز با آن‌ها تا قبل از دستگیری خود داشته است.

این ملاقات‌ها در عشق‌آباد، استانبول و تل‌آویو ادامه می‌یابد.

صادق در راستای شبکه منابع، عنصر قوی بود. بیش از صد نفر از عناصر سابق چپ در کشور و یا افراد چپ مقیم اتحاد جماهیر شوروی سابق را تشکل داد و با اعزام آن‌ها به اروپا به خصوص آلمان پاتوق‌های سیاسی فعالی را که همگی علیه جمهوری اسلامی فعال هستند ایجاد نموده و از این بین ۱۱ شبکه مهم آن‌ها را به عوامل موساد وصل نمود که با هدایت موساد مهمترین فعالیت‌های سیاسی بر علیه ج.ا.ا. را در خارج به صورت برگزاری سمینار و تجمع و راهپیمائی و یا فعالیت‌های مخفی عملیاتی سازمان می‌دهند. همچنین از طریق عناصری چون محمد رعابی که برادر همسر یکی از پرسنل

وزارت به نام محمد علوی است و در آلمان به حزب سبزها مرتبط است کانال برقراری ارتباط عوامل موساد با جریان‌های فکری، سیاسی و فرهنگی داخل و تأمین نیازهای مالی آن‌ها را به عهده دارد که از مرتب‌ترین داخلی آن‌ها عباس عبدی و ماشاءالله شمس الواعظین را می‌توان نام برد که به واسطه این امکان به عامل موساد مرتبط هستند.*

۶ - مرتضی قبه معروف به مرتضی اصفهانی قائم مقام اداره کل التقاط در معاونت امنیت که به دلیل ارتباط با قتل بختیار ۹ ماه در زندان‌های فرانسه نیز بوده است، وی برادر قبه معاون کرباسچی در شهرداری تهران بود. این خانواده نیز بهائی بوده و تحقیق محلی از محل زندگی پدری آن‌ها ردهای بهائیت آن‌ها را هویدا می‌کند. وی از تنوریسین‌های به کارگیری عناصر جدا شده از منافقین در اروپا و آمریکا بود که با هدایت سعید امامی و حسب دستورات موساد بریده‌ها و عناصر جدا شده از منافقین را با هزینه‌های سنگین متشکل نمود و نشریاتی

* جواد آقازاده در شبنامه ۸۰ صفحه‌ای از یک سو با وارد کردن اسامی فلاحیان، میرمحمدی، حسینیان و ... می‌کوشد خود را شخصی مخلص و صادق به ملت و اندیشه اصلاح طلبی معرفی کند. اما بلافاصله دم خروس دفتر اطلاعات ویژه رهبری از زیر قبایش بیرون می‌افتد. عبدی و شمس الواعظین را به موساد وصل کردن و علی ربیعی را وابسته به مافیای خیانت دانستن، ترفند جواد آقازاده در راستای مأموریتی است که ارباب کل او میرحاجزی وی را مکلف به اجرای آن کرده بود.

چون قند پارسی را برای محور فرهنگی آن‌ها به راه انداخت. این مجموعه‌ها در خدمت اهداف صهیونیستی فعال بوده و در تخریب شخصیت سیاسی نظام مقدس اسلامی در روش‌های لو رفته درتشبیه چهره نظام با چهره پلید منافقین، هر دو را محکوم و برای عناصر واخورده و منفعل درخارج و جاهتی خاص ترسیم می‌نماید. گویی که آینده نظام و منافقین یکی است و آینده سیاسی نظام متعلق به بریده‌های سیاسی مستقر در اروپاست! که منتظر بازگشت به میهن و استقبال توسط مردم هستند.

از جمله اقدامات اصفهانی (مرتضی قبه) طی سالیان اخیر به فرجام رساندن «کیس» پناهندگی مرضیه خواننده فراموش شده بود که با یک سلسله اقدامات رنج آور و عاصی کننده زمینه پناهنده شدن او به منافقین و سفر به عراق را فراهم نمود.^{*} وی چنین اقداماتی در خصوص دو فوتبالیست مشهور ایرانی در اروپا را نیز در دست اقدام داشت که به لطف

^{*} از این دروغ آشکارتر دیگر نمی‌توان گفت، خانم مرضیه توسط خانم الهه در سفر نخست خود به لندن، پس از دریافت پیشنهادات اغواکننده برای پیوستن به شعبه فارسی زبان حزب بعث به تهران بازگشت و بدون آن که کلمه‌ای به فرزندش محمود یا دخترش و حتا همسر کهنسال خود بگوید، باغ کرج را فروخت و پول باغ را از طریق صرافی آشنا به خارج حواله کرد. سپس شوهرش را به خانه سالخوردگان سپرد و کشور را ترک کرد.

خدا فرصت برای اجرای آن‌ها را پیدانکرد. سناریوی دیگری نیز در داخل کشور برای تحریک گوگوش خواننده قدیمی برای سفر به خارج و طرح وصل به منافقین مدنظر او و سعید امامی بود که آن نیز خنثی شد. آخرین محل استقرار او در بوداپست مجارستان به عنوان رابط تماس با موساد و منافقین بود که در اواخر شهریور ۷۸ وقتی برای مرخصی به کشور بازگشت پس از اندکی مراقبت در هفتم مهرماه همان سال دستگیر شد.

۷ - محمد شیرازی معروف به محمد صداقت فرزند یک درجه دار نظامی با سابقه قدیم بهائیت. منزل آن‌ها قبلاً در حوالی میدان اعدام بوده که همراه خانواده به ورامین مهاجرت می‌کنند. پدر و عموهای او به کشاورزی و مزرعه‌داری مشغول بوده و ارتباطی با سران نظام جهت توسعه قلمروی بهائیان در این منطقه مسلمان نشین داشته‌اند. وی از عناصر پیچیده و قدیمی و مرموزی است که با نفوذ در اطلاعات سپاه و برخورداری از حمایت‌های پنهان در زمان علی فلاحیان به سمت مدیرکل چپ در امنیت نصب می‌گردد.

وی عنصری بسیار فاسد اخلاق هرزه و منحرف بوده که تخلفات او زیانزد عناصر محفل بود. وی خود محفلی در اداره کل چپ ایجاد کرده بود که با مسخ هویت آن‌ها از ایشان مزدوران برای سازمان موساد ساخته بود. وی از عناصر دخیل انفجار بمب در حرم رضوی در عاشورای ۱۳۷۳ نیز بوده است و با عوامل موساد در عشق آباد، استامبول و تل آویو ملاقات

کرده است .

۸ - مهدی پرورده معروف به مجیدی مدیرکل راست در امنیت، از عوامل اصلی ترانزیت مواد مخدر در کشور بوده و چند صد میلیون تومان طی مدت بازداشت از او ردیابی و کشف گردید. خانه های متعدد عملیاتی تسلیحات و امکانات گسترده عملیاتی خودروهای متعدد مسروقه در اختیار او و باند منحرفش می باشد و بیشترین درآمدرا از این راه داشته است. وی در اکثر جنایت های موسوی در اداره کل شیراز شریک جرم بوده و در قتل های زنجیره ای نیز اطلاعات و اسناد مورد نیاز را در اختیار موسوی و صادق قرار داده است. نیروهای او در اختیار سعید امامی برای آدم کشی و قتل بوده و خود نیز از عناصر بسیار پلید و جنایتکار محفل می باشد. استفاده از همسر خود را برای به دام انداختن سوژه های مورد نظر و اجرای اهداف محفلی به صراحت اعتراف نموده است . *

۹ - قاسمعلی نصیری پور با نام خانوادگی قبلی عیوضی و نام مستعار مرشدی دفتردار سعید امامی و محرم کلیه اسرار و جنایات او، خانواده اش از بهائیان مهاجر آباد فارس بوده اند

* مهدی پرورده توسط فلاحیان وارد باند قاچاق مواد مخدر از طریق شبکه اطلاعات در اروپای شرقی و چند کشور در غرب اروپا شد. زوج پرورده در بسیاری از سفرها، محمد صداقت بود. فاطمه قائم مقامی میهماندار هواپیمای ملی و سپس شرکت آسمان، نیز توسط فلاحیان وارد این باند شد.

که بعدها به روستای قبدر از توابع خمین نقل مکان می‌کنند. اکثریت اقوام خود و همسرش در وزارت اطلاعات با نهادهای نظامی انتظامی کشور نفوذ کرده‌اند. وی همسرش را که از منحرف ترین اعضای محفل سعید بوده و در اجرای منویات کثیف و زشت او از همه پیشتازتر بوده‌اند، خود محفل خانوادگی نیز برپا کرده بودند که به اعتراف فهیمه همسر سعید بیشتر به اهداف خلاف اخلاقی و اشاعه فحشاء و کمتر به فعالیت های سیاسی می‌پرداختند. قاسم در قتل‌ها، بمب‌گذاری‌ها و ترور مخفیانه افراد، نگهداری اموال مسروقه و حتا نگهداری فیلم‌های مستهجنی که محفل از وضعیت اسفبار خود در شرایط زشت تهیه کرده‌اند مطلع است، از شیوه‌های رایج او در به دام انداختن عناصر جدید استفاده از فیلم های پورنوگرافی و جنسی است که با ضبط آن‌ها در لابلائی فیلم های سینمایی و تحویل آن‌ها به افراد در روز بعد با نوع برخورد فردا و ارزیابی می‌نمود، اگر با اعتراض وی مواجه می‌گشت با یک عذرخواهی و اینکه فیلم‌ها مصادره ای بوده و بازبینی نشده قضیه ختم می‌کرد و با سکوت فرد می‌فهمید که او به ادامه جریان رضایت دارد و خیلی زود با آلوده کردن فرد پیشنهادات دیگری به او می‌داد. معرفی کردن زن به اصطلاح صیغه‌ای به افراد و وصل همسران اعضای محفل به طور ناشناس به سوژه‌ها از اقدامات متداول آن‌ها در شانناژ جنسی افراد و مجبور کردن آن‌ها به تمکین از دستورات آن‌ها بوده است. وظیفه تصویر برداری مخفی از

اعمال شنیع اخلاق با سوژه‌ها از ناحیه سعید امامی به قاسم سپرده شده بود و امکانات قابل توجهی که به او به عنوان برپائی نمایشگاه‌های به اصطلاح مقابله با تهاجم فرهنگی در کشور راه اندازی می‌کرد عمدتاً برای اهداف شوم محفل در به دام انداختن افراد جدید به کارگیری می‌شد.*

۱۰ - کریم اسدزاده معروف به امین زاده، پدر او در فسا در حدود سال‌های اوچگیری انقلاب سابقه برائت از بهائیت داشته و قدیمی‌ها در جریان هستند. وی مدتی در سپاه فسا مشغول بوده که از آن جا اخراج می‌شود سپس به ساسی - عقیدتی شهربانی منتقل می‌شود. بعدها با حمایت مصطفی کاظمی به استخدام اداره اطلاعات در شیراز در می‌آید. محرم اسرار او می‌شود و سپس به همراه او به تهران می‌آید و در اداره کل التقاط مشغول می‌شود. وی عضو محفل شیرازی‌ها به سرمداری موسوی نیز هست. وی توسط موسوی برای مسئولیت شبکه امنیت در پاریس در نظر گرفته می‌شود و اعزام

* به گفته سحر برخلاف مصطفی کاظمی که دچار نوعی بیماری جنسی (خودآزاری در حین مقاربت) بود، سعید امامی در بستری بسیار خجول و شرمگین بود. «همه چراغ‌ها را خاموش می‌کرد و اگر صدای من بلند می‌شد دستش را روی دهانم می‌گذاشت. و چون می‌ترسید که در آپارتمان دوربین مخفی کار گذاشته باشند، مرکز در روشنائی برهنه نمی‌شد و کاری نمی‌کرد که بعدها بتواند از آن علیه او استفاده کنند.»

می‌شود و رابط تماس با عوامل صهیونیست و همچنین سازمان منافقین در پاریس بوده است. از همسر او که پرسنل اطلاعات بوده است نیز در تمامی سال‌ها به عنوان يك همکار محفلی استفاده شده است. پایبندی امین به آداب و رسوم بهائیت تا آن جا پیش می‌رود که از دستور به اصطلاح کتاب اقدس در زمینه در اختیار دیگران قرار دادن همسر خود به دلیل عقیم بودن تمکین نموده است.

طبق اعتراف بعضی اعضای محفل، فرزندان وی متعلق به مردهای دیگری از محفل شیرازی‌ها هستند که انجام آزمایش D.N.A. اوتعیین ژن کودکان و پدران آن‌ها را مشخص خواهد کرد، اقدامی که متأسفانه طی دستگیری او صورت نگرفت!

۱۱ - اکبر خوش کوشک، فرزند حسن متولد ۱۳۳۶ دارای تحصیلات چهارم ابتدائی از عناصر بهائی زاده محفل است. نام خانوادگی قبلی او و پدر و عموی او بیداری است. این خانواده قبلاً در شهر مرند سکونت داشته‌اند و هنوز عباس و حسن عمو و عموزاده وی در همان شهر با نام بیداری مقیم هستند. طی تحقیقی که از افراد کهنسال شهر مرند به عمل آمد، آن‌ها از بهائی بودن خانواده بیداری مطلع بودند و یکی عنوان می‌کرد پدر ما اجازه نمی‌داد با این خانواده ارتباط داشته باشیم و آن‌ها را نجس می‌دانست. پدر اکبر در آن ایام از عناصر متردد به دفاتر تازه تأسیس پیسی کولا در مرند و جلفا

بود که مسلمین حتا استفاده از آن نوشابه را به علت تعلق به بهائی‌ها حرام می‌دانستند. بعدها، پدراکبر به تهران آمد و نام خود را به خوش کوشك تغییر داد و در محله های سنگلج و بعدها در نازی آباد اسکان یافت. مردم او را که مردی کثیف و بددهن و تندخوست به نام حسن گارداش می‌شناسند. مادراکبر فخری فرخزادی دارای سوابق زشتی است که سال‌ها نیز از شوهرش جدا زندگی می‌کرده است.*

در پرونده گزینشی اکبر خوشکوشك علاوه بر سوابق شرارت، باجگیری، فساد، اختلاس و سوءاستفاده از مشاغل دولتی، قاچاق و معاملات غیرقانونی مویایل، دو فقره شکایت از دو نوجوان در سال ۱۳۶۲ در خصوص لواط به عنف نیز موجود است که با اعمال نفوذ از پیگیری آنها جلوگیری شده است.** وی با شبکه گسترده‌ای از زنان و دختران فاحشه مرتبط بود و براندازی اجمالی به پرونده حفاظتی او معرف شخصیت کثیف و پلید وی می‌باشد. وی نقش شعبان بی مخ این مجموعه را بازی می‌کرد و از جمله جنایات او می‌توان موارد زیر را نام برد:

* در فساد اکبر خوشکوشك و جنایات او تردیدی وجود ندارد. اما مادر وی زنی مؤمنه، اهل نماز و قرآن بود که اهل محل همگی به او احترام بسیار می‌گذاشتند.
** اکبرخوش کوشك از سال ۶۰ تا ۶۶ در جبهه بود. سه بار زخمی شد و برادر جوانش در جبهه به قتل رسید و خودش نیز بر اثر خمپاره چندین ماه در اصفهان در بیمارستان و سپس در مانگاه بستری بود.

را نام برد :

- شرکت در عملیات بمب گذاری درحرم امام رضا (ع) درعاشورای ۱۳۷۳ .
- عامل اصلی انتقال سم به بیت سیداحمدآقا خمینی و شرکت در ترور او . *
- شرکت در شناسائی و ترور چند تن از نیروهای دولتی ج.ا.ا. در پاکستان (وابسته فرهنگی - وابسته نظامی و بعضی سران نهضت فقه جعفری) .
- مشارکت درحمله خمپاره‌ای به وزارت اطلاعات در ۷۷/۱۱/۱۱ و انتخاب تیم عملیاتی به دستور فلاحیان .
- اطلاع کامل از قتل‌های زنجیره‌ای و خروج موقت از کشور به قصد کویت درایام ترور فروهرها و بازگشت پس از انجام آن‌ها به کشور .
- تردد به اسرائیل درچند نوبت و طی دوره‌های آموزشی ویژه .

وی با توجه به روحیه خاصی که داشت از اکثر عملیات مخفی مطلع بود. در معرفی ضارب اصلی شهید صیاد شیرازی نیز اطلاعات مفیدی از او کسب شد. وی یکی از پلیدترین خون‌آشام‌ترین عناصر عملیاتی محفل است .

* قتل احمد خمینی به دستور مستقیم فلاحیان با مباشرت مصطفی پورمحمدی و سعید امامی صورت گرفته است.

۱۲ - محمدرضا ابوالقاسمی با نام های مستعار شمیم و مهدی ریاحی متولد ۱۳۴۴ از عناصر عملیاتی فلاحیان که با يك دختر از خانواده روحانی ازدواج می نماید. همسر او متولد ۱۳۳۶ است (۸ سال از شوهرش بزرگتر است). پدرش با عناصری از هیئت موئلفه رفت و آمد دارد. طبق اعترافات سایر متهمین از عوامل غیر مسلمان بهایی زاده و نفوذی است. ورود او به دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری در سال ۱۳۶۲ به واسطه خسرو قنبری تهرانی انجام می گیرد و سپس در سال ۱۳۶۴ به وزارت اطلاعات منتقل می شود و جزو نیروهای عملیات می شود.

در بخش بعدی شبنامه ۸۰ صفحه ای، جواد آزاده با تکرار مطالبی که در سرفصل نخست گزارش خود عنوان کرده کوشیده است براهمیت و ضخامت گزارش خود بیفزاید. با حذف این صفحات - حدود ۹ صفحه - به فصل نتیجه گیری می رسیم که به شکل آشکارتری اهداف او را برملا می کند.

وی در این بخش با ادعای این که شماری از مدیران و پایوران وزارت اطلاعات توسط شبکه سعید امامی به اسرائیل وصل شده اند تا آنجا پیش می رود که مدعی می شود ترور فتحی شقاقی رهبر جهاد اسلامی در مالت با همکاری سعید امامی و مافیای او توسط موساد انجام گرفته است.

عوامل و همکاران شبکه موساد در ایران :

باتوجه به اعترافات که از عناصر قدیمی شبکه به دست آمد مشخص گردید هسته اولیه این تشکل عمدتاً از یهودی زادگان به اصطلاح جدیدالاسلام هستند که اجداد و پدران آنها با هدایت سرویس اطلاعاتی انگلیس ها در ایران به مخفی نمودن ماهیت اصلی خود پرداخته و با ایجاد فرقه بهائیت توسط انگلیسی ها در ایران با استفاده از لایه های مختلف پنهان کاری گروههایی را با ماهیت مخفی بهائی که نزدیکی بیشتری به یهود نسبت به اسلام دارند ایجاد می نمایند. مهدی پرورده و مصطفی کاظمی در مورد سابقه خود در حوالی مناطق خرامه و کربال ارسنجان استان فارس می گویند: «اجداد ما یهودی زاده هایی بودند که با هدایت انگلیس یهودی بودن خود را مخفی کرده و با ایجاد فرقه بهائیت به این مسلک گرویدند. البته دوشاخه اصلی در طایفه ما بود یکی «دعوت الحقی ها» که خانواده قدرتمند و پر نفوذی بودند که عمدتاً کدخدا و خان بودند و بهائیان آشکار طایفه بودند مثل میرزا حسن خان، شاه رضا، نورالله خان حسین آبادی و کاظم خان و امیرخان که بسیاری از آنها به دربار وصل بودند. شاخه دوم که آن را شاخه تزویر و ریا می توان نام برد و ظاهر مسلمانی داشتند و خود را مخالف دسته اول نشان می دادند، عمدتاً به ارسنجانی بزرگ که فعلاً آیه الله است و عضو مجلس خبرگان هم هست متصل هستند. ما در اصل یهودی هستیم ولی به مسلک و فرقه بهائیت

گرویده ایم. یعنی مجموعه ای بی اعتقاد و خبیث که جز تخریب اسلام هدف دیگری نداریم و اکثراً نیز خود را به دروغ سید معرفی می کنیم ما از حدود ۱۲ سالگی می دانستیم بهائی هستیم و از حدود ۱۸ تا ۱۹ سالگی فهمیدیم که در واقع یهودی هستیم. لازم به توضیح است محمدحسن ارسنجانى که او نیز در کسوت روحانیت درآمده پسر به اصطلاح آیه الله ارسنجانى است، محمدحسن ارسنجانى الگوى زندگى مصطفى کاظمى (موسوى) و مهدى پرورده (مجیدى) و با هدایت و خط دهى او این دو وارد سپاه مى شوند و منافقانه چهره خود را مخفی کرده و يك جریان نفوذى قدیمى در شیراز ایجاد مى نمایند. محمدحسن ارسنجانى از عناصر ضدولایت فقیه و طرفدار منتظرى در قم است که اکثراً بیانیه های سیاسى آن ها علیه نظام را نیز امضاء مى نماید. وی اولین امام جمعه خرامه در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامى بود که از طرفداران پر و پا قرص مهدى هاشمى معدوم بوده و از این منصب عزل گردید. اکثراً درگیریهای منطقه ای بین مردم مسلمان با شیطننت او شکل گرفته است.

مهرداد عالیخانى (صادق) در اعتراف خود مى گوید :
 پدر و عموها و اجداد ما همگی وابسته به صهیونیسم بودند
 اما اگر از هر کدام سنوال کردی خود را بهائی معرفی مى کردند.
 خود من هم از سال ۱۳۶۳ با هدایت عمویم علی جعفر وارد کمیته
 شدم. در ایران خود را بهائی مى دانم اصولاً تا محفل سعید

اعلام موجودیت رسمی نکند همه ما بهایی تلقی می‌شویم چون بهائیت سمبل دشمنی با نظام دینی در ایران است يك فرقه سیاسی است که ارکانش برجاسوسی و فساد استوار شده است. اما من را اگر در اروپا سنوال کنند دینت چیست؟ یهودی معرفی می‌کنم چون یهودیت در خارج شسته و رفته است. اما همین یهودیت در داخل کشور چون به يك دین غیرسیاسی تبدیل شده برای تجمع افراد جاذبه بیشتری برای مقابله با ج،ا،ا، دارد.

او ادامه می‌دهد: اصولاً محفل سعید هیچ چهارچوبی از لحاظ اعتقادی و معنوی ندارد. می‌خواهد هر چه قید و بند است بشکند. محفل ما از هر مسلکی و مرامی چیزهایی را گرفته يك معجونی شده که در آن هیچ نوع فسادى نیست که نشود اصلاً حداقل ندارد مثل جاده کفی است.*

محمدرضا سلیمی (صمیمی) هم در خصوص محوریت اصلی محفل سعید می‌گوید: این تشکل ضد معنویت، ضد خدا و ضد هرچه دین و آئین است می‌باشد. مثلاً زنانی با محارم در هیچ فرقه و مسلکی جز بهائیت نیست. لواط زنان با محارم و تعویض زن را سعید از بهائیت گرفته، دنیا پرستی و پول پرستی

* شگفتا که مصطفی کاظمی که به ادعای جواد آزاده یهودی است خود زمینه دستگیری ده هموطن یهودی رادرشیراز و اصفهان و تهران برای ضربه زدن به خاتمی، و شانناژ کمیته تحقیق ریاست جمهوری با کمک پورمحمدی می‌چیند.

را از آئین یهود گرفته، توهین به ادیان و اعتقادات در یهود نیست تا حدی در بهائیت موجود است که او همه را مجبور کرد به اعتقادات و ادیان و قرآن توهین کنیم. در واقع محفل سعید اگر اعلام موجودیت می کرد چیزی بود که بتواند همه لامذهبها و بی قیدهها و لائیکها را جذب کند. در این مرحله نیز دستور سعید و موساد توسعه محفل و تنوع آن از لحاظ تعداد و موقعیت بود و این تشکل خاص دارای قدرت قابل توجهی شده بود.

مهرداد عالیخانی (صادق) در خصوص دسته بندی عوامل شبکه می گوید: اصلاً سه دسته را می توان در تقسیم بندی های سعید دید:

دسته اول کسانی که آماده ذخیره شدن بودند و کسانی بودند که زمینه گرفتار شدن آنها توسط مسایل جنسی یا پول و مقام فراهم می شد. خیلی از این ها آدم های نسبتاً سالمی بودند که سعید با شناسائی نقاط ضعف آنها زمینه جلب همکاری و فساد آنها را آماده می کرد. مثلاً به آنها حتی پول می داد تا فساد کنند مثل امیر اکبری و سیاحی.

دسته دوم کسانی بودند که به محافل مردانه و یا خانوادگی سعید راه پیدا می کردند و تن به هر فسادی که سعید می گفت می دادند. رایج ترین روش فساد برقراری لواط با آنها بود. کسانی مثل ایرج نجفی (آموزگار) در این دسته قرار دارند که می توان آنها را ذخیره ها نام داد.

دسته سوم یا کادر کسانی بودند که پس از ورود به محفل،

آن هارا به اسرائیل می فرستاد تا تمام پل های پشت سرشان خراب شود و وثیقه بدهند این ها دیگر مثل ما می شدند دیگر هیچ نامی بر آن ها نمی شد بگذاریم .

من خودم آن هارا گروه بی نام و نشان می دانم البته نزدیکترین چیزی که بتواند خودرا با آن معرفی کنند بهائیت بود. چون این افراد با ۴ دلیل اصلی دور سعید جمع شده بودند .

۱ - دشمنی با اسلام

۲ - مبارزه با نظام جمهوری اسلامی

۳ - جاسوسی برای اسرائیل

۴ - حس پولدار شدن

محمدرضا سلیمی (صمیمی) نیز می گوید : کسانی که وارد محفل می شدند به دلیل اعمال شنیع و کثیفی که انجام می دادند و تماماً در تعارض با اسلام بود، دیگر نمی توانستند چیزی جز بهائی باشند. لاقلاً تا موقعی که رسماً سعید برای محفل اعلام موجودیت نمی کردند بهائی بودند .

فتنه ای که هیئت سه نفره بازخوانی پرونده در کشور با هوچیگری ایجاد کردند این بود که برای کم کردن اصل موضوع، همه جا این قضیه رامطرح می کردند که کارشناسان پرونده معتقدند همه بهائی هستند و هیچکس نیست که در مظان اتهام باشد و بهائی نباشد. با این حيله سوژه هائیکه مسلمانزاده بودند و بعداً به این فرقه خبیث و محفل سعید پیوسته بودند از

پدر و اجداد مسلمان خود قرائتی برای مخدوش معرفی کردن اصل پرونده استفاده می‌کردند! البته افشای فتنه هیئت سه نفره بازخوانی که در ادامه فتنه علی یونسی در ایجاد جنجال و هو کردن اصل پرونده بود در جای خود انجام خواهد شد تا نقاب دین این منافقان فتنه گر و مزدور کنار رود و ماهیت اصلی آن‌ها هویدا گردد.

عوامل و کارگزاران این شبکه مخوف با شکل‌گیری اعضای اصلی آن به عنوان عناصر نفوذی در ارگان‌های مختلف به خصوص نهادهای اطلاعاتی - امنیتی از ابتدای پیروزی انقلاب تا کنون به مرور توسعه یافته و محدوده قابل توجهی از عناصر موثر را تشکیل می‌دهد که کشف فتنه قتل‌های زنجیره‌ای توانست شاخه عملیاتی - اطلاعاتی آن را در وزارت اطلاعات تا حد قابل توجهی افشا نماید و به طوری که مجموعه مقتدر و مناسبی برای ادامه کار روی اعضای شناسایی شده به کارگیری شود قطعاً تا آخرین عناصر نفوذی آن‌ها در سایر بخش‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی ادامه خواهد یافت و انقلاب اسلامی را تا سال‌های سال بیمه خواهد کرد.

با توجه به اطلاعاتی که از بعضی عناصر غیراطلاعاتی این شبکه که در واقع آن را شبکه آژانس اطلاعاتی یهود در ایران باید نامید به دست آمد، تعداد قابل توجهی از آن‌ها فارغ‌التحصیلان یا مترددین به کشورهای آمریکا و به خصوص انگلیس می‌باشند که متأسفانه بخش مهم و تاثیرگذاری را در

مجموعه مدیران مبانی کشور تشکیل می‌داده‌اند. در این گزارش سعی خواهد شد علاوه بر معرفی عناصر این شبکه در وزارت اطلاعات به معرفی تعدادی از عناصر که در مجموعه عناصر این شبکه از طریق بازجوئی‌ها به دست آمده و بیش از ۴ نفر در خصوص آن‌ها اعتراف داشته‌اند، اشاراتی داشته باشیم تا انشاءالله پس از پایان دوره جنجال آفرینی و غبار آلوده کردن فضای پرونده که به کمک عوامل مرتبط با شبکه ایجاد شده، مردان غیرتمندی از امت اسلام با ردیابی آخرین پایگاه‌های عوامل نفوذی صهیونیسم در کشور، به ریشه کن ساختن قطعی آن بپردازند.

عوامل شبکه در داخل وزارت اطلاعات

با توجه به اقراریه متهمین متفاوتی که بعضاً تاریخ دستگیری آن‌ها ماه‌ها با یکدیگر فاصله داشت از اسامی به عنوان عوامل مرتبط با این شبکه مطرح می‌شود که ارزیابی اطلاعاتی صحت ندارد، در خصوص آن‌ها قابل اطلاق باشد. در صورتی که امکان توفیق و بررسی دقیقی در آینده فراهم شود نسبت به موارد احتمالی نیز اعلام نظر خواهد شد.

افرادی که ذیلاً معرفی می‌شوند در واقع عناصری هستند که ارتباط آگاهانه آن‌ها با این شبکه صهیونیستی از تقاطع اطلاعات موجود احراز شده است و بعضی از آن‌ها علیرغم جنگ‌های زرگری و عوام‌فریبانه که نسبت به یکدیگر داشته‌اند

در واقع عناصر مکمل یکدیگر در این شبکه مافیای می‌باشند .
شورای معاونین و مشاورین (گذشته تا کنون) :

وزیر اسبق علی فلاحیان

- معاونین و مشاورین : محمد شفیعی - پورفلاح -
- پورمحمدی - سعیدامامی - حبیب‌الله حبیبی - فیروزآبادی -
- سلطانی - راستگو - باقریان - فلاح - خزائی - شیدائی -
- اکبریان و احمدی .

مدیران ستادی از گذشته تا کنون :

- امامی (ارزیابی مدیران) - قاسم فلاحیان (دفتردار
- وزارتی) - خراسانی (شورای هماهنگی اطلاعات) - احمد
- محسنی (ضدجاسوسی) - سعیدی (ضدجاسوسی) -
- احمدزاده (فرهنگی) - کریمی (اطلاعات مردمی) - صادقی
- (گذرنامه و مرز) - عبودی (گذرنامه و مرز) - ابراهیم فلاحیان
- (اقتصادی) - دانش (دانشکده وزارت) - مجید علوی
- (اطلاعات خارجی) - مجید امینی (اطلاعات خارجی) - جواد
- مهدوی (اطلاعات خارجی) - هدایت (اطلاعات خارجی) -
- علیرضاامیدی (اطلاعات خارجی) - شیخ محمد صالحی منش
- (اطلاعات خارجی) - محمد برزگر(امنیت) - هدایت ابراهیمی
- (امنیت) - حجت (امنیت) - سنایی (حفاظت) - میرزائی
- (پشتیبانی) - رضا صابری (عملیات ویژه) - پورقناد
- (اطلاعات خارجی) - ناصح (اطلاعات خارجی) - عارفیان

(فنی) - صادقی (فنی) و کمال ظهوری (عملیات ویژه) .

عوامل شبکه در معاونت امنیت تا کنون :

محمود امانی - ناصر رحیمی - عباس هاشمی -
صادق نخعی - محسن مهدوی - حسین جوادی - علی
اعلانی - محمد علوی - حسین نجفی - خسروی - رئوف -
حسین مهدوی - احمدعبادی - حمیدصادق - مهدی امامی -
محسن قائمی - حسن حاجی پور - حسین زاده - مجید
چوپان - مهدوی - مسعود صدراالاسلام - سجاد - حسن
مسلمی و طاهر .

عوامل شبکه در معاونت اطلاعات خارجی و عملیات ویژه

گذشته :

مهدی خلیلی - وحید - موتضی نجاتی - صادق ملک -
صابر بهبودی - جوادی - دعایی - حسن مجربیان - حسین
غضنفری - ناصرربانی - مجیدنیری - علینقی - هاشم کلهر -
علی شریفی - قدیر - صالح - احمدشجاعی و محمدکریمی .

عوامل شبکه در استان‌های مهم کشور از گذشته تا

کنون :

مصطفی تهرانی (خراسان) - دقت (شیراز) مجید
حکیمی (شیراز) - محمد کارگر (بندرعباس) - راشد (قبلاً)
سیستان و بلوچستان، گیلان و فعلاً تهران) - نیاز (مازندران)

- قائمی (بوشهر) - موسوی (قم و شیراز) - پناهی (شیراز)
و شکوهی (شیراز) .

عوامل شبکه در معاونت ضدجاسوسی از گذشته تاکنون :
جلیل - حامد - احمدی - جوادی - سعیدی - شهشهرانی -
احمد محسنی - مجید اصفهانی - عبادی - اخوان - انصاری
و علی جعفری (خوانساری) .

عوامل مرتبط با شبکه مخوف صهیونیستی در سطح
کشور و نهادها و سازمان‌های مختلف کشوری و لشکری :
با توجه به قدمت قابل توجهی که عوامل اصلی این شبکه
در وزارت اطلاعات از سال‌ها قبل تا کنون داشته و از تمامی
امکانات وزارت اطلاعات برای جمع‌آوری اطلاعات، نشان
دهنده زمینه‌سازی برای جلب همکاری عناصر جدیدتر استفاده
نمایند متأسفانه باید اعتراف کرد عوامل با نفوذی در جریان‌ات
مختلف به این شبکه پیوسته‌اند که حضورشان در تصمیم
سازی‌های مختلف در سطح کشور بسیار قابل تأمل است و
شاید گره اصلی کشور، جامعه و نظام دینی انقلابی مظلوم ما
در ضعف مدیریت و گرفتار شدن پی‌در پی به مشکلات ملی و
خارجی رو به تزايد در حضور این عناصر سرسپرده و مزدور
باشد که فتنه قتل‌های زنجیره‌ای و کشف شاخه اطلاعاتی
عملیاتی شبکه توانست نقاب از چهره این متظاهرين به اصطلاح

به تدین بردارد.

خاطرنشان می‌سازد شاخه‌های دیگر این شبکه سرسپرده دربین چهره های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتا اپوزیسیون داخلی و خارجی نیز برخوردار از عوامل و عناصر قدیمی و با سابقه‌ای هستند که قدمت ارتباط آن‌ها با آژانس اطلاعات یهود به سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بر می‌گردد که بعضاً حتا در خارج از ایران توسط آژانس اطلاعاتی یهود جلب همکاری شده‌اند و بعدها با شکل‌گیری و قوام شاخه‌های مختلف این شبکه در کشور تعامل آن‌ها با یکدیگر مجموعه‌ای قدرتمند و در سایه را تشکیل داده‌اند که از درون نظام حتا به عنوان نیروهای نظام به استحاله تدریجی و نابودی آن مبادرت ورزیده‌اند. به تعبیر بعضی از متهمین آخرین و مهمترین مانع در پیروزی این حزب شیطانی وجود اصل ولایت فقیه چه از نظر تئوریک به عنوان یادگار ارزشمند حضرت امام خمینی (ره) و چه به عنوان عملی در وجود جانشین غیرتمند و عزیز ایشان حضرت آیت الله خامنه‌ای مدظله العالی بوده است که به عنوان استراتژی میان مدت تضعیف قدرت و اوامر و نواهی ایشان در دستور کار عوامل شبکه بوده و در بلند مدت نیز حذف فیزیکی ایشان با یک واقعه جنجالی و غیرقابل ردیابی توسط نیروهای عملیاتی شبکه تعقیب می‌شده است. در اعترافات متهمین طرح ترور رهبر عزیزمان در طی اقامت ایشان در شهر مشهد که حفاظت پیرامونی ایشان

از آسیب‌پذیری بیشتری برخوردار بوده است و يك بار نیز در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی در مرقد مطهر ایشان با بمب‌گذاری در دستور کار بوده است. جادارد خدارا شاکر باشیم که از طریق کشف فتنه قتل‌های زنجیره‌ای ما را به دهلیزهای ناشناخته این شبکه شیطانی و پر قدرت رهنمون بود و به لطف خود بسیاری از فتنه‌های آن‌ها را افشا نمود. *

جاداشت ردیابی و پیگیری عوامل این شبکه در نهایت پنهانکاری و با سازمانی قدرتمند و متعهد تعقیب می‌شد، اما با جنجال‌هایی که عوامل این شبکه در آزادسازی متهمین و حملات ناجوانمردانه به کارشناسان اولیه پرونده وارد نمودند و با وضعیت اسفبار وزارت اطلاعات در وابستگی کامل مدیریتی به این شبکه شیطانی امکان این تدبیر فراهم نیست و چاره‌ای جز افشای قسمت‌های اساسی پرونده نزد امت غیرتمند ورنج کشیده‌مان نیست. باشد تا عکس العمل‌های غیرتمندانه و انقلابی امت خداجو از تداوم حیات این شبکه پلید و خونخوار جلوگیری نموده و تا آخرین سنگرهای این عناصر نفوذی را فتح نموده و عوامل

* زمانی که آیت الله خامنه‌ای پس از دستگیری سعید امامی، با خبر شد که حتا در کتابخانه (محل ملاقات‌های خصوصی‌اش) و اتاق خواب او میکروفن مخفی نصب شده است، چنان وحشتزده شد که برای چند روز مسائل مهمی را که می‌خواست عنوان کند به صورت کتبی می‌نوشت و به رئیس دفترش می‌داد. وحشت او از مافیای اطلاعات سپاه و بقایای باند سعید امامی تا امروز باقی است.

نفوذی را به سزای اعمال ننگین خود برساند. شاید در آن روز از کارشناسان اولیه پرونده که قربانیان و شهدای اولیه این جهاد مظلومانه بوده اند، اثری باقی نیاشد اما آن‌ها به توجهات حضرت صاحب الزمان ارواح العالمین، و مقدمه الفدا بسیار امید دارند او بود که این سربازان حقیر و گمنام را بی توشه و بار به این وادی پرخطر فرماندهی کرد و اوست که قطعاً این امت وفادار به ولایت را از شر این اشرار پلید نجات خواهد بخشید.

اسامی عوامل شناسائی شده از شبکه شیطانی در سطح جامعه :

خاطرنشان می‌سازد افرادی که ذیلاً اسامی آن‌ها ذکر می‌شود از تقاطع اطلاعات موجود در پرونده‌ها به دست آمده و با ارزیابی ارتباطشان احراز شده است. افراد دیگری نیز در اعترافات نامشان مطرح شده که در صورتی که بعدها قرائن محکمتری در خصوص آن‌ها به دست آید اعلام خواهد شد.

توجه : ۷۷ صفحه باقیمانده این گزارش صرفاً جهت مسئولین درجه اول نظام تهیه می‌شود و از افشای آن به دلایل امنیتی پرهیز می‌گردد.

آرزویمان این بود واقعاً نیازی به افشای این مسائل نباشد و با تدبیر مسئولین بتوان در جهادی خاموش و بلندمدت

ضربات اساسی بر پیکر پلید ابتدا به ترور شخصیت متولیان این پرونده پرداختند و بعد نیز به حذف آن‌ها کوشیدند، راهی دیگر باقی نماند.*

«حسبنا الله و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر»

تهران ۲۳ تیرماه ۱۳۷۹

* اسامی که جواد آزاده به آن اشاره می‌کند از آن جمعی از شخصیت‌های فرهنگی، سیاسی و هنری و صاحبان صنایع سرشناس کشور است. گو این که می‌توان ارتباط بعضی از آن‌ها را با دستگاه اطلاعات و مافیای جنایت از روی قرینه‌هایی (از جمله آنچه در گزارش جواد آزاده آمده است) تلویحاً پذیرا شد، اما ده‌ها تن دیگر هستند که جان و جوانی خود را در راه مبارزه با ولایت استبداد به آتش کشیده‌اند. ناجوانمردانه خواهد بود به خاطر پرده برداری از هویت ده نوازده مأمور، برنام بیشتر از ۸۰ تن از آن‌ها که پرچمداران مبارزه با استبدادند سایه ابهام و شبهه بگستریم.



وتتمة ...

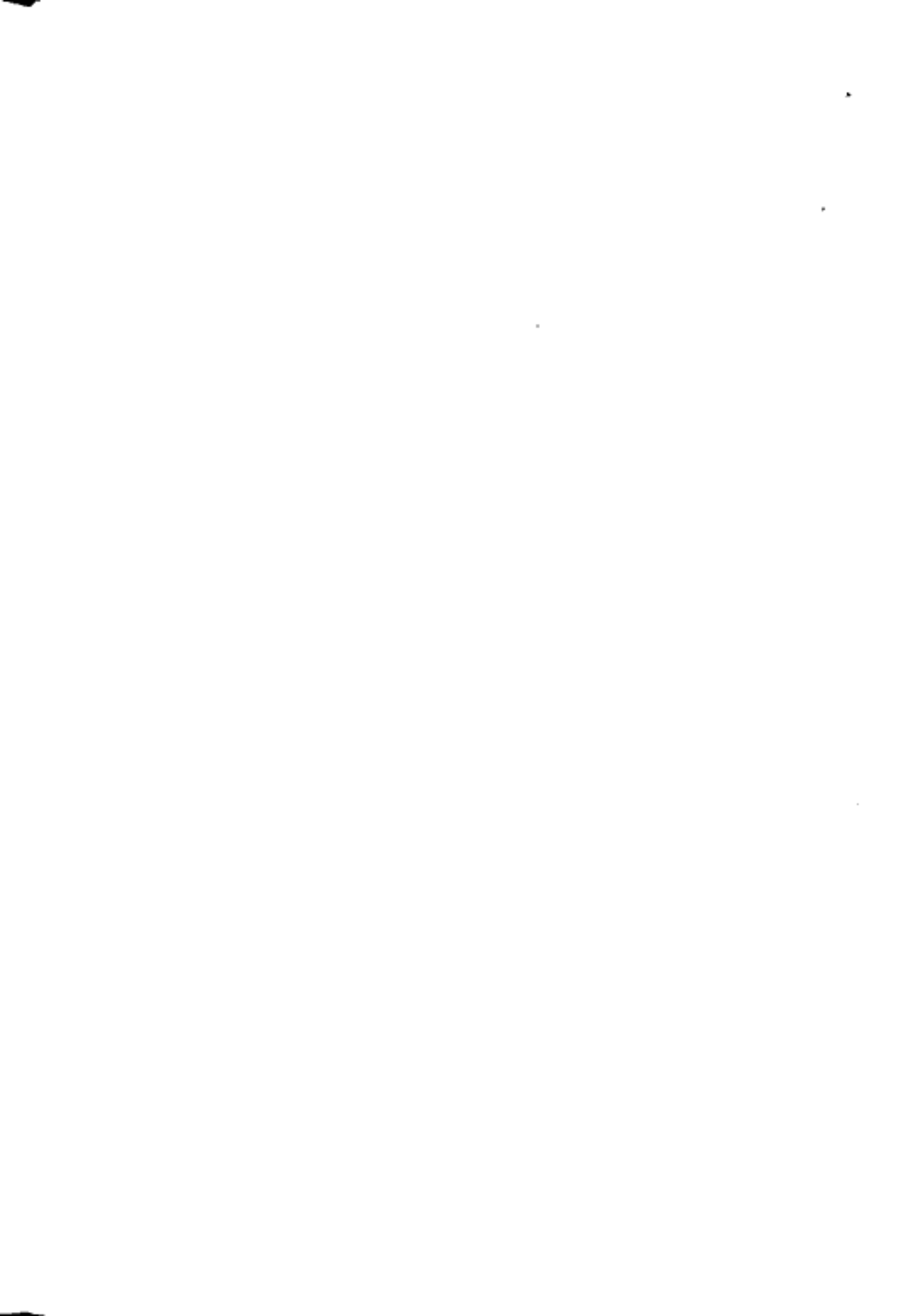
و تتمه ...

روزی که به دنبال گفتگوی تلفنی باخانم سحر مصمم شدم روایت او را از ماه‌ها و سال‌های همسفریش با آمران و عاملان قتل‌های زنجیره‌ای در کتابی به عنوان بخش سوم تحقیقاتی که تا کنون از قتل‌های زنجیره‌ای و مافیای فلاحیان / میرحجازی منتشر کرده ام به هموطنانم عرضه کنم، تصور من این بود که خانم سحر همانگونه که در چند جلسه گفتگو از سخنان و حال و روزش آشکار بود به علت دل‌بستگی عمیق تا حد یک عشق آتش سوز به سعید امامی، حاضر شده است در دفاع از محبوب خاکسترشده، آنچه را از مافیای وزارت اطلاعات می‌داند، بدون هیچ پرده پوشی، برملا سازد. اما به مرور با تأمل در حرفهای او و نیز در مرور بر این حرفها به اتفاق خود او، متوجه این نکته شدم که سحر بی آن که خود متوجه باشد در جریان مسائلی قرار گرفته است که ابعادی به مراتب فراتر از قتل چند شخصیت سیاسی فرهنگی کشور دارد. او حافظه فوق العاده قوی دارد، طی چند ماه در کنار دو تن از قدرتمندترین پایوران امنیتی نظام، به سخنانی گوش داده و شاهد تصمیم‌گیری‌هایی بوده که تأمل در آن‌ها پرده از بسیاری معماها در چهارسال اخیر برمی‌دارد.

تصمیم من این بود که روایت سحررا در يك کتاب با توضیحات لازم منتشر کنم. اما با مشورتي که با دوست نازنیم رضا اغنمی و ناشرم آقای داود نعمتی داشم قرار براین شد که آن بخش از سخنان سحر را که مربوط به زندگی خود او و روابطش با مصطفی کاظمی و سعید امامی بوده، به عنوان تکلمه دو گزارش قبلی ام منتشر کنم و بخش هائی را که مسائل مختلف سیاسی و فرهنگی و امنیتی را در سطح عالی نظام دربر می گیرد در کتابی مستقل انتشار دهم.

در این میان تقاضای بسیاری از خوانندگان نوشته هایم برای انتشار «شبنامه ۸۰ صفحه ای» که جواد آزاده معاون وزارت اطلاعات در زمان دری نجف آبادی و سربازجوی تحقیق از عاملان و دوتن از آمران قتل های زنجیره ای در مرحله دوم بازجویی ها، به صورت مخفی و برای تطهیر ساحت دری نجف آبادی و میرحجازی و خزائی و ... منتشر کرده بود، باعث شد ضمن آوردن بخش اعظم شبنامه با افزودن توضیحاتی بر جنبه های ساختگی آن خط بطلان بکشم و بخش هائی را که از یکسو ساختار نظام امنیتی رژیم را به آشکارترین وجه عرضه می دارد، برای درک بهتر جنایات سال های اخیر، به نیمه دوم کتاب بیفزایم.

به امید آن که این کتاب نیز نظیر دو کتاب پیشین، به روشن شدن تاریکی ها در پرونده قتل های زنجیره ای کمی هرچند اندک بکند.



به همین قلم

- الف: دفترهای شعر
- ۱ از پشت شیشه ۱۳۴۵ تهران
 - ۲ الف. لام. میم ۱۳۴۹ تهران
 - ۳ شمشادهای خونی - شهریور که بعدا (گریز) شد
۱۳۵۰ (توقیف شد)
 - ۴ شب هزار و یکم ۱۳۷۰ - لندن
 - ۵ وطنم، نور و آب و عطر و عسل ۱۳۷۴ - لندن
 - ۶ نوروز بر شبانه‌ی تبعیدی، ۱۳۷۹ استکهلم - سوئد

ب: پژوهش، گزارش، روایت

- ۱ شش هزار کیلومتر در جستجوی واقعیت (گزارشی از لبنان و فلسطین و مصر در شش جزء) جزء اول چاپ تهران ۱۳۵۶
- ۲ انقلاب مصر، آنچه گفته نشد
(رساله دکترا که نیمی از آن در تهران در سال ۱۳۵۷ چاپ شد)
- ۳ ما بچه‌های خوب امیریه (روایتی تازه از انقلاب) ۱۳۷۴ لندن
- ۴ از خون دل نوشتم (گزیده مقالات) ۱۳۷۲ لس آنجلس
- ۵ با نیمه‌های گمشده (سفرنامه‌ای به آسیای میانه) آماده چاپ
- ۶ از لابلای دفتر ایام (یادداشت‌هایی از عصرشاه و امام) ۱۳۷۸
استکهلم - سوئد
- ۷ گزارش قتل‌ها و اعترافات سعیدامامی ۱۳۷۸ استکهلم - سوئد
- ۸ ناکفته‌ها در قتل‌های زنجیره‌ای ۱۳۷۹ اسن - آلمان چاپ دوم

بنیادگرایان (نگاهی ویژه به جنبش‌های بنیادگرای منطقه) آماده چاپ ۹

ج : ترجمه‌ها

- ۱ حماسه فلسطین (مجموعه شعر شاعران فلسطین) ۱۳۴۹ تهران
- ۲ بیرون از اسطوره‌ها (مجموعه اشعار محمود درویش) ۱۳۵۰ تهران
چاپ دوم امیر کبیر ۱۳۷۷ تهران
- ۳ با شاخه زیتون (ادبیات فلسطین) ۱۳۵۶ تهران
- ۴ نبرد سوئز، اثر محمد حسنین هیکل ۱۳۵۶ تهران
- ۵ گزیده اشعار غسان کنفانی ۱۳۵۶ تهران
- ۶ شعر مقاومت (برگزیده اشعار شاعران مبارز فلسطین) ۱۳۵۸ تهران
- ۷ ترانه‌های حجاز برگزیده شعرهای حسن عبدالله القرشی، لندن -
بیروت ۱۳۷۰
- ۸ توپخانه آیت‌الله، اثر محمد حسنین هیکل (پاورقی در پست ایران)
- ۹ برگزیده اشعار نزار قبانی آماده چاپ
- ۱۰ شعر عشق (عاشقانه‌های شاعران معاصر عرب) آماده چاپ

نشر نیما منتشر کرده است

رد پای سنتهای مذهبی در تعلیم و

تربیت و رفتار جنسی در ایران

دکتر اکبر محمودی

۱۹۰ ص، ۱۸ مارک

سه مکتوب، میرزا آقاخان کرمانی

به کوشش و ویرایش بهرام چوبینه

این کتاب از روی فتوکی نسخه خطی که

در دانشگاه کمبریج نگاهداری می‌شود

ویرایش شده و دارای ۱۰۰ صفحه پیشگفتار

از ویراستار می‌باشد. ۲۰۶ ص، ۲۵ مارک

بانوی بارانی شرق اندوه

کتایون آذری

مجموعه اشعار، ۱۴۱ ص، ۱۲ مارک

زن در دولت خیال، نگاهی به نقش زن

در سازمان مجاهدین

نادره افشاری

۱۲۰ ص / ۱۲ مارک

حقیقت ساده (کامل)

منیره برادران (م. رها)

چاپ سوم، ۴۸۸ ص، ۳۰ مارک

روا و ناروا در سینمای ایران (نگاهی به

رابطه سینما و سیاست در جمهوری اسلامی

۱۲۷۶-۱۲۵۷)

علی امینی

۱۶۸ ص / ۱۸ مارک

سیستم جنایتکار، اسناد ترور

میکنونوس / تصویری دقیق از ساختار

دستگاه ترور، در جمهوری اسلامی بر اساس

مدرک و سند، پروژه ای از آرشیو اسناد و

پژوهش های ایران - برلن

۳۰۰ ص / ۲۶ مارک

هنوز در برلن قاضی هست

ترورودادگاه میکنونوس

مهران پاینده، عباس خدائلی، حمید نودری

پروژه‌های از آرشیو اسناد و پژوهش‌های ایران

- برلن

کتاب حاصل تلاش جمعی است که از بدو

ترور تا پایان دادگاه یعنی زمانی بیش از ۴

سال با پیگیری خاص و کنجکاوانه به جمع

آوری اسناد و یادداشت برداری از جلسات

دادگاه پرداخته‌اند ۳۰۲ ص قطع ۱۷×۲۴

سانتیمتر؛ چاپ اول ژانویه ۲۰۰۰ چاپ دوم

آوریل ۲۰۰۰؛ ۲۵ مارک

سایه سال‌ها

سرگذشت ژاله اصفهانی

از پیشگفتار: آیین سرگذشت زنی است که در

مسیر جزر و مدهای عظیم سیاسی -

اجتماعی ایران و جهان در مهاجرت‌های

ناگزیر روزگار گذرانده است. ۲۲۰ ص؛ چاپ

اول؛ ۲۵ مارک

یادداشت‌های مجنون‌خانه

الاهه بقراط

مجموعه داستان با عنوان‌های: یادداشت‌های

مجنون‌خانه، خطابه نانوخته، بتینا، سوا تفاهم،

قاتل، اسمی هم ندارد، محسن، پرسونا؛ ۹۶

ص؛ چاپ اول؛ ۱۰ مارک

از موج تا طوفان

باقر مؤمنی

کتاب به بررسی انقلاب ایران در طی ۸ سال رویدادهای سیاسی قبل از آن پرداخته است: از بهمن ۱۳۳۹ تا بهمن ۱۳۵۷. فهرست کتاب در برگزیده این مطالب است: سرنوشت انقلاب ایران و مسأله حاکمیت؛ انقلاب بهمن، زمینه‌ها و هدف‌ها؛ نقش توده‌ها در تحولات ایران؛ انقلاب لمپن‌ها و تحریف‌شده‌ها و انتقام تاریخ؛ انقلاب ایران قربانی یک توطئه همگانی؛ جمهوری اسلامی ایران، معجزه یا شعیبه قرن بیستم؛ درس‌های انقلاب؛ جمهوری اسلامی ایران و اپوزیسیون سیاسی آن؛ ۴۰۶ ص؛ چاپ اول ۱۹۹۸؛ ۲۷ مارک

بازشناسی قرآن

دکتر مسعود انصاری

این اثر که با دیدی 'آنتروپوسوفی' نگاشته شده به شناخت و پیدایش قرآن و اسلام می‌پردازد و به بدیعیاتی خاص می‌رسد که قابل تأمل است؛ ۴۲۰ ص قطع ۲۴×۱۷ سانتیمتر؛ چاپ ششم ۱۹۹۹؛ ۲۵ مارک

کوروش بزرگ و محمدبن عبدالله؛

دکتر مسعود انصاری

کتاب پژوهش و مقایسه‌ای بین ویژه‌گی‌های اخلاقی، زندگی خصوصی و اجتماعی و کشورداری کوروش هخامنشی و محمدبن عبدالله است؛ ۳۲۸ ص قطع ۲۴×۱۷ سانتیمتر؛ چاپ چهارم ۱۹۹۹؛ ۳۰ مارک

شیعه‌گری و امام زمان

دکتر مسعود انصاری (روشنگر)

۳۰۲ ص قطع ۲۴×۱۷ سانتیمتر؛ چاپ سوم

۱۹۹۹؛ ۳۰ مارک

تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی

۲ جلدی؛ ۳۹ مارک

پیکر فرهاد؛ عباس معروفی

رمان؛ ۱۵۲ ص؛ ۱۵ مارک

سال بلوا؛ عباس معروفی

رمان؛ ۳۴۸ ص؛ ۲۰ مارک

پیرامون یک اثر

گردآورنده فرزانه سسیانپورمجموعه

نقد‌های رمان سفونی مردگان اثر عباس

معروفی؛ ۳۴۷ ص؛ ۲۰ مارک

موج

مورتون ری؛ ترجمه فرشته خسروی

آزمایشی پداگوژیکی از یک معلم تاریخ در

آمریکا برای درک پیدایش و تحکم فاشیسم

در جامعه که به شیوه داستانی نگارش شده

است؛ ۱۷۲ ص؛ چاپ اول ۱۹۹۸؛ ۱۵

مارک

دیوان عشقی

همراه با شرح حال شاعر به قلم علی اکبر

سلیمی از روی نسخه سال ۱۳۳۱؛ ۲۰۰ ص

۱۸ مارک

پرنده دیگر، نه

مهرانگیز رساپور (م. پگاه)

دفتر شعر (۱۳۷۸-۱۳۷۴)؛ ۱۷۶ ص؛ ۱۷

مارک

۸ عنوان از علی میرفطروس :

۱- رودررو با تاریخ

به همت فرخ جهانگیری، ستاره درخشش، سیما سمندریان و حسین مهری : مجموعه چند گفتگو در باره روشنفکری و روشنفکران ایران، تاریخ، فرهنگ، دین، سیاست، علل تاریخی عدم رشد جامعه مدنی در ایران ؛ ۱۱۳ ص ؛ چاپ اول ۱۹۹۹ ؛ ۱۲ مارک

۲- عمادالدین نسیمی شاعر و متفکر حروفی

تحقیقی علمی و مستند در باره شاعر و متفکر جنبش حروفیان در قرن ۱۴ میلادی که به خاطر اعتقاد به ' اصالت انسان ' مانند حلاج به دست زاهدان و شریعتناران عصر به قتل رسید ؛ ۲۲۱ ص ؛ چاپ دوم با تجدید نظر و اضافات ۱۹۹۹ ؛ ۲۰ مارک

۳- مقدمه‌ای در اسلام شناسی جلد ۱
نگاهی نو و مستند در باره زمینه‌های اجتماعی پیدایش اسلام ؛ ۱۱۷ ص ؛ چاپ دوازدهم ۱۹۹۹ ؛ ۱۵ مارک

۴- مقدمه‌ای در اسلام شناسی جلد ۲
بحثی در باره اسلام، اسلام راستین و چگونگی تعالیم آن ؛ ۱۲۶ ص ؛ چاپ سوم ۱۹۹۹ ؛ ۱۵ مارک

۵- گفتگوها - به همت ایرج ادیب زاده و نشریه کاوه

شامل سه گفتگو در باره تاریخ اجتماعی ایران، فرهنگ، سیاست، روشنفکران... ؛ ۱۱۹ ص ؛ چاپ اول ۱۹۹۸ ؛ ۱۰ مارک

۶- دیدگاه‌ها - به همت بهروز رفیع

گفتگویی بلند در باره تاریخ و تاریخ اجتماعی ایران، عرفان و جلوه مدارا در فرهنگ ایران، بنیادگرایی اسلامی و انقلاب ایران ؛ ۱۴۵ ص ؛ چاپ دوم ۱۹۹۷ ؛ ۱۰ مارک

۷- ملاحظاتی در تاریخ ایران

علل تاریخی عقب ماندگی‌های جامعه ایران، نگاهی به هجوم ایل‌ها، استقرار اسلام، زمینه‌های پیدایش و فلسفه سیاسی اسلام راستین ؛ ۲۰۲ ص ؛ چاپ سوم با تجدید نظر و اضافات ۱۹۹۷ ؛ ۱۲ مارک

۸- حلاج

در میان عارفان آزاده ایران شاید هیچ‌یک به معروفیت و محبوبیت حلاج برای نسل امروز نیست. این علاوه بر شخصیت افسانه‌وار خود حلاج و نقل زیبای ' عطار ' از سرگذشت وی، بی‌آمد انتشار کتاب فوق از علی میرفطروس است که از اردیبهشت ۱۳۵۷ تا امروز بی‌انقطاع سیاه و سفید تجدید چاپ و خواننده می‌شود ؛ ۳۱۲ ص ؛ چاپ (رسمی) چهاردهم ۱۹۹۸ ؛ ۱۷ مارک

اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری) ؛ ایلیاپساولیچ پطروشفسکی ترجمه کریم کشاورز ؛ این کتاب یکی از اولین تحقیقات تاریخی اسلام در ایران، که با دیدی غیر اسلامی و در عصر حاضر نوشته شده است. در این کتاب با تاریخ و تطورات تعالیم اسلامی، و نهضت‌هایی که مردم در بطن اسلام برپا کرده‌اند و به ویژه با تشیع در ایران آشنا می‌شویم. ؛ ۵۶۸ ص ؛ چاپ اول خارج از کشور ۱۹۹۸ ؛ ۲۵ مارک

Jenseits von Worten

(ترجمه اشعار سیمین بهبهانی به آلمانی)

مترجم بهرام چوبینه و بودیت وست

212 Seiten, 28,90 DM



فهرست جامع کتابهای نشر نیما

در ۲۲۴ صفحه منتشر شد



خرتوخر یا جهان بینی خر

ابوالفضل اردوخانی

طنزنامه سیاسی - اجتماعی با ۹۲ عنوان

۲۵۰ ص؛ چاپ اول؛ ۲۰ مارک

در پشت پرده های انقلاب ، اعترافات

جعفر شفیق زاده فرمانده پیشین واحد

مخصوص انقلاب اسلامی و محافظ آیت

الله خمینی در نوفل لوشاتو و تهران ،

جعفر شفیق زاده، چاپ دوم ، ۲۴۰ ص ، ۲۰

مارک

فریدون سه پسر داشت

عباس معروفی ، ۳۰۶ ص ، ۳۰ مارک

مرگ به مرخصی می رود

حبیب جوادی ، ۱۵۶ ص ، ۱۵ مارک

نیستانی بر مرداب غربت

منصور سایل شباهنگ (شاعر انقلابی)

۸۶ ص ، ۱۰ مارک

ناگفته ها ... در پرونده ی قتل های

زنجیره ای (جلد دوم اعترافات سعید امامی

و قتل های زنجیره ای)

علیرضا نوری زاده؛ ۳۶۴ ص؛ چاپ

اول - اکتبر ۲۰۰۰؛ ۳۰ مارک

در خلوت دوست

نامه های بزرگ علوی به باقر مؤمنی؛

باقر مؤمنی؛ ۲۰۴ ص؛ چاپ اول - اکتبر

۲۰۰۰؛ ۲۵ مارک

فرخنده، دختر فرماندار

علی شیرازی؛ ۱۷۲ ص؛ ۱۲ مارک